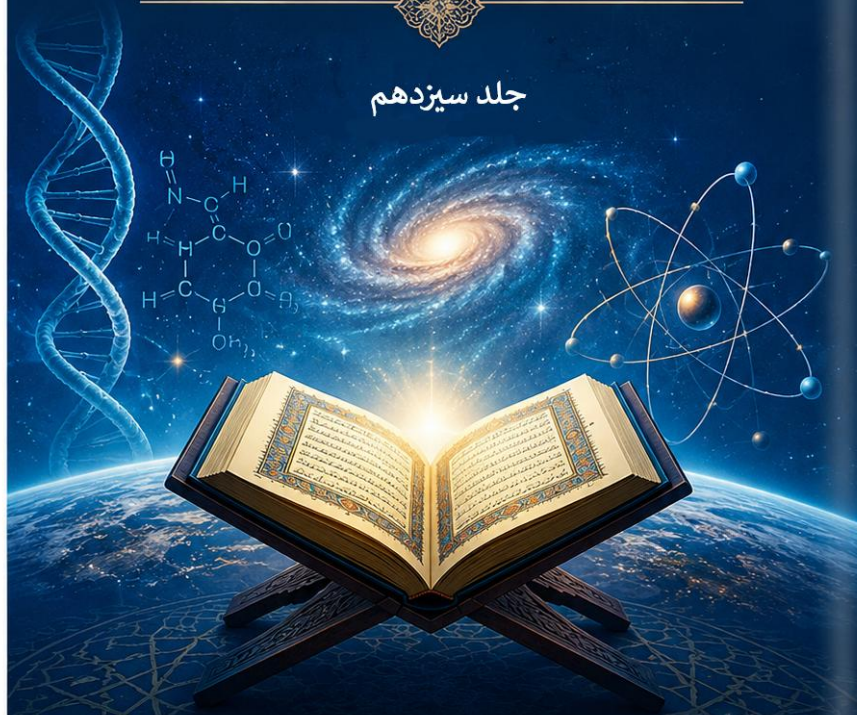


بررسی آیات قرآن بر اساس یافته‌های علمی روز

تفسیر علمی قرآن

جلد سیزدهم



آیت الله سید رضا حسینی نسب



تفسیر
علمی قرآن

جلد

۱۳

آیت الله
سید رضا
حسینی نسب





سوره مائده – آيه ٩٤ تا ١٠٠

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَيَبْلُوَنَّكُمُ اللَّهُ بِشَيْءٍ مِّنَ الصَّيِّدِ تَنَالُهُ
 أَيْدِيكُمْ وَرِمَاحُكُمْ لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَن يَخَافُهُ بِالْغَيْبِ فَمَنِ اعْتَدَىٰ
 بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٩٤﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْتُلُوا
 الصَّيِّدَ وَأَنْتُمْ حُرُمٌ وَمَن قَتَلَهُ مِنكُم مُّتَعَمِّدًا فَجَزَاءٌ مِّثْلُ مَا
 قَتَلَ مِنَ النَّعَمِ يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِّنكُم هَدِيًّا بَالِغَ الْكَعْبَةِ أَوْ
 كَفَّارَةٌ طَعَامُ مَسَاكِينَ أَوْ عَدْلُ ذَلِكَ صِيَامًا لِّيَذُوقَ وَبَالَ
 أَمْرِهِ عَفَا اللَّهُ عَمَّا سَلَفَ وَمَنْ عَادَ فَيَنْتَقِمُ اللَّهُ مِنْهُ وَاللَّهُ عَزِيزٌ
 ذُو انتِقَامٍ ﴿٩٥﴾ أُحِلَّ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ وَطَعَامُهُ مَتَاعًا لَّكُمْ
 وَلِلسَّيَّارَةِ وَحُرِّمَ عَلَيْكُمْ صَيْدُ الْبَرِّ مَا دُمْتُمْ حُرُمًا وَاتَّقُوا اللَّهَ
 الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ﴿٩٦﴾ جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ
 قِيَامًا لِلنَّاسِ وَالشَّهْرَ الْحَرَامَ وَالْهَدْيَ وَالْقَلَائِدَ ذَلِكَ لِتَعْلَمُوا
 أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ

عَلَيْمٌ ﴿٩٧﴾ اَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ وَأَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ
 رَحِيمٌ ﴿٩٨﴾ مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ
 وَمَا تَكْتُمُونَ ﴿٩٩﴾ قُلْ لَا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَالطَّيِّبُ وَلَوْ
 أَعْجَبَكَ كَثْرَةُ الْخَبِيثِ فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ
 تُفْلِحُونَ ﴿١٠٠﴾.

ترجمه

"ای کسانی که ایمان آورده اید! همانا خداوند، شما را به چیزی
 از شکار که دست ها و نیزه های شما به آنها می رسد، آزمایش
 می کند، تا معلوم سازد که چه کسی در نهان، از او بیم دارد.
 پس هرکه بعد از این تعدی کند، کیفری دردناک برای او
 خواهد بود.

ای کسانی که ایمان آورده اید! در حالت احرام، صید را نکشید. پس هرکه از شما به صورت عمدی آن را بکشد، کیفر او آن است که مانند آن حیوان کشته شده را از چهارپایان، بر اساس حکم دو نفر عادل از شما، برای قربانی کردن به سوی خانه کعبه، ارسال کند؛ یا آنکه به مساکین به عنوان کفاره، طعام دهد؛ یا معادل آن، روزه بگیرد، تا کیفر کار خود را بچشد. خداوند، نسبت به آنچه پیش از این انجام گرفته، در گذشته است. اما اگر کسی دوباره آن را انجام دهد، پس خدا از او انتقام می گیرد، و خداوند، شکست ناپذیر است و صاحب انتقام.

شکار دریا و خوردنی آن برای شما حلال شد، تا موجب بهره مندی شما و کاروان ها باشد. و شکار صحرا و خشکی تا آن زمان که در حال احرام هستید، بر شما حرام است. و

نسبت به خداوندی که به سوی او محشور خواهید شد،
پرواپیشه باشید.

خداوند، خانهٔ باحرمت کعبه را موجب قیام برای مردم قرار
داده است؛ و همچنین، ماه حرام و قربانی های بی نشان و
بانشان را. این بدان جهت است که بدانید که خداوند، آنچه
در آسمان ها و زمین است را می داند، و اینکه خدا، به هرچیزی
دانا است.

بدانید که خداوند، سخت کیفر است، و بدانید که خدا
آمرزنده و مهربان است.

جز رساندن پیام، امر دیگری بر پیامبر نیست. و خداوند، آنچه
را آشکار می سازید و آنچه را پنهان می کنید، می داند.

بگو: پلید و پاک، برابر نیستند، گرچه فراوانی پلیدها، تو را به
تعجب وادارد. پس تقوای الهی را پیشه سازید، ای صاحبان
خرد، باشد که رستگار شوید."

توضیح

مجموعه آیات یادشده، به منظور بیان فلسفه حج، حرمت خانه کعبه و مناسک حج، و تبیین احکام شکار کردن در موسم حج، نازل گردیده است.

آیه 94، زمینه را برای حکم تحریم شکار برای افرادی که در حال احرام هستند، آماده می سازد. از آنجا که زائران کعبه برای تأمین منابع غذایی خود در طول سفر، وابستگی زیادی به منابع گوشتی که از راه شکار حیوانات در منطقه وسیعی که شامل سرزمین های اطراف مکه می گردد و به عنوان "حرم" نامیده می شود داشتند؛ از اینرو پذیرش حکم تحریم شکار برای آنان دشوار بود. بدین جهت، آیه مذکور، پیش از بیان حکم تحریم صید به صورت صریح، با روش های یادشده در زیر، زمینه را برای پذیرش حکم مذکور، آماده می سازد:

اولاً، خطاب با "يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا" آغاز می گردد، که به این نکته اشاره دارد که التزام به ایمان، باید موجب پذیرش احکام الهی باشد.

ثانیاً، طرح کردن آزمون الهی (لَيَبْلُوَنَّكُمُ اللَّهُ)، نشان می دهد که حکمی که در آیه بعدی می آید، گرچه تحمل آن برای بسیاری از افراد مسلمان سخت و دشوار است، ولی عمل کردن به آن از دیدگاه خداوند، موجب پیروزی در امتحان الهی و تأمین سعادت اخروی است، و مخالفت با حکم مذکور، به معنای مردود شدن در آزمایش الهی و سقوط در ورطه شقاوت می باشد.

ثالثاً، کلمه "بِشَيْءٍ مِّنَ الصَّيِّدِ" (یعنی: به چیزی از شکار)، به کوچک جلوه دادن موضوع که گوشت حاصل از شکار است اشاره دارد. این امر در مخاطب، آنچه را که قرار است تحریم

شود، کم اهمیت جلوه می دهد و پذیرش حکم تحریم را آسانتر می سازد.

رابعاً، عبارت " تَنَالُهُ أَيْدِيكُمْ وَرِمَاحُكُمْ " (یعنی: که دست ها و نیزه های شما به آنها می رسد)، اشاره به همه انواع حیوانات صحرایی است، خواه کوچک و سهل الوصول باشند که با دست هم صید می شوند؛ و یا بزرگ و قوی باشند که با نیزه و امثال آن شکار می گردند. بنا بر این، حکمی که در پی می آید، جامع، واضح و بدون استثنا خواهد بود.

خامساً، عبارت "لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَخَافُهُ بِالْغَيْبِ" (یعنی: تا معلوم سازد که چه کسی در نهان، از او بیم دارد)، اشاره به این حقیقت است که عمل به فرمان های دشوار، باور درونی انسان های با ایمان را آشکار می سازد.

سادساً، عبارت "فَمَنْ اعْتَدَىٰ بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ" (یعنی: پس هرکه بعد از این تعدی کند، کیفری دردناک برای او خواهد بود)، اشاره به هشدار جدی خداوند است که موجب خودداری مسلمانان از شکار حیوانات، در حال احرام می‌گردد.

آیه 95، با صراحت، حکم تحریم شکار حیوانات صحرایی را در حالت احرام، بیان می‌کند و کیفر دنیوی و اخروی مخالفت با این حکم الهی را نیز، روشن می‌سازد. کیفر دنیوی، اداء کفّاره صید است، و عقوبت اخروی در صورت تکرار، عذاب و انتقام الهی در عالم آخرت می‌باشد.

عبارت "عَفَا اللَّهُ عَمَّا سَلَفَ"، بر این امر دلالت دارد که آنانکه قبل از تبیین این حکم شرعی، به امر شکار حیوانات در حال احرام مبادرت ورزیده اند، از کیفر یادشده معاف می‌باشند،

مشروط به اینکه پس از بیان حکم مذکور، فرمان خدا را اطاعت کنند.

توضیح: مرزهای منطقه "حرم"، که شامل سرزمین وسیعی در اطراف مسجد الحرام می گردد، عبارتند از: حُدیبیّه، تنعیم، نَمِرّه، جعرانه، و اضاءة لبن.

برای کشتن و شکار کردن هر یک از حیوانات صحرایی از روی علم و عمد در حال احرام، کفّاره ای معین شده، که جزئیّات آن در کتابهای مفصل فقهی بیان گردیده است.

آیه 96، شکار و صید حیوانات دریایی را تجویز می کند و در عین حال، مجدّداً بر حرمت شکار حیوانات صحرایی در حال احرام، تأکید می ورزد.

پاسخ به یک پرسش

در اینجا ممکن این پرسش به ذهن بیاید که در منطقه "حرم"، دریا وجود ندارد، پس چرا حکم حلال بودن شکار حیوانات دریایی در این آیه بیان گردیده است؟

پاسخ های متعددی به این پرسش داده شده است.

پاسخ اول این است که صدر این آیه شریفه، حکم کلی صید دریایی را به نحو عامّ بیان می کند، نه حکم صید دریایی برای افراد مُحَرَّم در لباس احرام و در منطقه حرم.

پاسخ دوم این است که عبارت مذکور، حکم زائران خانه خدا را که از راه های دورتر مانند منطقه جدّه و مناطق مشابه آن در کنار دریای سرخ در حال مسافرت به سوی خانه کعبه و در

لباس احرام هستند، تبیین می کند. نه فقط حکم زائرنی که در منطقه "حرم" هستند.

عبارت "مَتَاعًا لَّكُمْ وَلِلْسَّيَّارَةِ" (یعنی: تا موجب بهره مندی شما و کاروان ها باشد) نیز، شاهی بر این پاسخ است.

بنا بر این، عبارت یادشده در آیه، در صدد تجویز صید حیوانات دریایی برای مسافران و کاروان های زیارتی است که از مناطق گوناگون در نزدیکی دریاها یا رودخانه ها، به سوی کعبه شریفه در حرکت بوده اند، گرچه آن مسافران و کاروانیان، در لباس احرام بوده باشند.

این در حالی است که در همین آیه، شکار حیوانات صحرائی برای کسانی که در لباس احرام هستند، تحریم گردیده است: (وَحُرْمَ عَلَیْكُمْ صَیْدُ الْبَرِّ مَا دُمْتُمْ حُرُمًا).

آیه 97، به اهمیّت نقش کعبه مشرّفه و مناسک حج، اشاره می کند و آن را موجب "قیام" برای مردم، معرّفی می نماید.

کلمه "قیام" در این آیه شریفه، می تواند به معنای "آنچه موجب قوام بخشی به جامعه می گردد" باشد. بر اساس این دیدگاه، پدیده حج خانه خدا و مناسک حج، موجب توسعه فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی در جامعه مسلمانان می باشد، و از این طریق، موجب قوام بخشیدن به جامعه مسلمانان می گردد.

همچنین، واژه "قیام" می تواند به معنای "ایستادگی"، "استواری"، "به پاخاستن" و "آنچه موجب حرکت و جنبش اجتماعی یا سیاسی می گردد" باشد.

آیه های 98 تا 100، به مسلمانان هشدار می دهند تا احکام الهی را محترم شمارند. از اینرو، قرآن شریف در این آیات،

سخت کیفر بودن خدا را در کنار مهربانی و غفران الهی، بیان می فرماید؛ و همچنین، گرچه وظیفه پیامبر گرامی را ابلاغ احکام خداوند قلمداد می کند، اما به مردم هشدار می دهد که خدای بزرگ، بر همه امور آشکار و نهان بندگان آگاه است. در پایان نیز، به رسول خدا و مردم توصیه می شود تا تقوای الهی را پیشه سازند، و طیبّات را برگزینند و کثرت بدی ها و پلیدی ها در جهان، آنان را تحت تأثیر قرار ندهد و مأیوس نسازد.

بحث علمی

نقش مناسک آئینی در قوام دادن به جامعه

همانگونه که در توضیح آیه 97 از سوره "مائده" بیان کردیم، محوریت کعبه مشرّفه و حج بیت الله به عنوان یکی از مناسک

آئینی بزرگ، موجب "قیام" برای مردم، قلمداد گردیده است. همچنین گفتیم که کلمه "قیام" در این آیه شریفه، می تواند به معنای "آنچه موجب قوام بخشی به جامعه می گردد" باشد و بر این اساس، حج خانه خدا، فقط یک مراسم عبادی محض نیست، بلکه علاوه بر این، موجب توسعه فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی در جامعه مسلمانان می گردد.

در اینجا برای توضیح بیشتر، به بیان دیدگاه علوم روز مانند جامعه شناسی، روانشناسی اجتماعی، انسان شناسی، اقتصاد و علوم سیاسی، در تشریح و تبیین این حقیقت می پردازیم.

دیدگاه جامعه شناسی

از نقطه نظر علوم اجتماعی، حج بیت الله، عامل مهمی در جهت نهادینه کردن همبستگی اجتماعی در جهان اسلام است.

زیرا حج، به عنوان یک اجتماع آئینی بزرگ، نقش ارزشمندی را در راستای انسجام جامعه، افزایش سرمایه اجتماعی، و تداوم هویت جمعی ایفا می کند.

نظریه امیل دورکیم

از دیدگاه دانشمندان برجسته در علوم اجتماعی مانند "امیل دورکیم" (Émile Durkheim) در کتاب هایی مانند "نمودهای اولیه دین" (The Elementary Forms of Religious)، مناسک دینی و آئینی (Religious Rituals)، از جمله مهمترین عوامل ایجاد همبستگی اجتماعی، است.

از نظر "دورکیم"، همایش های آئینی، موجب آن می گردد که افراد جامعه، خود را به عنوان جزئی از یک کل بزرگ، احساس کنند و در نتیجه، پدیده ای بنام "جوش و خروش جمعی" (Collective Effervescence) به وجود آید.

این امر باعث می شود تا شخص، از انزوای هویت فردی فاصله بگیرد و شور و نشاط هویت جمعی در او افزایش یابد.

پژوهش های جان چارلز ترنر

بر اساس دیدگاه دانشمندان معاصر در زمینه روانشناسی اجتماعی مانند "جان چارلز ترنر" (John Charles Turner) نیز، گردهمایی های آئینی با نماد مشترک، ارزش مشترک، و مناسک مشترک، موجب افزایش همبستگی اجتماعی، اعتماد سازی، انسجام فرهنگی، و تقویت هویت جمعی می شود.

البته این امر، مشروط به این است که از کارکردهای منفی در مناسک و مراسم آئینی مانند تمرکز بر اختلافات و یا طرد یکدیگر، خودداری شود.

جان ترنر به همراه هنری تاجفل (Henri Tajfel) به عنوان روانشناس اجتماعی، در نظریه معروف "هویت اجتماعی" (Social Identity Theory)، به تشریح این نکته پرداخته اند. تفصیل این دیدگاه، در آثاری مانند "نظریه خودطبقه بندی" (Self-Categorization Theory)، بیان گردیده است.

نظریه رابرت پاتنام

رابرت پاتنام (Robert Putnam) به عنوان نظریه پرداز علوم سیاسی، در نظریه "سرمایه اجتماعی" (Social Capital)، بر آن است که سرمایه اجتماعی به عنوان رکن اساسی کشورها، در پرتو همیاری، هماهنگی هنجارهای مشترک، و شبکه اعتماد سازی، بدست می آید.

از آنجا که مناسک آئینی، موجب افزایش اعتماد اجتماعی، تقویت مشارکت مدنی، ایجاد شبکه همدلی و همکاری، و

افزایش انگیزه حمایت از دیگران می شود، از اینرو، مشارکت در گردهمایی های آئینی به صورت مداوم، سرمایه اجتماعی را بالا می برد.

وی، تفصیل دیدگاه خود را در کتاب های "بولینگ به تنهایی" (Bowling Alone) و "موهبت آمریکایی" (American Grace)، به رشته تحریر درآورده است.

دیدگاه انسان شناسی

از نقطه نظر دانشمندان در زمینه "انسان شناسی فرهنگی" (Cultural anthropology) یا "مردم شناسی اجتماعی"، مانند "ویکتور ترنر" (Victor Turner)؛ هنگامی که مجموعه ای از افراد، در مناسک آئینی بزرگی با رفتار مشترک، هماهنگی مشترک، و بدون نشانه های طبقاتی شرکت کنند؛ تمایزهای

فردی و اختلاف های اجتماعی کمرنگ می شوند و بجای آن، نوعی هماهنگی و برابری نمادین، به وجود می آید. ترنر، این حالت را "Communitas" نامیده است. بر این اساس، مناسک آئینی، از جمله عوامل تأثیرگذار در شکل گیری انسجام اجتماعی می باشد. وی، دلائل و شواهد تفصیلی خود را برای اثبات این سخن، در کتاب "فرایند آئینی" (The Ritual Process)، به رشته تحریر درآورده است. این دانشمند در بخش دوم از کتاب یادشده با عنوان "محدودیت و اجتماع" (Liminality and Communitas)، به تشریح مفهوم "Communitas" از دیدگاه خودش پرداخته و چنین می گوید:

"Communitas is a relationship between concrete, historical, idiosyncratic individuals."

یعنی: "منظور از **Communitas** ، رابطه‌ای مستقیم، انسانی و بی‌واسطه میان افراد است که در آن حالت، تمایزهای معمول اجتماعی، موقتاً کنار می‌روند".

مطالعات ارنست گِلنر

نظریه پرداز دیگر در زمینه دانش "انسان‌شناسی اجتماعی" (Social anthropology) به نام ارنست گِلنر (Ernest Gellner) در کتاب خود "ملت‌ها و ملی‌گرایی" (Nations and Nationalism)، به این امر اشاره می‌کند که جوامع بزرگ، با نمادها و آئین‌های مشترک توانسته اند انسجام خود را نگاهدارند. این آئین‌های مشترک، شامل جشن‌ها و نمادهایی که دارای تقدس شناخته می‌شوند، می‌باشند.

امور مذکور از دیدگاه این دانشمند، موجب بازتولید فرهنگ مشترک، ثبات و انسجام اجتماعی، و مشروعیت و نظم سیاسی می گردند.

دیدگاه علوم سیاسی

بر اساس یافته های علوم سیاسی، مناسک بزرگ آئینی، موجب شکل گیری وحدت و انسجام فراملّی، هویت سیاسی مشترک، و افزایش مشروعیت سیاسی و ایجاد همبستگی میان اعضای یک جامعه سیاسی می گردد.

پژوهش های اندرسون

تاریخدان و دانشمند علوم سیاسی به نام بندیکت اندرسون (Benedict Anderson)، با طرح تئوری خویش با عنوان "جوامع تصوّری" (Imagined Communities)، بر این دیدگاه تأکید

می کند که یک ملت، تنها یک واقعیت جغرافیایی محض نیست، بلکه یک جامعه تصویری است، که اعضای آن بدون اینکه یکدیگر را بشناسند، خودشان را متعلق به جامعه ای واحد قلمداد می کنند.

شکل گیری تصوّر و احساس یادشده، در گرو امور متعدّدی است که از جمله آنها، نمادها، آئین ها و مناسک مشترک می باشند.

مناسک آئینی مشترک، موجب تجربه کردن تاریخ مشترک پیشینیان، بازتولید ارزش های مشترک، و احساس عضویت در یک جامعه بزرگتر می گردد.

اندرسون، تفصیل دیدگاه خود را در کتابی با همان عنوان **"Imagined Communities"** که در سال 1983 میلادی منتشر گردیده، به رشته تحریر در آورده است.

پژوهش های آنتونی اسمیت

همچنین، یکی از دانشمندان در زمینه جامعه شناسی تاریخی و مطالعات ملی گرایی به نام "آنتونی اسمیت" (Anthony Smith) در کتاب ریشه های قومی ملت ها (The Ethnic Origins of Nations) و کتاب هویت ملی (National Identity)؛ بر این عقیده است که "هویت سیاسی" در پرتو عناصر فرهنگی مانند آئین های مشترک، اسطوره های مشترک، نمادهای مقدس، و حافظه تاریخی، تحقق می یابد. مناسک آئینی در این میان، موجب انتقال "خاطره جمعی" به نسل های آینده می گردد و "هویت سیاسی" را نیز، تداوم می بخشد.

دیدگاه سازه انگاری

سازه انگاری (Constructivism) به عنوان یکی از مهمترین رویکردها در روابط بین الملل، بدین معناست که ساختار

جوامع و هویت ملت ها، به وسیله ارزش ها، هنجارها و ایده ها و باورهای مشترک شکل می گیرد، نه نیروهای طبیعی و مادی. بنا بر این، بسیاری از واقعیّت ها در عالم سیاست و روابط بین الملل، اموری هستند که در پرتو تعاملات اجتماعی، فرهنگی و فکری، ساخته می شوند.

دانشمند علوم سیاسی و روابط بین الملل به نام الکساندر وندت (Alexander Wendt)، در آثار خود مانند "نظریه اجتماعی سیاست بین الملل" (Social Theory of International Politics)، به تشریح این نظریه پرداخته است.

بر اساس این تئوری در روابط بین الملل، فقدان حکومت جهانی واحد، عامل دوستی و یا دشمنی میان کشورها نیست، بلکه عامل اصلی این امر، هنجارها، هویت ها، و تعاملات اجتماعی می باشند.

از سویی دیگر، هویت یک ملت یا یک تمدن، امری ذاتی و ثابت نیست، بلکه در طول تاریخ، شکل می گیرند و ساخته می شوند. در این راستا، نمادها و آئین های مشترک از دیدگاه سازه‌انگاری، تنها اموری تشریفاتی و قشری نیستند، بلکه موجب بازتولید هویت و تقویت ارزش های مشترک می شوند، و عضویت افراد را در یک جامعه مشترک مانند یک ملت و یا یک امت، تداعی می کنند.

مطالعات فینمور

استاد علوم سیاسی و روابط بین الملل و نظریه پرداز "سازه‌انگاری" به نام مارتا فینمور (Martha Finnemore) نیز، در آثار خود مانند کتاب "منافع ملی در جامعه بین‌المللی" (National Interests in International Society)، بر این عقیده است

که هنجارهای مشترک، موجب شکل دادن به رفتارهای جمعی می‌گردد.

بنا بر این، مناسک آئینی که موجب تبلور هنجارهای مشترک میان جوامع، ملّت‌ها و امّت‌هاست، در شکل دادن به رفتارهای جمعی جوامع یا شده، نقش اساسی دارد.

در پرتو آنچه بیان شد معلوم می‌گردد که مناسک آئینی مشترک (مانند حج در اسلام) در صورتی که با مشارکت گسترده و همراه با مشروعیت اجتماعی لازم برگزار شوند، موجب شکل‌گیری هویت مشترک، افزایش همبستگی اجتماعی، تقویت سرمایه نمادین برای جامعه، و بازتولید هنجارهای جمعی می‌گردند.

سوره مائده – آیه ۱۰۱ و ۱۰۲

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءٍ إِنْ تُبَدَ لَكُمْ تَسْؤُكُمْ
وَإِنْ تَسْأَلُوا عَنْهَا حِينَ يُنَزَّلُ الْقُرْآنُ تُبَدَ لَكُمْ عَفَا اللَّهُ
عَنْهَا وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ ﴿١٠١﴾ قَدْ سَأَلَهَا قَوْمٌ مِّنْ قَبْلِكُمْ ثُمَّ
أَصْبَحُوا بِهَا كَافِرِينَ ﴿١٠٢﴾.

ترجمه

"ای اهل ایمان! از چیزهایی که اگر برای شما آشکار گردد شما را ناخُرسند می کند، سؤال نکنید؛ و اگر هنگامی که قرآن نازل می شود در باره آنها سؤال کنید، برای شما آشکار خواهد شد. خداوند از آنها گذشت کرده است، و خداوند، آمرزنده و بردبار است.

گروهی پیش از شما از آن امور پرسیده بودند، سپس به آنها کفر ورزیدند".

توضیح

آیه 101، بر این نکته دلالت دارد که مسلمانان باید آنچه را خداوند و رسول خدا (ص) بدان فرمان داده اند، عمل کنند؛ اما نسبت به آنچه خدا و رسول در باره آنها سکوت کرده اند، از کنجکاوی افراطی و سماجت در طرح پرسش های مکرر پرهیزند.

زیرا چه بسا، سکوت خداوند و پیامبرش نسبت به برخی از امور، بدان جهت است که برملا شدن آن امور، مردم را ناراحت می کند و یا آنان را به زحمت می اندازد.

به عنوان مثال، اگر حکمی شرعی به صورت ساده و آسان و بدون قیود و شروط اضافی بیان شود، عمل به آن برای عموم

مردم سهل و آسان خواهد بود. اما پرسش های مکرر و اصرار در بیان جزئیات غیر ضروری و شرایط اضافی، موجب افزوده شدن احکام و فروع فقهی می شود و این امر، عمل کردن به حکم شرعی مذکور را سخت تر و پیچیده تر می سازد و در نهایت، موجب زحمت و ناخُرسندی عامّه مردم می گردد.

به عنوان نمونه، احکام وضو و غسل در صدر اسلام، بسیار ساده تر بوده اند، ولی در طول زمان و بر اثر پرسش های مکرر افراد از ائمّه اطهار (علیهم السلام) و فقهای اسلام، روز به روز، بر تعداد فروع فقهی و قیود و شروط آنها افزوده شده است، به نحوی که در حال حاضر، مجموعه احکام طهارات، در چندین مجلد از کتب فقهی، بیان می گردد.

علاوه بر آنچه بیان شد، بسیاری از امور است که ندانستن آن به نفع انسان است. مثلاً اگر کسی بداند که مثلاً در آینده ای نزدیک بر اثر سانحه ناگهانی و حادثه ای ناگوار می میرد، در

طول زندگی باقیمانده خود، در اندوه و افسردگی به سر خواهد برد. اما اگر آن را نداند، در مدّت باقیمانده از حیات خود، با امید به عمر طولانی و آرزوی خوشی و خرّمی، راحت تر و سرزنده تر به زندگی خود ادامه خواهد داد. بنا بر این، دانستن بسیاری از امور پنهان، چه بسا موجب غم و اندوه بیشتر می گردد.

از اینرو، قرآن مجید در آیه مورد بحث چنین می فرماید:
 "ای اهل ایمان! از چیزهایی که اگر برای شما آشکار گردد شما را ناخُرسند می کند، سؤال نکنید".

البته باید توجه داشت که پرسش های علمی مفید از صاحب نظران و متخصصان که موجب رشد دانش های مختلف در رشته های گوناگون می گردد، مشمول این آیه شریفه نمی باشند.

به نظر می‌رسد، که روی سخن آیه شریفه، عمدتاً با آن دسته از کسانی است که خود را متشرّع می‌دانند ولی با وسواس و سماجت بیش از حدّ، در صدد سؤال از جزئیّات و قیود احکام شرعی هستند، که خدا و رسول، به خاطر تسهیل عمل مردم به احکام یادشده، از بیان آن جزئیّات، خودداری فرموده‌اند. کلمه "عَفَا اللَّهُ عَنْهَا" (یعنی: خداوند از آنها گذشت کرده است) نیز، بر این حقیقت دلالت دارد.

آیه 102، به داستان پیروان پیامبران پیشین اشاره می‌کند که در پی پرسش‌های مکرّر در باره جزئیّات یک حکم شرعی و سماجت آنان در مجبور کردن انبیاء خود برای تبیین آن جزئیّات، کار را بر خودشان سخت کردند، و پس از سخت شدن کار، از انجام آن خودداری کردند و به آن کفر ورزیدند:

قَدْ سَأَلَهَا قَوْمٌ مِّن قَبْلِكُمْ ثُمَّ أَصْبَحُوا بِهَا كَافِرِينَ .

یعنی: "گروهی پیش از شما از آن امور پرسیده بودند، سپس به آنها کفر ورزیدند".

در تفسیر سوره بقره، به یک نمونه از سماجت های قوم بنی اسرائیل و پرسش های مکرر از حضرت موسی (ع) در خصوص جزئیات و قیود و شروط حکم شرعی قربانی یک گاو، اشاره شد.

در آنجا توضیح دادیم که بهانه جویی های بیجا و طرح پرسشهای لجوجانه، چگونه موجب سخت تر شدن عمل آن قوم به حکم شرعی یادشده گردید.

همچنین گفتیم که در روایات اسلامی نیز، به این نکته اشاره شده است که اگر طایفه بنی اسرائیل پس از اولین فرمان الهی، هر گاوی را ذبح می کردند، از آنها پذیرفته می شد. ولی با بهانه جویی و طرح پرسش های غیر ضروری، توصیف هایی برای گاو قربانی بیان شد که پیدا کردن آن برای آن قوم بسیار

دشوار گردید، و پس از یافتن آن، مجبور شدند آن را به قیمت گزافی خریداری و ذبح کنند.

به عنوان مثال، در کتاب "تفسیر عیّاشی" از امام رضا (علیه السلام) روایت شده است که اگر آنان هر گاوی را انتخاب می کردند، مُجْزِی بود، ولی شدّت به خرج دادند و خداوند هم بر آنان سخت گرفت. در ادامه این روایات از آن حضرت (ع) نقل شده است که فرمود:

"إياكم وذالك، فإنما هلك من كان قبلکم بکثرة سؤاله".

یعنی: پرهیزید از این رفتار. زیرا کسانی قبل از شما به خاطر کثرت سؤال، هلاک شدند.

جلال الدین سیوطی نیز، در کتاب "الدرّ المنثور" که از تفاسیر اهل سنّت است، از پیامبر گرامی اسلام روایت کرده است که اگر قوم بنی اسرائیل قبل از طرح پرسش های بهانه جویانه، هر گاوی از گاوها را ذبح می کردند، کفایت می کرد و از آنان

پذیرفته می شد، ولی آنان شدّت عمل به خرج دادند و خدا هم بر آنان سخت گرفت.

همچنین، در کتاب "مستدرک الوسائل"، جلد هشتم، چنین می خوانیم:

"وعن علي (عليه السلام)، أنه قال: "لما نزلت: ﴿وَلِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مِنْ اسْتِطَاعٍ إِلَيْهِ سَبِيلًا﴾ قال المؤمنون: يا رسول الله أفي كل عام؟ فسكت، فأعادوا عليه مرتين.. فقال: لا، ولو قلت نعم لوجبت " فأنزل الله: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءَ إِنْ تَبَدَّلَ لَكُمْ تَسْؤُكُمْ﴾ ".

یعنی: از امام علی علیه السلام روایت شده که هنگامی که آیه وجوب حج ﴿وَلِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مِنْ اسْتِطَاعٍ إِلَيْهِ سَبِيلًا﴾ نازل شد، مؤمنان پرسیدند: آیا هر ساله واجب است که یک حج به جا آوریم؟. پیامبر (ص) سکوت کردند. دوباره سؤال کردند. پیامبر فرمود: نه؛ و اگر می گفتم بله، بر شما

واجب می شد که هرساله به حج بروید. آنگاه این آیه شریفه نازل شد که: "ای اهل ایمان! از چیزهایی نپرسید که اگر برای شما آشکار شود، شما را اندوهگین کند".

در تفسیر "الدرّ المنثور" نیز، از پیامبر گرامی اسلام روایت کرده است که فرمود:

إِنَّ اللَّهَ حَدَّ حُدُودٍ فَلَا تَعْتَدُوهَا، وَفَرْضَ لَكُمْ فَرَائِضَ فَلَا تَضِيعُوهَا، وَحَرَّمَ أَشْيَاءَ فَلَا تَنْتَهِكُوهَا، وَتَرَكَ أَشْيَاءَ فِي غَيْرِ نَسْيَانٍ وَلَكِنْ رَحْمَةً مِنْهُ لَكُمْ فَاقْبَلُوهَا وَلَا تَبْحَثُوا عَنْهَا.

یعنی: "خداوند، حدودی را معین فرموده است، پس، از آنها تجاوز نکنید؛ و واجباتی را فرض فرموده است، پس، آنها را تضییع نکنید؛ و اموری را حرام کرده است، پس، آنها را مرتکب نشوید؛ و برخی از امور را هم – نه از روی نسیان و فراموشی، بلکه به خاطر لطف و رحمت به خاطر شما – رها کرده و بیان

نفرموده است، پس، آنها را بپذیرید و در باره آنها جستجو نکنید."

همین نکته در تفسیر "مجمع البیان" از امام علی (ع) نقل شده است که فرمود:

وَسَكَتُ لَكُمْ عَنْ أَشْيَاءَ وَلَمْ يَدْعَهَا نَسِيَانًا فَلَا تَتَكَلَّفُوهَا.

یعنی: "خداوند، نسبت به برخی از امور، سکوت فرموده - و از روی فراموشی آنها را ترک نکرده است - پس، خودتان را نسبت به آنها به زحمت نیندازید."

بحث علمی

آفت ها و عوامل کثرت سؤال

در تفسیر آیه مربوط به داستان گاو بنی اسرائیل در سوره بقره، برخی از آسیب های "بهانه جویی" را از دیدگاه روانشناسی

مدرن، علوم رفتاری، و علوم مغز و اعصاب؛ توضیح دادیم. در آنجا به این نکته اشاره کردیم که کثرت سؤال های غیر ضروری، نوعاً به خاطر وجود اضطراب، سوگیری های شناختی و یا عدم اعتماد به نفس و یا عدم اعتقاد به موضوع، صورت می پذیرد.

بهانه جویی و کثرت پرسش های بیجا، از رشد شخصیت و پیشرفت در امور، جلوگیری می کنند و موجب تأخیر در یادگیری در آزمون و خطا می شوند. این دو امر همچنین، اعتماد متقابل را تضعیف می کنند و قدرت تصمیم گیری افراد را نیز، سلب می نمایند و به بروز تعارض و تنش، منتهی می گردند.

از دیدگاه صاحت نظران و روانشناسانی مانند استیون برگلاس (Steven Berglas) و ادوارد جونز (Edward Jones)؛ "خود-ناتوان سازی" (Self-Handicapping) و توجیه گری، از

جمله عوامل بهانه تراشی می باشند. دیگر عوامل این امر،
تکانشگری، وظیفه شناسی پایین، و بیزاری از کار و تلاش،
قلمداد گردیده اند.

سوره مائده – آیه ۱۰۳ تا ۱۰۵

مَا جَعَلَ اللَّهُ مِنْ بَحِيرَةٍ وَلَا سَائِبَةٍ وَلَا وَصِيلَةٍ وَلَا حَامٍ وَلَكِنَّ
 الَّذِينَ كَفَرُوا يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَأَكْثَرُهُمْ لَا
 يَعْقِلُونَ ﴿١٠٣﴾ وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَىٰ
 الرَّسُولِ قَالُوا حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا
 يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ ﴿١٠٤﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ
 أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ
 جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿١٠٥﴾ .

ترجمه

خداوند، عناوینی را از قبیل "بحیره"، "سائبه"، "وصیله" و
 "حامی" مقرر نکرده است؛ ولی آنانکه کفر ورزیدند، به دروغ به

خدا افترا می زنند، و اکثر آنان نمی اندیشند.

و آنگاه که به آنان گفته شود: به سوی آنچه خدا نازل کرده و به سوی پیامبر بیایید! آنان می گویند: آنچه پدرانمان را بر آن یافتیم، برای ما بس است. آیا گرچه پدرانشان چیزی ندانسته بودند و راه یافته نبودند؟

ای کسانی که ایمان آورده اید! مواظب خودتان باشید، و در صورتی که شما هدایت شوید، کسی که گمراه شده است شما را زبانی نمی رساند. بازگشت همه شما به سوی خداوند است، پس شما را به آنچه عمل کرده اید، خبر خواهد داد."

توضیح

مشرکان و بت پرستان قبل از اسلام، برخی عناوین و احکام خاصی را برای برخی از چهارپایان قائل بودند. آنان گمان داشتند که دسته ای از حیوانات، از نوعی تقدّس برخوردار

هستند و باید به حال خود رها شوند و هیچگونه بهره‌وری از آنها صورت نپذیرد.

این حیوانات عبارت بودند از:

- **بَحیرَة:** یعنی شتر مادّه ای که پنج بار زاییده است. در زمان جاهلیّت، گوش این شتر را می شکافتند و آن را به حال خود رها می کردند و هیچگونه بهره‌وری از آن به عمل نمی آوردند.

- **سائِبَة:** یعنی شتر مادّه ای که صاحب آن به یُمن بازگشت از سفر و یا نجات از بیماری، آن را رها می کرد و دیگر از آن حیوان، هیچ بهره‌مندی صورت نمی گرفت، و یا اینکه نذرِ بت‌ها و خدمتکاران بتخانه می گردید تا از شیر آن، استفاده کنند.

- **وصیلة:** یعنی گوسفند یا شتر مادّه ای که چند شکم بزاید و یک حیوان نر و یک حیوان مادّه را به صورت

دوقلو به دنیا بیاورد، در این صورت، آن حیوان را ذبح
 نمی کردند و به حال خود می گذاشتند و از میان آن
 دوقلوها، حیوان نر را به عنوان نذر شده برای بت ها
 قلمداد می نمودند.

● حامی: یعنی شتر نری که ده شتر از نسل او پدید آمده
 باشند. در زمان جاهلیّت، پشت آن شتر را داغ می کردند
 و دیگر بر آن سوار نمی شدند و آن را به حال خود رها
 می نمودند.

قرآن مجید در آیه 103 از سوره مائده، احکامی را که مشرکان
 در زمان جاهلیّت برای حیوانات مذکور قائل بودند، مردود
 می شمارد و نسبت دادن آن احکام به خداوند را به عنوان
 افتراء، قلمداد می فرماید.

در حدیثی که ابن عبّاس از پیامبر گرامی اسلام (ص) نقل کرده و در کتاب هایی مانند "الدر المنثور" و "مجمع البیان" روایت شده، چنین آمده است که اولین حاکم شهر مکه که آئین حضرت اسماعیل را در آن شهر کنار زد و بت پرستی را جایگزین آن کرد، "عمرو ابن لحي ابن قمعة" نام داشت. و او بود که احکام یادشده را برای بحیره، سائبه، وصیلة و حامی؛ وضع کرد.

آیه 104، رسوم جاهلی را ناشی از تقلید کورکورانه مشرکان از آباء و اجداد خود می داند و آن را ناروا می شمارد. دلیل مردود بودن تقلید از پدران و اجداد گذشته اگر بدون دلیل روشن و برهان منطقی باشد، به خاطر این است که هرگاه گذشتگان آنان، جاهل و ناآگاه بوده باشند، تقلید کورکورانه از آنان، ادامه جهل و ناآگاهی خواهد بود. از اینرو، قرآن شریف با طرح

این سؤال، به صورت ضمنی، تقلید یادشده را مردود می‌شمارد:

أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ؟

یعنی: "آیا گرچه پدرانشان چیزی ندانسته بودند و راه یافته نبودند؟".

آیه 105، از مسلمانان می‌خواهد تا بدون توجه به شیوه گمراهان، مواظب و مراقب خودشان باشند و روش آن تبه‌کاران در تقلید کورکورانه از گذشتگان‌شان، آنها را تحت تأثیر قرار ندهد. زیرا بازگشت همگان به سوی خداوند است و تنها اوست که با آگاهی بر اعمال و رفتار انسان‌ها، پاداش و یا کیفر مناسب را نصیب بندگان خود می‌فرماید.

بحث علمی

آفت های تقلید کورکورانه از پیشینیان

تقلید بی دلیل از گذشتگان و انتقال غیر انتقادی آداب و رسوم (Uncritical Cultural Transmission)، به عنوان نوعی سوگیری حفظ وضع موجود (Status Quo Bias) قلمداد می گردد.

روشن است که تعالی و پیشرفت فرهنگ و تمدن بشر، در گرو تفکر انتقادی و پرسشگری علمی است و اصرار بر تداوم و پذیرش همه سنت های پیشین اگر بدون سنجش استدلالی و منطقی باشد، موجب رکود علمی، ایجاد تعصب کور و زمینه سازی برای خرافه گرایی می گردد و در نهایت، به عقب ماندگی و افول تمدنی منتهی شود.

دیدگاه روانشناسی

اصرار بر پذیرش غیر انتقادی فرهنگ و عقاید گذشتگان از دیدگاه روان‌شناسی، موجب پیشگیری از رشد شخصیت، زوال استقلال فکری، و ایجاد وابستگی معرفتی به نسل‌های پیشین می‌گردد.

تقلید کورکورانه، به تضعیف اندیشه انتقادی و پیشگیری از مهارت‌های نوین در ارزیابی و تحلیل واقعیت‌ها منجر می‌شود و مانع از بررسی دلائل و شواهد جدید و خطاهای احتمالی شناختی گذشتگان خواهد شد.

دانشمند و استاد روانشناسی و رئیس انجمن روانشناسی غرب به نام "دایان هالپرن" (Diane F. Halpern)، در کتاب خود با عنوان "اندیشه و دانش: مقدمه‌ای بر تفکر انتقادی" (*Thought and Knowledge: An Introduction to Critical Thinking*),

تفصیل آسیب های یادشده را از دیدگاه روانشناسی، به رشته تحریر درآورده است.

همچنین، دانشمند روانشناس و استاد دانشگاه "راچستر" (Rochester) در ایالت نیویورک به نام "ادوارد لوئیس دسی" (Edward Lewis Deci)، و استاد روانشناسی به نام "ریچارد رایان" (Richard Ryan) که به خاطر توسعه نظریه خود-تعیین‌گری (SDT) در زمینه انگیزش و رشد شخصیت انسان، به شهرت رسیده اند؛ بر این نکته تأکید دارند که انسان، به صورت ذاتی و فطری، به رشد و شکوفایی، گرایش دارد و در این راستا، در صدد یادگیری است. در عین حال، تحقق این آرزو و گرایش، مبتنی بر سه نیاز مهم به شرح زیر است:

الف: خودمختاری (Autonomy). بنا بر این، انسان باید در موقعیتی باشد که بتواند به صورت آگاهانه و آزادانه بر مبنای باورها و ارزش های مورد قبول خود، رفتار کند.

از اینرو، اصرار بر تقلید از پیشینیان بدون دلیل قانع کننده، این نیاز اولیه را در جهت رشد و شکوفایی انسان، سرکوب می کند.

ب: صلاحیت و شایستگی (Competence). بدین معنا که انسان باید احساس کند که قدرت تحلیل و فهم مسائل را دارد و می تواند در پرتو اندیشه و تجربه، راه صحیح را تشخیص دهد.

از اینرو، تقلید کورکورانه، موجب وابستگی به دیگران می گردد و این خواسته انسان را مسدود می کند.

ج: رابطه صحیح (Relatedness). بدین معنا که گرچه انسان به ارتباط محترمانه با دیگران نیاز دارد، اما این رابطه باید در چهارچوب حفظ ارتباط منطقی با دیگران باشد و در عین حال، نباید استقلال فکری و نیاز به اندیشیدن، و انگیزه درونی را برای فهمیدن، به مخاطره بیندازد.

نظریه "SDT"، بر آن است که اگر انسان بخواهد روش و منش گذشتگان را بپذیرد، باید بتواند دلایل آنها را بداند، صحت و سقم آنها را بررسی کند، و از روی آگاهی و اختیار، آنها را به ارزش های شخصی خود، تبدیل کند. در این صورت، انگیزه درونی و انتخابی او تأمین می گردد و از انگیزه های بیرونی و تحمیلی نجات می یابد.

این امر، در اصطلاح دانش های امروزی، به عنوان درونی سازی (Internalization)، شناخته می شود.

در پرتو آنچه بیان شد معلوم می گردد که تقلید کورکورانه و بدون دلیل از پیشینیان، موجب کاهش خود-تعیین گری، افزایش وابستگی شناختی، تضعیف انگیزش درونی، و کاهش رشد شخصیت انسان می گردد.

دیدگاه جامعه‌شناسی

تقلید بی دلیل از پیشینیان به صورت مطلق، پدیده‌ای اجتماعی است که می‌تواند بر توسعه، نوآوری، هویت جمعی و ساختارهای اجتماعی و فرهنگی جامعه، تأثیرات نامطلوبی بگذارد.

در عین حال باید به این نکته توجه داشت که اگر سنت‌های مثبت و مفید پیشینیان به صورت مستدل به نسل‌های بعدی انتقال یابند و درونی‌سازی شوند، و نسل‌های جدید هم با آزادی اندیشه و به صورت آگاهانه و با دلیل و برهان آنها را بپذیرند، آنگاه سنت‌های مفید و مثبت گذشته می‌توانند در جهت حفظ هویت جامعه، مطلوب باشند؛ ولی سنت‌گرایی غیر انتقادی و پیشگیری از بازاندیشی در سنت‌ها، مانع بزرگی در مسیر پیشرفت و تعالی مستمر جامعه قلمداد می‌گردد.

مطالعات ماکس وِبر

ماکس وِبر (Max Weber) به عنوان یک جامعه شناس، حقوقدان، تاریخدان و استاد اقتصاد سیاسی، در کتاب "اقتصاد و جامعه" (Economy and Society)، سلطه یا مشروعیت را بر سه قسم تقسیم می کند:

الف: سلطه کاریزماتیک (Charismatic Authority)

ب: سلطه سنتی (Traditional Authority)

ج: سلطه عقلانی (Rational-legal authority)

گرچه سلطه های کاریزماتیک و سنتی در صورت کارآمد بودن، ممکن است بتوانند در تأمین ثبات اجتماعی نقش داشته باشند، اما در هر صورت، ممانعت از نوآوری و ارزیابی عقلانی اندیشه پیشینیان، موجب رکود جامعه و پیشگیری از اصلاح امور می گردد و زمینه را برای ناکارآمدی های بزرگ، فراهم می سازد.

پژوهش‌های پی‌یر بوردیو

پی‌یر بوردیو (Pierre Bourdieu) به عنوان یک جامعه‌شناس و مردم‌شناس، در نظریه "عادت‌واره" (Habitus) و تئوری "بازتولید اجتماعی" (Social Reproduction)، به نقش عادت‌واره‌ها و ساختارهای فرهنگی نسل گذشته در بازتولید همان الگوهای فکری، فرهنگی و اجتماعی نسل بعد، بدون آگاهی و بازاندیشی، اشاره می‌کند.

روشن است که اگر عادت‌واره‌های مذکور با علم و آگاهی مورد بازاندیشی قرار نگیرند، می‌توانند در قالب تعصبات فرهنگی و اجتماعی ادامه یابند و ایجاد اصلاحات، خلاقیت و نوآوری را ناممکن سازند.

این جامعه شناس، دیدگاه های تفصیلی خود را در آثاری مانند کتاب "طرحی برای نظریه عمل" (Outline of a Theory of Practice)، به رشته تحریر درآورده است.

تحقیقات اینگلهارت

استاد علوم سیاسی و اجتماعی به نام "رونالد اینگلهارت" (Ronald Inglehart) در آثار خود مانند "پیمایش ارزش های جهانی" (World Values Survey)، به این نکته اشاره می کند که جوامع توسعه یافته در عصر حاضر، به تدریج از ارزش های سنتی محض، به سوی ارزش های آگاهانه و خودساخته و مبتنی بر خودمختاری و بازانندیشی، در حرکت هستند.

زیرا تقلید کورکورانه از همه سنت های پیشین به صورت مطلق، موجب کاهش خلاقیت و مشارکت فعال می گردد. این در حالی است که رشد علمی و فرهنگی و اجتماعی، مبتنی بر

امکان انتخاب آگاهانه و مسئولیت پذیری افراد جامعه در همه عصرها می باشد.

دیدگاه معرفت شناسی

در این زمینه، دیدگاه فرانسیس بیکن را به عنوان یک فیلسوف و حقوقدان، بیان می کنیم:

دیدگاه بیکن

فرانسیس بیکن (Francis Bacon) در آثار خود مانند کتاب "نو ارگنون" (Novum Organum) بر این عقیده است که خطاهای ذهن انسان که مانع از شناخت صحیح هستند، عبارتند از چهار امر یادشده در زیر، که آنها را به عنوان "بت های ذهن" نامیده است :

الف: بت های قبیله ای (Idols of the Tribe). منظور از قبیله

در اینجا، قبیله انسانی است. و منظور از بت های قبیله ای، خطاهایی هستند که از ویژگی های ذاتی و مشترک ذهن عموم انسان ها سرچشمه می گیرند. این بت ها، ریشه در خود طبیعت انسان دارند.

بت های قبیله ای، موجب تمایل انسان به مشاهده نظم، بیش از آنچه که واقعا وجود دارد، می گردد. زیرا ذهن آدمی، به یافتن الگو و نظم مناسب در پدیده ها و یا تعمیم دادن یک حکم کلی در باره آنها تمایل دارد، گرچه ممکن است در حقیقت، چنین نباشد.

به عنوان مثال، هنگامی که انسان می بیند که چند حادثه همسان به صورت متعاقب به وقوع پیوسته اند، چه بسا به این نتیجه می رسد که نوعی ارتباط منظم و علی میان آنها وجود دارد، در حالی که ممکن است نظم واقعی میان آنها وجود

نداشته باشد و متعاقب بودن امور مشابه، از روی تصادف باشد.

ویژگی دیگر بت های قبیله ای، امری است که امروزه به عنوان "سوگیری تأییدی" (Confirmation Bias) نامیده می شود.

انسان ها به صورت طبیعی، شواهدی را که باورهای آنها را تأیید می کنند، به راحتی می پذیرند و در مقابل، شواهدی که در جهت خلاف عقاید آنها قرار دارد را نادیده می انگارند.

ویژگی دیگر بت های قبیله ای، محدودیت احساس است. از آنجا که حواس انسان ها به صورت ذاتی محدود هستند، این امر می تواند مانع از مشاهده واقعیت به صورت کامل بشود.

ویژگی دیگر، آن چیزی است که امروزه در دانش هایی مانند روانشناسی به عنوان سوگیری های هیجانی (Emotional Biases) نامیده می شود. در این نوع از سوگیری، اموری مانند ترس،

امید، نفرت و یا علاقه، می توانند دآوری عقلانی و منطقی را تحت تأثیر قرار دهند.

ب: بت های غار (Idols of the Cave). منظور از بت های غار، تعصبات فردی است که باعث می شود انسان، در غارذهن خود محصور بماند. این تعصبات فردی از اموری مانند محیط، خانواده و تجربه های شخصی سرچشمه می گیرند. این تعصبات فردی، می توانند بر ادراک انسان نسبت به واقعیات، تأثیرات ناروایی را برجا گذارند.

بیکن، در جلد اول کتاب "نوارغنون" (Novum Organum) به این نکته اشاره می کند که هر شخص از انسان ها، علاوه بر خطاهای مشترک نوع انسان که به عنوان "بت های قبیله ای" نامیده می شوند؛ دارای دخمه یا غاری مخصوص به خودش می باشد که به عنوان "بت های غار" نامیده می شوند. این

خطاها نیز، می‌توانند نور طبیعت را بشکنند و آن را تحریف کنند.

ج: بت‌های بازار (Idols of the Marketplace). مقصود از این اصطلاح، خطاهایی هستند که از زبان، ارتباط‌های انسانی، و سوءتفاهم‌های زبانی سرچشمه می‌گیرند. منظور بیکن از بازار (Marketplace) جایگاهی است که انسان‌ها، گرد هم می‌آیند و با واژه‌ها، با یکدیگر گفتگو می‌کنند.

وی، در کتاب یادشده بر این نکته تأکید می‌کند که بت‌های بازار، خطاهایی هستند که از معاشرت و دادوستد انسان‌ها با یکدیگر سرچشمه می‌گیرند. بسیاری از انسان‌ها گمان می‌کنند عقل و خرد بر کلمات و واژه‌ها حکومت می‌کنند، در حالی که در بسیاری از موارد، این واژه‌ها هستند که بر عقل و منطق تسلط دارند.

از اینرو، بسیاری از نزاع‌ها و اختلافات علمی، فلسفی و دینی، به دلیل ابهام واژه‌ها، الفاظ فریبنده و یا سوءاستفاده از کلمات و اصطلاحات به وجود می‌آیند. روشن است که در صورت روشن شدن معانی واژه‌ها و اصطلاحات برای طرف‌های بحث، بخش مهمی از اختلافات یادشده، رفع می‌شوند.

به عنوان مثال، کلمه "آزادی" را ممکن است یک فرد به معنای آزادی بیان و امثال آن بداند و از آن دفاع کند. در حالی که ممکن است فرد دیگری، واژه "آزادی" را به معنای بی‌بند و باری و هرج و مرج معرفی کند و با آن به مخالفت برخیزد.

د: بت‌های نمایش (Idols of the Theatre). منظور از این امر، خطاهایی هستند که از اندیشه‌های پیشینیان و دیدگاه‌های سنتی و مکاتب فکری گذشته سرچشمه می‌گیرند. این امور، همانند نمایش‌هایی هستند که بر روی صحنه اجرا می‌شوند و

جهان‌هایی خیالی و ساختگی را به تصویر می‌کشند و تماشاگران گمال می‌کنند که آنچه مشاهده می‌کنند، واقعی هستند و حتی برای آن تقدّس قائلند، در حالی که آنها روایاتی هستند که ساخته دیگران می‌باشند.

در عین حال، قدرت نمایش‌های یادشده مانند سنّت‌های پیشینیان و اندیشه‌های گذشتگان و مکاتب فکری آنان در حدّی است که بسیاری از مردم، آنها را حقیقت محض و واقعیت مطلق می‌پندارند، بدون اینکه به بازنگری و نقد عقلانی آنها پردازند.

بیکن، بر این عقیده بود که مانع بزرگ بر سر راه پیشرفت علمی در اروپا این بود که مردم آن سرزمین برای قرن‌های متمادی، به جای اینکه دست به خلاقیت و نوآوری در علوم و فناوری‌ها بزنند، همان یافته‌های پیشینیان خود مانند "ارسطو" و "جالینوس" و امثال آنها را تکرار می‌کردند. این در

حالی است که اندیشه های گذشتگان، جایگزین تجربه و تلاش دانشمندان معاصر و دستاوردهای نوین علمی نمی گردد.

دیدگاه فلسفه سیاسی

جان استوارت میل (John Stuart Mill) به عنوان فیلسوف و سیاستمدار، در کتاب معروف خود با عنوان "درباره آزادی" (On Liberty) بر این عقیده است که یک ایده و عقیده هرچند صحیح باشد، اگر مورد نقد و بازنگری قرار نگیرد، در نزد مردم به عنوان عقیده تعصب آمیز (Dogma) قلمداد می شود. بنا بر این، به سه دلیل، نقد اندیشه های گذشتگان، امری ضروری است. زیرا:

- ممکن است آن باور رایج، اشتباه باشد و از اینرو، اگر مورد نقد قرار نگیرد، برای همیشه به عنوان یک خطا باقی می ماند.

● ممکن است منتقدان پیشین، تنها بخشی از حقیقت را در باره یک دیدگاه بیان کرده باشند و نیاز به نقد بیشتری برای تکامل آن دیدگاه باشد. زیرا گاهی، حقیقت، میان دو دیدگاه تقسیم شده است.

● ممکن است دیدگاه پیشین کاملاً هم صحیح باشد، اما امتناع یا ممانعت از نقد، آن را به صورت یک عادت ذهنی در می آورد، پویایی آن را سلب می کند، و درک دلایل و شواهد آن را از بین می برد.

بر این اساس، حتی نقد دیدگاه ها و باورهای درست گذشتگان در پرتو آزادی اندیشه، بر پذیرش و مشروعیت آنها می افزاید و از جلوه داده شدن آنها به عنوان تعصبات تحمیلی در نزد عامّه مردم، پیشگیری می کند.

دیدگاه فلسفه علم

کارل پوپر (Karl Popper) به عنوان یک صاحب نظر برجسته در زمینه فلسفه علم در قرن بیستم، با طرح اصل کلیدی ابطال‌پذیری (Falsifiability)، بر این امر تأکید می‌ورزد که هر نظریه‌ای، باید به صورت مکرر مورد آزمون و نقد قرار بگیرد و هیچ دیدگاهی را نمی‌توان علمی دانست مگر اینکه با معیارهای "ابطال‌پذیری"، بتوان تصوّر کرد که چه شواهدی ممکن است آن را ردّ کند.

پوپر همچنین، با طرح نظریه "حدس‌ها و ابطال‌ها" (Conjectures and Refutations)، در کتابی که با همین نام منتشر شده است، رشد علم را از مسیر:

"طرح یک تئوری"،

"نقد آن"،

"آزمایش تجربی"،

"حذف نظریه های نادرست"،

و "ارائه نظریه مناسب تر"،

می داند.

بنا بر این، گرچه علم، بدون سنت و تئوری های پیشین آغاز نمی شود، اما سنت و نظریات گذشته باید همواره مورد نقد قرار داشته باشند تا رشد علمی تحقق یابد. از اینرو، پذیرش سنت با نگرش انتقادی، قابل قبول است، نه با تقلید کورکورانه.

پوپر، در آثار خود مانند کتاب "جامعه باز و دشمنان آن"

(The Open Society and Its Enemies) و "حدس ها و ابطال ها"

(Conjectures and Refutations) و کتاب "منطق اکتشاف علمی"

(The Logic of Scientific Discovery)، تفصیل دیدگاه خود را به

رشته تحریر درآورده است.

سوره مائده – آیه ۱۰۶ تا ۱۰۹

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا شَهَادَةُ بَيْنِكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ حِينَ
الْوَصِيَّةِ اثْنَانِ ذَوَا عَدْلٍ مِّنكُمْ أَوْ آخَرَانِ مِنْ غَيْرِكُمْ إِنْ أَنْتُمْ
ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَأَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةُ الْمَوْتِ تَحْبِسُونَهُمَا مِنْ
بَعْدِ الصَّلَاةِ فَيُقْسِمَانِ بِاللَّهِ إِنْ ارْتَبْتُمْ لَا نَشْتَرِي بِهِ ثَمَنًا وَلَوْ
كَانَ ذَا قُرْبَىٰ وَلَا نَكْتُمُ شَهَادَةَ اللَّهِ إِنَّا إِذَا لَمِنَ
الْأَثِمِينَ ﴿١٠٦﴾ فَإِنْ عَثَرَ عَلَىٰ أَنَّهُمَا اسْتَحَقَّا إِثْمًا فَآخَرَانِ
يَقُومَانِ مَقَامَهُمَا مِنَ الَّذِينَ اسْتَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْأُولَيَانِ
فَيُقْسِمَانِ بِاللَّهِ لَشَهَادَتُنَا أَحَقُّ مِنْ شَهَادَتِهِمَا وَمَا اعْتَدَيْنَا إِنَّا
إِذَا لَمِنَ الظَّالِمِينَ ﴿١٠٧﴾ ذَلِكَ أَذْنَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِالشَّهَادَةِ عَلَىٰ
وَجْهِهَا أَوْ يَخَافُوا أَنْ تُرَدَّ أَيْمَانٌ بَعْدَ أَيْمَانِهِمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ
وَاسْمَعُوا وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ ﴿١٠٨﴾ يَوْمَ يَجْمَعُ

اللَّهُ الرَّسُلَ فَيَقُولُ مَاذَا أُجِبْتُمْ قَالُوا لَا عِلْمَ لَنَا إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ
الْغُيُوبِ ﴿١٠٩﴾.

ترجمه

ای کسانی که ایمان آورده اید! هنگامی که مرگ یکی از شما فرا
برسد، در حال وصیت کردن، باید دو فرد عادل از هم کیشان
خود را بر وصیت خود شاهد بگیرید، یا اگر در حال سفر
بودید و مصیبت مرگ شما فرا برسد، دو تن از غیر هم کیشان
خود را بر وصیت خویش شاهد بگیرید. پس اگر تردید دارید،
آندو را پس از نماز نگاه دارید، پس آنها به خداوند سوگند یاد
می کنند که این گواهی را به هیچ قیمتی نهی فروشیم، گرچه از
بستگان ما باشد، و شهادت برای خدا را کتمان نهی کنیم، در
غیر این صورت، از گناهکاران خواهیم بود.

پس اگر معلوم شد که آن دو شاهد خطا کرده اند، دو نفر دیگر از گروه کسانی که دو نفر اول بر ضد آنها مرتکب خطا شده اند، به جای آن دو فرد قرار می گیرند و به خدا قسم می خورند که گواهی ما نسبت به گواهی آن دو نفر سزاوارتر است و ما تعدی نکردیم و در غیر این صورت، ما از ستمگران خواهیم بود.

این امر، نزدیک تر است برای اینکه گواهی را به وجه درست انجام بدهند، یا بترسند از اینکه سوگندها بعد از سوگند آنان بازگردانده شود. و تقوای الهی را پیشه سازید و بشنوید؛ و خداوند، گروه فاسقان را هدایت نخواهد کرد.

در روزی که خداوند، پیامبران را گردهم می آورد، پس به آنان می گوید: چگونه پاسخ داده شدید؟ آنها می گویند: علمی برای ما نیست، به درستی که تو به امور نهانی، بسیار دانایی."

توضیح

آیه 106، از مسلمانان می خواهد که در آستانه مرگ، دو شاهد عادل از اهل ایمان را به عنوان گواهان بر وصیت خود برگزینند؛ و اگر در حال سفر هستند و شاهدان اهل ایمان در دسترس نباشند، باید دو شاهد غیر مسلمان را به عنوان گواهان بر وصیت خود انتخاب کنند. اما اگر وارثان میت نسبت به درستی یا نادرستی شهادت شاهدان تردید داشته باشند و اعتراض کنند، آن دو شاهد را در توقیف نگاه می دارند تا به خدا سوگند یاد کنند که راست می گویند و شهادت آنها مطابق با واقع است. پس از قسم خوردن آن دو شاهد، دعوا فیصله می یابد و بر طبق وصیت، عمل می شود.

آیه 107، به این امر اشاره می کند که در صورت اثبات دروغ بودن شهادت شاهدان یادشده، آن دو شاهد کنار گذاشته

می شوند و دو نفر از اولیاء میّت که دو شاهد اول در حق آنان ظلم کردند و شهادت دروغین دادند، به جای آن دو شاهد نخستین قرار می گیرند و با توجّه به اطلاعاتی که از شخص وصیّت کننده دارند، داوری می کنند و برای اثبات گواهی و داوری خود، به خداوند سوگند می خورند.

آیه 108، به فلسفه احکامی که در دو آیه قبل برای حلّ و فصل اختلاف در زمینه درستی یا نادرستی گواهی بر وصیّت بیان گردیده است، اشاره می کند.

بر این اساس، آنچه در آیات یادشده بیان گردید، نزدیکترین و بهترین راهی است که به وصیّت اهل ایمان عمل شود و اگر اختلافی در زمینه صحّت یا سقم گواهی شاهدان وجود داشته باشد، نزاع و اختلاف میان طرفین دعوا، حلّ و فصل گردد. در پایان این آیه شریفه، همگان به مراعات تقوای الهی و رعایت احتیاط در عمل به فرامین شرعی، فراخوانده شده اند.

آیه 109، روز رستاخیز را که روز حسابرسی به اعمال بندگان است، یادآوری می شود. روزی که خداوند از پیامبران خود سؤال می کند که امت های شما چگونه با شما رفتار کردند و شما نسبت در هنگام دعوت آنان به سوی حق، چگونه پاسخ داده شدید؟

این آیه شریفه می تواند نوعی هشدار به مردم باشد که تقوای الهی را پیشه سازند و خود را برای پاسخگویی در آن روز بزرگ، آماده کنند و از معصیت ها مانند تحریف شهادت یا کتمان آن پرهیزند.

در ادامه آیه شریفه مذکور، به پاسخ پیامبران در برابر پرسش پروردگار چنین آمده است که آنان به خداوند می گویند: تو علام الغیوب هستی که حقیقت امور را بهتر می دانی، و ما در مقایسه با دانش و آگاهی نامحدود تو نسبت به همه امور پیدا

و پنهان، چیزی نمی دانیم. این بدان معناست که دانش بندگان هرچند پیامبر باشند، نسبت به آگاهی بی حدّ و مرز پروردگار نسبت به همهٔ امور آشکار و نهان، ناچیز است.

بحث علمی

سنجش گواهی شاهدان در دانش های مدرن

یکی از چالش های حقوقی و قضایی، تشخیص درجه اعتبار شهادت شاهدان در اثبات یا عدم اثبات یک موضوع حقوقی و قضایی است. زیرا همواره، امکان غرض ورزی شاهدان که ممکن است به کتمان گواهی درست، و یا شهادت به ناحق شود، وجود دارد.

بر این اساس، حکم حقوقی و قضایی که بر مبنای گواهی شاهدان صادر می گردد، تابع درست بودن و یا ناحق بودن شهادت گواهان خواهد بود.

از سوی دیگر، با توجه به اینکه شهادت دادن گواهان، به عنوان یکی از اسباب کشف حق و حقیقت در نزد عموم ملّتها و امّتها شناخته می شود، باید سازوکارهای مناسبی برای تشخیص شهادت درست از گواهی نادرست، در نظر گرفته شوند، تا حتّی الامکان، تلاش لازم در راستای به حق بودن شهادت ها و پیشگیری از گواهی های جانبدارانه و غرض آلود، به عمل آید.

از اینرو، در دانش های گوناگون مانند علم حقوق، روانشناسی، علوم مغز و اعصاب، جرم شناسی و همچنین

تخصص های دیگر؛ به بحث و بررسی پیرامون این موضوع حسّاس و مهم پرداخته شده است.

دیدگاه علم حقوق

دانشمندان این رشته، معیارهای گوناگونی را در جهت ارزیابی و سنجش معتبر بودن گواهی شاهدان، بیان کرده اند. برخی از موازین مورد نظر این صاحب نظران، بدین شرح است:

1. هماهنگی درونی

منظور از هماهنگی یا سازگاری درونی، این است که تشخیص داده شود شهادت دادن شاهد، فاقد تناقضات مهم باشد. از اینرو، تلاش به عمل می آید که با پرسش های تخصصی، این هماهنگی درونی، احراز گردد، و در صورت بدست آوردن تناقض ها و تعارض ها در سخنان شاهد

پیرامون موضوع و جزئیات مورد گواهی، اعتبار شهادت مذکور، زیر سؤال می رود.

2. سازگاری گواهی با شواهد خارجی

به منظور ارزیابی صحّت یا سقم شهادت، این امر با مواردی مانند آثار جرم، اسناد کتبی و سمعی و بصری، آزمایشات پزشکی، و گواهی طیف وسیع تری از شهود، سنجیده می شود تا اعتبار یا عدم اعتبار گواهی مورد نظر، بدست آید.

3. بررسی انگیزه شاهد

برای این منظور، احتمالاتی مانند نفع مالی شاهد، تنفر یا دشمنی شخصی، علاقه اجتماعی و یا وابستگی خانوادگی در

وجود شاهد نسبت به موردی که در باره آن گواهی می دهد
مورد سنجش و بررسی قرار می گیرد.
همچنین، بررسی می شود که آیا شخص شاهد، تحت فشار
و یا تهدیدی قرار گرفته است یا نه؟

4. بررسی سوابق شاهد

در این زمینه، سوابق شخص شاهد، مورد تحقیق و پژوهش
قرار می گیرد تا روشن شود که آیا فرد مذکور، سوء سابقه
مانند جعل، تقلب، شهادت کذب و جرائم مشابه آنها
داشته یا نه؟

دیدگاه روانشناسی شناختی

روانشناسی شناختی (Cognitive Psychology) شاخه‌ای از علم
روانشناسی است که به مطالعه فرایندهای پردازش اطلاعات

در ذهن انسان، در عرصه های توجّه، حافظه، ادراک، زبان، خلاقیت، تفکّر و استدلال، یادگیری، حلّ مسأله و تصمیم گیری، اهتمام می ورزد.

یافته هایی که در این دانش برای تشخیص صحّت یا سقم گواهی شاهدان، مورد توجّه قرار می گیرند، عبارتند از:

1. از آنجا که حافظه انسان، ضبط کننده و پخش کننده کاملاً دقیق واقعیّت نیست، و با هربار بازخوانی، بخشی از حافظه بازسازی می گردد، و اموری مانند القاء و تلقین ممکن است به ایجاد خاطرات نادرست منجر شود؛ پس حتّی اگر شاهد، یک فرد صادق هم باشد، امکان اشتباه در گواهی او وجود خواهد داشت.

پژوهش های الیزابت لافتس

نظریه پرداز برجسته در زمینه روانشناسی شناختی به نام الیزابت لافتس (Elizabeth Loftus)، بر این نکته تأکید می کند که حافظه بشر، به نحوی است که هنگام یادآوری، مغز انسان فقط یک "فیلم ضبط شده" را به صورت دقیق پخش نمی کند، بلکه خاطره را با استفاده از اطلاعات موجود، انتظارات، و باورها، بازسازی می کند. بنا بر این، حافظه انسان، بازسازی شونده (Reconstructive) است، نه بازپخش کننده (Reproductive).

وی، در آثار خود مانند کتاب "شهادت شاهد عینی" (Eyewitness Testimony)، به تشریح این موضوع پرداخته است.

پژوهش ها و آزمایش های این روانشناس نشان داد که روش طرح سؤال ها توسط بازجوها و همچنین تلقین ها و القاءات دیگران می توانند مسیر حافظه شاهدان را تغییر دهند و ناخواسته، موجب تغییر خاطرات او شوند.

بر این اساس، اگر شاهد کاملاً هم صادق باشد، امکان اشتباه در به یادآوردن خاطرات او وجود دارد. یافته های علوم مغزو اعصاب (Neuroscience) نیز، موارد یادشده را تأیید می کنند.

2. از آنجا که اعتماد به نفس شاهد، همیشه مساوی با صحت گواهی او نیست، بنا بر این ممکن است که شاهد با اطمینان و اعتماد به نفس شهادت دهد، اما در عین حال، شهادت او دقیق و صحیح نباشد. زیرا امکان تحوّل در حافظه او وجود دارد.

3. خاطرات، در صورت گذشت زمان، تحت تأثیر قرار می گیرند. بنا بر این، در صورتی که میان زمانِ روی دادن حادثه و روز ارائه شهادت شاهد فاصله زمانی زیادی باشد، امکان فراموش شدن جزئیات و آمیخته شدن خاطرات، وجود دارد.

بر اساس آنچه بیان شد معلوم می گردد که همه داده های دانش روانشناسی شناختی، باید مدّ نظر باشند و میزان صحّت یا سقم شهادت ها، با توجّه به موارد فوق، مورد سنجش دقیق قرار بگیرد.

دیدگاه جرم شناسی

فنون دانش جرم شناسی مانند "مصاحبه شناختی" (Cognitive Interview)، یکی از سازوکارهایی است که به منظور سنجش شهود، به کار گرفته می شود.

به عنوان مثال، در این مصاحبه از شاهد می خواهند تا حادثه را از ابتدا تا انتها توضیح دهد. سپس از او می خواهند تا حادثه مذکور را از آخر تا اوّل نیز، تعریف کند. همچنین از وی می خواهند تا همان حادثه را از دید دیگران نیز، توصیف نماید. علاوه بر این، او را موظّف می کنند تا همه جزئیّات محیط و ویژگی هایی که در زمان حادثه به یاد دارد را نیز، بیان کند.

این امر، موجب افزایش دقّت در گواهی و کاهش تأثیرگذاری القائات و تلقین ها می گردد.

تحلیل محتوای مبتنی بر معیار (CBCA)

تحلیل محتوای مبتنی بر معیار (Criteria-Based Content Analysis)، یکی از شیوه ها در روانشناسی قضایی است که برای تشخیص شهادت درست، به کار برده می شود.

این تحلیل، شامل مطالعه مواردی مانند توصیف احساسات، جزئیات طبیعی و بیان نکات غیر پیشبینی شده و امثال آنها، به عنوان علائم احتمالی برای تشخیص گواهی واقعی می گردد.

از اینرو، در برخی از کشورها، پس از مصاحبه استاندارد، مصاحبه "CBCA" انجام می گردد، و شرایط ارائه گواهی نیز، مورد بررسی قرار می گیرد.

این شیوه که شامل سه بخش می شود را روش "SVA" یا "ارزیابی اعتبار بیانیه" می نامند.

علاوه بر آنچه بیان شد، از ابزارها و شیوه های دیگری نیز، به منظور تشخیص درستی یا نادرستی شهادت شاهدان استفاده می شود که به برخی از آنها اشاره می کنیم:

1. زبان بدن

2. استفاده از فناوری هایی مانند محتوای شبکه های

اجتماعی افراد، تحلیل دیجیتال عکس ها، دوربین های

مدار بسته، و آزمایش "DNA".

دانشمندان رشته های علمی، تفصیل نکات یادشده را در

کتاب های زیر، به رشته تحریر درآورده اند.

○ شهادت شاهد عینی (Eyewitness Testimony) از الیزابت

لافتس (Elizabeth Loftus)

○ روانشناسی و حقوق (Psychology and Law) از آندریاس

کاپاردیس (Andreas Kapardis).

○ حافظه (Memory) از آلن بدلی (Alan Baddeley)

سوره مائده – آيه ١١٠ تا ١٢٠

إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ اذْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ وَعَلَىٰ وَالِدَتِكَ
 إِذْ أَيَّدْتُكَ بِرُوحِ الْقُدُسِ تُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا وَإِذْ عَلَّمْتُكَ
 الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ
 كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي وَتُبْرِئُ
 الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ بِإِذْنِي وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِي وَإِذْ كَفَفْتُ بَنِي
 إِسْرَائِيلَ عَنْكَ إِذْ جِئْتَهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ إِنْ
 هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ ﴿١١٠﴾ وَإِذْ أَوْحَيْتُ إِلَى الْحَوَارِيِّينَ أَنْ آمِنُوا
 بِي وَبِرُسُولِي قَالُوا آمَنَّا وَاشْهَدْ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ ﴿١١١﴾ إِذْ قَالَ
 الْحَوَارِيُّونَ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ أَنْ يُنْزِلَ عَلَيْنَا
 مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ قَالَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنْ كُنْتُمْ
 مُّؤْمِنِينَ ﴿١١٢﴾ قَالُوا نُرِيدُ أَنْ نَأْكُلَ مِنْهَا وَتَطْمَئِنَّ قُلُوبُنَا
 وَنَعْلَمَ أَنْ قَدْ صَدَّقَتْنَا وَنَكُونَ عَلَيْهَا مِنَ الشَّاهِدِينَ ﴿١١٣﴾

قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ
 تَكُونُ لَنَا عِيدًا لِأَوَّلِنَا وَآخِرِنَا وَآيَةً مِنْكَ وَارْزُقْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ
 الرَّازِقِينَ ﴿١١٤﴾ قَالَ اللَّهُ إِنِّي مُنَزِّلُهَا عَلَيْكُمْ فَمَنْ يَكْفُرْ بَعْدُ
 مِنْكُمْ فَإِنِّي أُعَذِّبُهُ عَذَابًا لَا أُعَذِّبُهُ أَحَدًا مِّنَ
 الْعَالَمِينَ ﴿١١٥﴾ وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ أَنْتَ قُلْتَ
 لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّي إِلهَيْنِ مِن دُونِ اللَّهِ قَالَ سُبْحَانَكَ مَا
 يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقِّ إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ
 عَلِمْتُهُ تَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ
 الْغُيُوبِ ﴿١١٦﴾ مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ أَنْ اْعْبُدُوا اللَّهَ
 رَبِّي وَرَبَّكُمْ وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَّا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي
 كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ
 شَهِيدٌ ﴿١١٧﴾ إِنْ تُعَذِّبْهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَإِن تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ
 أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿١١٨﴾ قَالَ اللَّهُ هَذَا يَوْمُ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ
 صِدْقُهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا

أَبَدًا رَّضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ الْفَوْزُ
 الْعَظِيمُ ﴿١١٩﴾ لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا فِيهِنَّ وَهُوَ
 عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿١٢٠﴾.

ترجمه

"آنگاه که خداوند گفت: ای عیسی پسر مریم! نعمت من را بر تو و بر مادرت به یاد آور، آنگاه که تو را با "روح القدس"، تأیید و تقویت کردم که در گهواره، و در سنین میانسالی با مردم سخن بگویی. و آنگاه که کتاب و حکمت و تورات و انجیل را به تو آموختم. و آنگاه که از گل، همانند مرغی می سازی و به اذن من در آن می دمی، پس با اجازه من، پرنده ای گردد؛ و اینکه انسان کور مادرزاد و شخص پیس را به اذن من بهبود می بخشی؛ و آنگاه که مردگان را به اذن من بر می آوری؛ و آنگاه

که بنی اسرائیل را از تو بازداشتیم، هنگامی که با دلائل روشن به سوی آنان آمدی اما آنانکه از میان آنها کفر ورزیدند گفتند: همانا این امر، جز جادوی آشکار نیست.

و آنگاه که به حواریّون الهام کردم که به من و به پیامبرم ایمان بیاورید! آنان گفتند: ایمان آوردیم و تو گواه باش به اینکه ما تسلیم فرمان تو شدیم.

آنگاه که حواریّون گفتند: ای عیسی پسر مریم! آیا پروردگارت می تواند طَبَقی از طعام را از آسمان نازل کند؟ عیسی گفت: تقوای الهی را پیشه سازید اگر اهل ایمان هستید.

گفتند: می خواهیم از آن بخوریم و دل هایمان آرام گیرد و بدانیم که تو به ما راست گفته ای، و بر این امر، گواه باشیم.

عیسی پسر مریم گفت: خداوندا، پروردگارا! طَبَقی از خوراکی ها را از آسمان بر ما نازل فرما تا برای اول ما و آخر ما عید باشد،

و نشانه ای از تو باشد، و ما را روزی ده، و تو بهترین روزی دهندگان هستی.

خداوند فرمود: همانا، من نازل کننده آن بر شما هستم، پس هرکه از میان شما پس از این کفر بورزد، حتماً او را کیفری می دهم که هیچ فرد دیگری از جهانیان را آنگونه کیفر نداده باشم.

و آنگاه که خداوند فرمود: ای عیسی پسر مریم! آیا تو به مردم گفته ای: به غیر از "الله"، من را و مادرم را به عنوان دو معبود بگیرید؟ عیسی گفت: تو منزّه هستی، مرا نرسد که چیزی را بگویم که حق من نباشد؛ اگر آن را گفته بودم تو حتماً می دانستی. تو آنچه را در نفس من است می دانی و من آنچه را در وجود تو است نمی دانم. همانا تو، بسیار غیب دانی.

من به آنان چیزی را نگفتم مگر آنچه مرا به آن فرمان داده بودی، اینکه: خدا را پرستید که پروردگار من و شماست. و من

تا زمانی که در میان آنها حضور داشتم، بر آنان گواه بودم، و هنگامی که جان مرا گرفتی، تو خودت بر آنان نظارت و مراقبت داشتی، و تو بر همه چیز، شاهدهی.

اگر آنان را کیفر دهی، همانا آنها بندگان تو هستند؛ و اگر آنان را بیامری، همانا تو عزیز و حکیمی.

خداوند فرمود: امروز، روزی است راستگویی راستگویان به آنان سود می‌رساند؛ بهشت‌هایی که از زیر آنها رودها جاریست، از آن‌ایشان است که برای همیشه در آنجا خواهند بود. خداوند از آنان خُرسند است و آنان هم از خدا رضایت دارند. این، همان رستگاری بزرگ است.

از آن‌خداوند است فرمانروایی آسمانها و زمین و آنچه در آنهاست، و او بر هرچیزی تواناست."

توضیح

این دسته از آیات شریفه در سوره مائده، پیرامون فضائل حضرت عیسی مسیح (علیه السلام) و مریم مقدّس (سلام الله علیها)، و حوادثی که در جوامع مسیحی به وقوع پیوسته، گفتگو می کند.

آیه 110، از قول خداوند، نعمت های الهی را که به عیسی مسیح و مادر بزرگوارش حضرت مریم عطا شده است، یادآور می شود. بنا بر این، قرآن شریف، همزمان با ستایش آن پیامبر الهی به عنوان یک مرد پرهیزکار و گرانقدر، والده گرامی ایشان را نیز به عنوان یک زن پارسا و پرهیزکار که افتخار مادری آن حضرت را داشته است، مورد تمجید قرار می دهد.

نخستین کرامتی را که خداوند در این آیه شریفه برای حضرت عیسی (ع) بیان می کند این است که وی را به وسیله حقیقتی به نام "روح القدس"، مورد تأیید ویژه قرار داده است.

معنای روح القدس

روح القدس، یک وجود عالی روحانی و الهی است که مقام او بالاتر از ملائکه است و در عین حال، مخلوق خداوند در عالم امر است و تحت فرمان خداوند، عمل می کند.

بنا بر این، سخن بسیاری از مسیحیان که روح القدس را یکی از اقنوم های سه گانه و هم عرض با خداوند می دانند، درست نیست، بلکه او آفریده ای از مخلوقات خداوند است و فرامین او را اجرا می کند.

علاوه بر دلائل قرآنی و براهین عقلی بر بطلان خدا بودن روح القدس یا هم عرض بودن او با خدا، برخی از آیات تورات و

انجیل که به عنوان کتاب مقدس مسیحیان شناخته می شوند نیز، بر نادرستی عقیده مذکور دلالت می کنند.

به عنوان مثال، در کتاب اشعیا، باب 45، آیه پنجم، از قول خداوند، چنین آمده است:

"I am Jehovah and there is no one else. With the exception of me there is no God" .[Holy Scriptures, Isaiah, 45:5]

یعنی: "من یهوه هستم و دیگری نیست و غیر از من خدائی نیست"

همچنین، در همان کتاب اشعیا، باب 45، آیه 18، چنین می خوانیم:

"for this is what Jehovah has said the creator of the heavens, He the [true]God, the former of the earth and the maker of it, He the one who firmly established it, who did not create it simply for nothing, who formed it

even to be inhabited: I am Jehovah and there is no one else." [Holy Scriptures, Isaiah, 45:18]

یعنی: "زیرا یهوه آفریننده آسمان که خداست که زمین را سرشت و آنرا استوار نمود و آنرا عبث نیافرید ، بلکه بجهت سکونت مصوّر نمود چنین می گوید: من یهوه هستم و دیگری نیست."

از سوی دیگر، سخن برخی از مفسّران قرآن که روح القدس را در همه احوال، به معنای جبرئیل (که یکی از فرشتگان است) می دانند نیز، دقیق و فراگیر نمی باشد.

زیرا در برخی از آیات قرآن کریم، کلمه "روح القدس" در کنار کلمه "ملائکه" قرار گرفته و یا بر آن عطف شده است. به عنوان مثال، در آیه 38 از سوره نبأ، چنین آمده است:

يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا.

یعنی: "در روزی که "روح" و "ملائکه"، در یک صف، به پا خیزند".

در آیه 4 از سوره معارج نیز، چنین می خوانیم:

تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ.

یعنی: "فرشتگان و روح به سوی او، بالا می روند".

همچنین، در آیه 4 از سوره قدر، چنین آمده است:

تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِّنْ كُلِّ أَمْرٍ.

یعنی: "در آن شب، ملائکه و روح به اذن پروردگارشان، برای هر امری، فرود می آیند".

این در حالی است که اگر روح القدس نیز یکی از ملائکه بود که شامل جبرئیل هم می گردد، لازم نبود که این کلمه به صورت جداگانه در کنار کلمه "ملائکه" قرار بگیرد یا بر آن عطف شود.

سؤال: در مواردی مانند آیه یادشده در زیر، کار نزول وحی، به "روح القدس" یا "روح الأمين" نسبت داده شده است، در حالی که نزول آیات قرآن، کار فرشته خدا به نام "جبرئیل" بوده است. به عنوان مثال، در آیه 102 از سوره نحل، چنین آمده است:

قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ.

یعنی: "بگو: روح القدس، آن را از جانب پروردگارت به حق، نازل کرده است".

همچنین، در آیه 193 از سوره شعراء، چنین می خوانیم:

نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ.

یعنی: "روح الأمين، آن را نازل کرده است".

آیا این امر، دلیل بر این نیست که روح القدس، همان جبرئیل است؟

پاسخ: واسطه نزول وحی بر اساس مجموعه آیات قرآن، منحصر به فرشته الهی یعنی جبرئیل نبوده است. بلکه گاهی از اوقات، این مأموریت توسط جبرئیل انجام گرفته، و گاهی هم با روش های دیگر مانند وحی مستقیم، وحی الهی در عالم رؤیا و مانند آنها.

بنا بر این، منافاتی ندارد که در موارد خاصّی، نزول وحی، توسط "روح القدس" یا "روح الأمين" که مقامی بالاتر از منزلت جبرئیل را دارد، بر پیامبر گرامی اسلام، نازل شده باشد.

در ادامه آیه 110 از سوره مائده، پس از بیان تأیید الهی حضرت عیسی توسط روح القدس، به برخی از آثار آن مانند قدرت سخن گفتن آن حضرت در گهواره به معجزه الهی، و ابلاغ وحی الهی به عموم مردم در میان سالی، اشاره شده است.

همچنین، خدای بزرگ، تعلیم کتاب مقدّس و مبانی حکمت الهی را به عیسی مسیح، از جمله الطاف خاصّه خدا برای آن پیامبر گرامی دانسته است.

در ادامه، برخی از معجزات آن حضرت، مانند آفرینش پرنده، شفا دادن کور مادرزاد و مبتلایان به بیماری پسی، و زنده کردن مجدّد مردگان، اشاره شده است. اما در همه این موارد، بر این حقیقت تأکید شده است که عیسی مسیح، معجزات یادشده را به پشتوانه قدرت خداوند و به اذن و فرمان او انجام می داده است، نه به حول و قوّه خودش.

چرا بیشتر معجزات عیسی مسیح امور درمانی بودند؟

چنانکه ملاحظه می کنید، اکثر معجزات حضرت عیسی، مربوط به شفادادن بیماران لاعلاج است. دلیل این امر، در

حديثي كه شيخ صدوق در كتاب "معانى الأخبار" از امام رضا (عليه السلام) روايت کرده، تبیین گردیده است:

قال ابن السكيت لأبي الحسن الرضا (عليه السلام): لما ذا بعث الله موسى بن عمران بيده البيضاء والعصا وآلة السحر، وبعث عيسى بآلة الطب، وبعث محمدا (صلى الله عليه وآله وسلم) بالكلام والخطب؟. فقال أبو الحسن (عليه السلام): إن الله تعالى لما بعث موسى (عليه السلام) كان الأغلب على أهل عصره السحرفأاتهم من عند الله تعالى بما لم يكن عند القوم وفي وسعهم مثله، وبما أبطل به سحرهم، وأثبت به الحجة عليهم وإن الله تعالى بعث عيسى في وقت ظهرت فيه الزمانات واحتاج الناس إلى الطب فأاتهم من عند الله تعالى بما لم يكن عندهم مثله، وبما أحيا لهم الموتى، وأبرأ الأكمه والأبرص بإذن الله، وأثبت به الحجة عليهم وإن الله تعالى بعث محمدا (صلى الله عليه وآله وسلم) في وقت كان الأغلب على أهل عصره الخطب والكلام والشعر فأاتهم من كتاب الله والموعظة والحكمة بما أبطل به قولهم، وأثبت به الحجة عليهم.

قال ابن السكيت ما رأيت مثلك اليوم قط فما الحجة على الخلق اليوم؟ فقال: العقل يعرف به الصادق على الله فيصدق له والكاذب على الله فيكذبه".

یعنی: "ابن سکیت به امام ابوالحسن الرضا (ع) گفت: چرا خداوند، موسی پسر عمران را با معجزه ید بیضا و عصا و ابزار سحر، مبعوث فرمود؟ و چرا عیسی را با ابزار پزشکی فرستاد؟ و چرا محمد (ص) را با سخن و فنّ خطابه مبعوث فرمود؟ امام رضا (ع) در جواب فرمود: همانا، خداوند متعال آنگاه که موسی را فرستاد، سحر و جادوگری در عصر او غالب بود. پس خداوند به موسی معجزه ای داد که ساحران از انجام کاری مانند آن، ناتوان بودند. همچنین، خداوند به حضرت موسی این امکان را داد که سحر آنان را باطل سازد و حجّت را بر آنان تمام کند.

و خداوند، حضرت عیسی را در زمان فرستاد که شیوع بیماریها در آن عصر ف غلبه داشت و مردم به طبابت نیازمند بودند. پس عیسی مسیح از جانب خدا چیزی را آورد که مانند آن در نزد آن مردم نبود، و او معجزه ای آورد که مردگان آنان را زنده کرد و کور مادرزاد و مبتلایان به بیماری پیری را به اذن خدا شفاد داد و بدین وسیله، حجّت را بر آنان تمام کرد.

و خداوند، حضرت محمد (ص) را در زمانی فرستاد که خطابه و فن بیان و شعر در عصر او غلبه داشت. پس به آنان کتاب خدا و موعظه و حکمت را داد، که با آن، سخن ایشان را باطل سازد و حجّت را بر آنان تمام کند.

ابن سکیت گفت: من مانند تو را در این زمان ندیده ام. پس چه چیزی می تواند در عصر حاضر، حجّت را بر مردم تمام کند؟ آن حضرت فرمود: عقل، که در پرتو آن، راستگو نسبت به خدا شناخته می شود، پس او را تصدیق می کند؛ و دروغگو

نسبت به خدا نیز شناخته می شود، پس او را تکذیب می نماید."

در پایان آیه شریفه مذکور، به لطف دیگر خداوند در حق حضرت عیسی (ع)، یعنی نجات دادن آن حضرت از دست دشمنان که از قوم بنی اسرائیل بودند، اشاره شده است.

در آیه 111 تا 113، به یک کمال و یک نقطه ضعف حواریون حضرت عیسی (ع) اشاره شده است.

کمال آنان این بود که در زمان سختی ها، به آن حضرت ایمان آوردند و یاری او را بر عهده گرفتند: (وَإِذْ أُوحِيتُ إِلَى الْحَوَارِيِّينَ أَنْ آمِنُوا بِي وَبِرَسُولِي قَالُوا آمَنَّا وَاشْهَدْ بِأَنَّنَا مُسْلِمُونَ).

اما نقطه ضعف آنان این بود که هنگامی که حجت الهی بر آنان تمام شد و معجزات حضرت عیسی را مشاهده کردند، باز در قدرت بی پایان خداوند شک کردند و با تردید، به حضرت

عیسی گفتند: آیا پروردگار تو می تواند طَبَقی از غذا از آسمان
بر ما نازل کند؟ (هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ أَنْ يُنْزِلَ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِّنَ
السَّمَاءِ).

از اینرو، عیسی مسیح از آنان خواست تا اگر واقعاً ایمان
دارند، تقوای الهی را پیشه سازند و پرهیزکار باشند: (قَالَ اتَّقُوا
اللَّهَ إِنْ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِينَ).

آیه 114، نشان می دهد که علیرغم اینکه پرسش آن گروه،
فاقد مراتب معرفت و ادب لازم بود، اما حضرت عیسی (ع) از
خدا خواست تا طَبَقی از طعام را بر آنان نازل فرماید تا
نشانه ای از حقانیت ایشان باشد و موجب "عید گرفتن" و
جشن و سرور مردم گردد.

آیه 115، به این حقیقت اشاره می کند که خداوند، وعده داد
تا مائده آسمانی را بر آن گروه، نازل فرماید؛ در عین حال

هشدار داد که به دلیل تردید آنان در توانایی خداوند، در صورتی که این رفتار ناپسند تکرار شود و مجدداً به اقتدار الهی و رسالت عیسی مسیح (ع) کفر ورزیده شود، کیفری بی سابقه، شامل حال آن گروه خواهد شد.

آیه 116 و 117، در قالب گفتگویی میان خداوند و عیسی مسیح، بر توحید در ربوبیت و توحید در عبادت، تأکید شده است. از این دو آیه روشن می گردد که نه خداوند و نه حضرت عیسی، از مردم نخواستند که عیسی مسیح یا مریم مقدس را "إله" و معبود خود بدانند و یا به عنوان "رب" و پروردگار جهانیان پرستند. از اینرو، اینکه می بینیم اکثریت مسیحیان، عیسی مسیح را در حدّ خدا دانسته اند و یا برخی از آنان، مریم مقدس را نیز، دارای منزلت ربوبی قلمداد کرده اند، این امر،

انحرافی است که توسط دیگران، به آئین مسیحیت راه یافته است و ریشه دینی و عقلانی ندارد.

آیا مسیحیان، حضرت مریم را "إله" می دانستند؟

در آیه 116 از سوره مائده، چنین می خوانیم:

"و آنگاه که خداوند فرمود: ای عیسی پسر مریم! آیا تو به مردم گفته ای: به غیر از "الله"، من را و مادرم را به عنوان دو إله و معبود بگیرید؟".

پرسشی که در اینجا مطرح می شود این است که گرچه اکثریت قریب به اتفاق مسیحیان، عیسی مسیح را خدا می دانند، اما آیا آنها حضرت مریم مقدس را هم به عنوان "خدا"، "إله" و یا معبود خود قلمداد می کرده اند؟

پاسخ این است که با بررسی الهیات مسیحی و تاریخ مسیحیت، به این نتیجه می رسیم که اکثریت مسیحیان مانند کاتولیک ها

و اُرتدوکس ها و بسیاری از پروتستان ها، حضرت مریم را خدا
 نمی دانند ولی او را به عنوان "تئوتوکوس" (به یونانی: Θεοτόκος)
 یعنی "خدازا" و "مادر خدا" قلمداد می کنند.

اما برخی از فرقه های مسیحی در دوران های گذشته، مریم
 مقدّس را تا سرحدّ مقام الوهیت (إله بودن) و شایستگی برای
 پرستش رسانده اند.

در اینجا به یکی از فرقه های مسیحی که بر این عقیده بودند،
 اشاره می کنیم:

فرقه "کولیریدیان"

بنا بر سخن یکی از قدّيسان مسیحی در روم باستان که در قرن
 چهارم میلادی می زیسته است به نام "اپیفانیوس سالامیس"
 (Epiphanius of Salamis) در کتاب "Panarion" (یعنی: سبد نان)؛

فرقه کولیریدیان (Collyridians)، گروهی از پیروان آئین مسیحیت بودند که اکثر آنان در جزیره العرب زندگی می کردند. این رهبر مسیحی، بر این عقیده است که اعضاء گروه یادشده، اعمالی را در حدّ عبادت و پرستش، برای حضرت مریم انجام می دادند.

آیه 118، سخن حضرت عیسی را بیان می کند که به خداوند عرض کرد: اگر آنان که با پرستش غیر تو مرتکب معصیت شده اند را کیفر دهی، همانا آنها بندگان تو هستند. یعنی: تو مولای آنان هستی و اختیار آنان در دست تو است؛ و اگر آنان را مورد رحمت خود قرار دهی و بیامرزی، همانا تو عزیز و توانمند و حکیم و دانا هستی و این امر را از روی اقتدار و حکمت انجام می دهی.

آیه 119، روز رستاخیز را به عنوان دورانی می داند که نجاتبخش آدمی در آن روز، راستگویی و درستکاری او در طول زندگانی وی در دنیا خواهد بود. قرآن مجید، ثمره این راستی و درستی را فردوس برین می داند که حیات طیّبه و جاویدان را برای انسان مؤمن و صادق، فراهم می سازد.

از اینرو، در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام (ص) که در کتب روایی مانند صحیح مسلم (حدیث شماره 2607) و امثال آن نقل شده، چنین آمده است:

عَلَيْكُمْ بِالصِّدْقِ، فَإِنَّ الصِّدْقَ يَهْدِي إِلَى الْبِرِّ، وَإِنَّ الْبِرَّ يَهْدِي إِلَى الْجَنَّةِ.

یعنی: "بر شما باد به راستگویی، همانا صدق و راستگویی، به نیکی هدایت می کند، و نیکی نیز، به بهشت، رهنمون می سازد". همچنین، در کتاب الکافی، از امام صادق (ع) روایت شده است که فرمود:

مَنْ صَدَقَ لِسَانُهُ ، زَكَ عَمَلُهُ.

یعنی: "هرکه زبانش راستگو باشد، رفتارش نیز، پاکیزه است".
این امر، همان رازِ تضمینِ بهشت برای کسی است که صادق و راستگو باشد.

نکته دیگر در آیه مورد بحث این است که راستگویی و درستکاری انسان‌ها در دنیا، موجب خوشنودی و رضایت دوسویه میان خداوند و بندگان او می‌گردد، که منزلت آن از نعمت بهشت، بسیار بالاتر است. از اینرو، قرآن مجید، این منزلت متعالی را به عنوان "فوز عظیم" یعنی رستگاری بزرگ، قلمداد می‌کند.

آیه 120 به عنوان آخرین آیه از سوره مبارکه "مائده"، به این حقیقت اشاره می‌کند که فرمانروایی و مالکیت همه عالم

هستی، شامل آسمان ها و زمین، از آن خداوند یکتاست.
پروردگاری که بر هر امری، اقتدار و توانایی دارد.

بحث علمی

نقش ادب در دستگاری انسان

همچنان که در توضیح آیه های 111 تا 113 بیان کردیم، گرچه حواریون حضرت عیسی (ع) به رسالت ایشان وفادار بودند، اما یکی از نقاط ضعف آنان این بود که هنگامی که حجت الهی بر آنان تمام شد و معجزات حضرت عیسی را مشاهده کردند، باز هم با ابراز تردید در توانایی خداوند، به حضرت عیسی گفتند: آیا پروردگار تو می تواند طَبَقی از غذا از آسمان بر ما نازل کند؟

نحوه بیان این درخواست، نوعی فقدان ادب در کلام، قلمداد شده است و از اینرو، عیسی مسیح از آنان خواست تا پرهیزکار شوند، اگر واقعاً ایمان دارند.

در اینجا به منظور روشن ساختن نقش ادب در افزایش کمال و رستگاری، و نقش بی ادبی در کاهش سعادت و سقوط در ورطه شکست، این موضوع اخلاقی و اجتماعی را از دیدگاه علوم روز، مورد بررسی قرار می دهیم.

صفت زیبای "ادب" که از آن با عناوینی مانند "احترام" ، "نزاکت" ، "نجابت" و یا "مدنیّت" نیز، تعبیر می شود؛ نه تنها یک فضیلت اخلاقی و اجتماعی است، بلکه از دیدگاه دانش هایی مانند روانشناسی، جامعه شناسی، علوم مغز و اعصاب و امثال آنها، به عنوان یکی از عوامل رشد شخصیت، سلامت روح و روان، و انسجام اجتماعی، قلمداد می گردد.

این در حالی است که فقدان ادب در گفتار و رفتار، موجب کاهش اعتماد، افزایش تعارض، اختلال در ارتباطات، و تضعیف سلامت جسمی و روانی می گردد.

دیدگاه روانشناسی

ادب از نقطه نظر دانشمندان این رشته، از هوش هیجانی (Emotional Intelligence) سرچشمه می گیرد.

هوش هیجانی که به عنوان هوش احساسی و یا هوش عاطفی هم نامیده می شود و به اختصار، به صورت "EI" و "EQ" بیان می شود، عبارت است از استعداد و توانایی شناخت، ادراک، مدیریت و به کار بستن احساسات خود و دیگران به نحو مناسب، در راستای برقراری روابط سالم و تصمیم گیری عقلانی و حل مشکلات زندگی.

بنا بر این، کسانی که از این استعداد ارزشمند برخوردار هستند و قدرت تلفیق ابعاد شناختی، فیزیولوژیکی و رفتاری در خصوص احساسات و هیجان ها را دارند، در هدایت تشکیلات تحت کنترل خود، موفق تر هستند.

دانشمندانی چون جان مایر (John Mayer)، پیتر سالووی (Peter Salovey) و دانیل گلمن (Daniel Goleman)، به تشریح این نوع از بهره هوشی، پرداخته اند.

دانیل گلمن در کتاب "هوش هیجانی" (Emotional Intelligence) که در سال 1995 میلادی منتشر گردید، بر این عقیده است که فردی که دارای استعداد مذکور باشد، نسبت به احساسات کنونی خود و دیگران شناخت کافی دارد، و در مواقع خاص مانند هنگام ترس، خشم، هیجان و امثال آنها، می تواند رفتار خود را به صورت صحیح، کنترل کند و رفتار

خود را در زمینه های مانند روابط اجتماعی، با مراعات احترام و تدبیر و همدلی، تنظیم نماید.

از دیدگاه این دانشمند، مؤلفه های اساسی هوش هیجانی، عبارتند از خودآگاهی، خودتنظیمی، انگیزش، همدلی، و مهارت های اجتماعی.

بر اساس آنچه بیان شد به خوبی معلوم می گردد که بسیاری از جلوه های "ادب"، از هوش هیجانی، سرچشمه می گیرند. زیرا در پرتو خودآگاهی، موقعیت هایی مانند خشم، ترس و امثال آن شناخته می شوند.

و در پرتو خودتنظیمی، از واکنش های تکانه ای و به دور از ادب و احترام، پیشگیری بعمل می آید.

و در سایه همدلی، کرامت انسان ها مراعات می شود و احساسات و عواطف آنان به خوبی درک می شود.

و با استفاده از مهارت های اجتماعی، حسن معاشرت و روابط اجتماعی تقویت می گردد و مشکلات و اختلافات بدون تنش و آسیب جدی، حل و فصل می شود.

از اینرو، انسان هایی که "هوش هیجانی" بالایی دارند، از نعمت "ادب" نیز، برخوردار هستند، و از اینرو، از محبوبیت افزون تر و موفقیت بیشتری بهره مند می باشند.

دیدگاه جامعه شناسی

از آنجا که ادب، موجب تقویت همکاری، افزایش اعتماد، کاهش خشونت، و افزایش مشارکت مدنی می گردد؛ این صفت زیبای اخلاقی، سرمایه اجتماعی را گسترش می دهد و تقویت می کند. زیرا احترام متقابل و اعتماد به یکدیگر، اساس سرمایه اجتماعی را تشکیل می دهند. این در حالی است که فقدان ادب و احترام، به زوال اعتماد و همدلی و افزایش

خشونت در جامعه منتهی می شود و در نتیجه، موجب افول سرمایه اجتماعی و فرسوده شدن این ثروت بزرگ ملت ها و کشورها می گردد.

اهمیت و ارزش "ادب" برای تأمین سرمایه اجتماعی، و متقابلاً آسیب های "بی ادبی" در راستای فروپاشی سرمایه اجتماعی، با مطالعه نقش سرمایه اجتماعی برای ملت ها و تمدن ها، روشن می گردد. از اینرو، در اینجا به صورت فشرده، دیدگاه برخی از نظریه پردازان علوم اجتماعی را در زمینه نقش سرمایه اجتماعی در قوام بخشیدن به ملت ها، امت ها و تمدن ها، مورد بررسی قرار می دهیم.

دیدگاه پاتنام، فوکویاما و کلمن

رابرت پاتنام (Robert Putnam) سرمایه اجتماعی (Social Capital) را ثروتی بزرگ برای جامعه می داند که از طریق هنجارهای

همکاری، اعتماد متقابل، و شبکه‌های اجتماعی به وجود می‌آید و موجب افزایش اقتدار و کارآمدی نظام جامعه می‌گردد.

وی، دیدگاه‌های خود را در این زمینه، در آثار خود مانند کتاب "کارآمد کردن دموکراسی" (Making Democracy Work) که با همکاری "روبرت لئوناردی" (Robert Leonardi) و "رافائلا نانیتی" (Raffaella Nanetti) در سال 1993 میلادی منتشر کرده، به رشته تحریر درآورده است.

پاتنام، در کتاب "بولینگ به تنهایی" (*Bowling Alone*) که در سال 2000 میلادی منتشر شده است نیز، به آسیب‌های بزرگی که کاهش اعتماد عمومی و زوال مشارکت اجتماعی بر سرمایه اجتماعی وارد می‌سازد، اشاره کرده است. او بر این نکته تأکید می‌کند که تضعیف سرمایه اجتماعی، سرانجام به فروپاشی جامعه مدنی منجر می‌شود.

فرانسیس فوکویاما (Francis Fukuyama) نیز، در کتاب خود با عنوان "اعتماد: فضایل اجتماعی و ایجاد رفاه" که در سال 1995 میلادی منتشر شده است، بر اهمیت عواملی که موجب تقویت اعتماد عمومی می شوند، تأکید می ورزد. زیرا اعتماد، ستون اصلی و سرمایه اساسی جوامع بشری است. وجود افزایش اعتماد، موجب پویایی بیشتر اقتصاد و گسترش نوآوری ها می شود. در حالی که فقدان اعتماد در جامعه، هزینه های کنترل و نظارت را بالا می برد و به رکود اقتصادی منتهی می گردد.

جیمز کلن (James Coleman) هم در آثار خود مانند مقاله مشهور "سرمایه اجتماعی در آفرینش سرمایه انسانی" (Social Capital in the Creation of Human Capital)، بر ارزش سرمایه اجتماعی تأکید ورزیده و در جهت نظام مند کردن مفهوم آن در

در ابعاد خانواده ها، آموزشگاه ها و شبکه های اجتماعی، کوشیده است. وی، عمدتاً بر روی نقش سرمایه اجتماعی در رشد شخصیت انسان و رشد جوامع بشری، تأکید می ورزد. روشن است که مراعات ادب در گفتار و رفتار، موجب استحکام این سرمایه بزرگ، برای جوامع بشری می شود.

از مجموعه آنچه بیان شد معلوم می گردد که "ادب"، نقش بی بدیلی در تقویت "سرمایه اجتماعی" دارد؛ و سرمایه اجتماعی نیز، نقش اساسی را در قوام بخشیدن به ملت ها، امت ها و تمدن ها ایفا می کند.

دیدگاه دانش مدیریت

علم مدیریت، دانشی میان رشته ای است که به مطالعه منابع انسانی، مالی، اطلاعاتی و مادی می پردازد؛ و با برنامه ریزی،

سازماندهی، هدایت و کنترل آنها، به منظور نیل به اهداف مورد نظر سازمان، اهتمام می ورزد.

از دیدگاه مدیریت نوین، رهبری و مدیریت تنها در پرتو اعمال قدرت به کمال نمی رسد، بلکه در سایه ایجاد اعتماد، مراعات اخلاق، تداوم یادگیری و توانمندسازی کارکنان، تأمین می شود.

تحقیقات دانشمندان این رشته، بر این امر تأکید می کند که مراعات ادب در رفتار و گفتار در محیط کار، به افزایش بهره‌وری، همیاری، خلاقیت و حتی سلامت روانی و جسمانی منجر می گردد.

پژوهش های کریستین پوراث

یکی از اساتید دانش مدیریت، بویژه در عرصه رفتار سازمانی، به نام "کریستین پوراث" (Christine Porath)، به بررسی نقش ادب

و احترام در محیط کار پرداخته و بر این امر تأکید می کند که رفتارهای مؤدبانه و محترمانه، بر بهره‌وری، همیاری، سلامت روانِ کارکنان و بهبود عملکرد سازمان‌ها، تأثیر بسزایی دارند. و متقابلاً، فقدان ادب و احترام، موجب افت بهره‌وری، کاهش خلاقیت، افزایش خطا، کاهش تمرکز، و در نهایت، ترک شغل و انفصال از خدمت می گردد.

وی، تفصیل دیدگاه خود را در سال 2016 میلادی در کتاب "مهارت در ادب و احترام: بیانیه‌ای برای محیط کار" (Mastering Civility: A Manifesto for the Workplace)، به رشته تحریر درآورده است.

سوره انعام – آیه ۱ تا ۳

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ
وَالنُّورَ ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ ﴿١﴾ هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ
مِّنْ طِينٍ ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ ثُمَّ أَنْتُمْ
تَمُرُّونَ ﴿٢﴾ وَهُوَ اللَّهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَفِي الْأَرْضِ يَعْلَمُ سِرَّكُمْ
وَجَهْرَكُمْ وَيَعْلَمُ مَا تَكْسِبُونَ ﴿٣﴾ .

ترجمه

به نام خداوند بخشاینده مهربان

"ستایش خداوندی را که آسمان ها و زمین را آفرید، و تاریکی ها
و روشنایی را قرار داد. با اینهمه، کسانی که کافر شدند، غیر

خدا را با پروردگار خود برابر می دانند.

او، آنکسی است که شما را از گِل آفرید. سپس، فرجامی را مقرر فرمود، و فرجام حتمی در نزد اوست. با این همه، شما تردید می کنید.

و او در آسمان ها و در زمین، خداوند است. پنهان و پیدای شما را می داند، و بر آنچه بدست می آورید آگاه است.

توضیح

آیه اول از این سوره مبارکه، پیرامون توحید در آفرینش جهان سخن می گوید. در عین حال، مشرکان را مورد ملامت قرار می دهد که با اینکه خداوند، منشأ آفرینش همه ارکان عالم است، اشخاص یا اشیاء دیگری را با پروردگار جهان، همطراز و معادل می دانند.

ممکن در اینجا پرسشی مطرح شود و آن اینکه چرا کلمه "ظلمات" به معنای تاریکی ها به صورت جمع آمده است، ولی

کلمه "نور" به معنای روشنایی به صورت مفرد ؟

در پاسخ به این پرسش می توان گفت: نور در اینجا، کنایه از راه مستقیم و هدایت الهی است. روشن است که طریق مستقیم میان دو نقطهٔ مبدأ و مقصد، یکی است.

این در حالی است که ظلمات، اشاره به راه های انحرافی و غیر مستقیم است که می توانند متعدد و مختلف باشند.

اما پاسخ تفصیلی علمی به این پرسش را در پایان این مبحث، تحت عنوان "بحث علمی"، تبیین خواهیم کرد.

آیه دوم از سوره انعام، به آفرینش انسان از خاک و گل اشاره می کند. همچنین، بر این امر تأکید شده است که خداوند، به فرجام انسان ها آگاه است و "اجل" حتمی افراد را می داند.

در مباحث مربوط به آفرینش انسان که در آغاز تفسیر سوره "نساء" بیان گردید، به دو دیدگاه مفسران قرآن اشاره کردیم: گروهی از مفسران بر این باورند که بر اساس ظاهر آیات کتابهای مقدس در ادیان مانند عهد عتیق و قرآن مجید، خداوند، نخستین مرد به نام "آدم" و نخستین زن به نام "حوّا" را از گل سرشت، و پس از آفرینش انسان نخستین، نسل های بعدی انسان ها، از این دو نفر به وجود آمدند. پیروان این نظریه، به سخنان "سفر پیدایش" در کتاب "تورات" و آیاتی از قرآن مانند آیات یادشده در زیر، استدلال کرده اند:

1. آیه 59 از سوره آل عمران:

إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ.

"همانا، مَثَلِ عیسی در نزد خداوند، همانند مَثَلِ آدم است که او را از خاک آفرید، و سپس به او فرمود: باش! پس به وجود آمد."

2. آیه 71 و 72 از سوره "ص":

إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّن طِينٍ. فَإِذَا سَوَّيْتُهُ
وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ.

"آنگاه که پروردگار تو به فرشتگان گفت: همانا من آفریننده بشری از گل هستم. پس هرگاه او را ساختم و از روح خود در او دمیدم، بر او به سجده در آیید."

اما گروهی دیگر از مفسران بر این عقیده هستند که منظور از "آدم" در قرآن کریم، یک فرد نیست، بلکه این کلمه، اشاره به نوع انسان است.

این گروه از اندیشمندان، به آیاتی از قرآن مانند آیه 11 از سوره "اعراف" به این شرح، استدلال کرده اند:

وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ لَمْ يَكُن مِّنَ السَّاجِدِينَ.

"همانا، شما را آفریدیم، سپس شما را صورت بخشیدیم، سپس به فرشتگان گفتیم: برای آدم سجده کنید. پس همه سجده کردند، مگر ابلیس که از سجده کنندگان نبود".

در این آیه، به جای اینکه یک فرد مطرح شود، نوع انسان ها به صورت جمع با کلمه "خلقناکم" (یعنی "شما" را آفریدیم) آمده است. سپس از ملائکه خواسته شده تا بر "آدم" به معنای "نوع انسان"، سجده کنند.

چنانکه ملاحظه می کنید، در همین آیه مورد بحث (یعنی آیه دوم از سوره انعام) نیز، کلمه "خَلَقْكُمْ" به صورت جمع آمده است:

هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِّن طِينٍ ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى
عِنْدَهُ ثُمَّ أَنْتُمْ تَمْتَرُونَ.

"او، آنکسی است که شما را از گِل آفرید. سپس، فرجامی را
مقرر فرمود، و فرجام حتمی در نزد اوست. با این همه، شما
تردید می کنید."

بر اساس نظریه دوم مفسران، منظور از آفرینش انسان از
خاک یا گل، این است که انسان به طور کلی، یک موجود زمینی
است و بعد جسمانی او، از همین کره خاکی نشأت گرفته
است.

یادآور می شود که در آغاز تفسیر سوره "نساء"، تفصیل
دیدگاه دانشمندان را در زمینه نحوه آفرینش انسان بر روی
زمین، مطابق نظریه دوم مفسران، تبیین کردیم و خلاصه آن را
در اینجا از نظر گرامی شما می گذرانیم:

از نقطه نظر دانشمندان "زیست شناسی تکاملی" (Evolutionary Biology) مانند "نیل آلیسون کمپبل" در کتاب "Campbell Biology" و "فرد اسمیت" (Fred Smith) در کتاب "تبارشناسی انسان" (The Human Lineage)؛ آفرینش انسان در یک فرایند طبیعی طولانی، تحقق یافته است.

انسان تبارها در طول زمان و در پرتو سازوکارهای تکامل مانند جهش ژنتیکی (Mutation)، انتخاب طبیعی (Natural Selection) و رانش ژنتیکی (Genetic Drift)، دگرگون شده و تکامل یافته اند.

در تفسیر آیه های 30 تا 33 از سوره "بقره" نیز، توضیح دادیم که بر مبنای یافته های دانش "دیرین انسان شناسی" (Paleoanthropology) که با مطالعه علمی بر روی فسیل های انسان تبارها، تاریخ زندگی انسان نماهای پیشین و بشر امروزی را بر روی زمین محاسبه می کند، پیش از پیدایش

"انسان خردمند" یا "هومو ساپینس" (Homo sapiens)، که بیش از دویست و پنجاه هزار سال قبل، پا به عرصه وجود نهاده است، موجودات انسان تبار دیگری مانند موارد یادشده در زیر، از میلیون ها سال پیش، بر روی زمین، زندگی می کردند:

الف. "هومو هابیلیس" (Homo habilis) به معنای "انسان تبار ماهر" که از حدود دو میلیون و چهارصد هزار سال قبل تا حدود یک میلیون و پانصد هزار سال قبل، بر روی زمین زندگی می کرده است.

ب. "هومو اِرِکتوس" (Homo erectus) به معنای "انسان تبار راست قامت". این نوع از انسان تبارها نیز، در دوره زمین شناسی پلیستوسن (Pleistocene) می زیسته اند. قدیمی ترین

فسیل یافت شده از "انسان تباران راست قامت"، مربوط به حدود یک میلیون و نهصد هزار سال قبل است.

ج. "نئاندرتال" (Neanderthal)، به عنوان انسان تبار متأخر، که از حدود چهارصد هزار سال قبل تا چهل هزار سال پیش بر روی زمین زندگی می کردند و سپس منقرض گردیدند. نمونه ای از فسیل های این نوع از انسان تبارها در سال 1856 میلادی در درّه "نئاندرتال" (Neandertal) در نزدیکی رودخانه دوسل (Düssel) در سرزمین آلمان امروزی یافت شد، و از اینر، آنان به همین نام، یعنی "نئاندرتال"، نامیده شدند.

اما "هومو ساپینس" (Homo sapiens)، معروف به انسان خردمند، به گونه انسان امروزی گفته می شود که بیش از دویست و پنجاه هزار سال قبل، در پرتو چشم ژنتیکی و انقلاب شناختی، پا به عرصه وجود نهاده است. این نوع از انسان،

دارای قدرت تفکر انتزاعی، یادگیری، سخن گفتن با زبان نمادین، خودآگاهی، همکاری اجتماعی در مقیاس بزرگتر و انعطاف فرهنگی می باشد.

آیه سوم از سوره انعام، به اقتدار و آگاهی خداوند در همه ارکان عالم، و علم خداوند به همه پندارها و رفتارهای پیدا و پنهان انسان ها اشاره می کند.

بحث علمی

وحدت نور و کثرت ظلمات از دیدگاه علوم مدرن

در اینجا برای توضیح بیشتر پیرامون وحدت نور و کثرت ظلمات، دیدگاه دانش های گوناگون را از نظر شما می گذرانیم.

دیدگاه دانش فیزیک

نور از نقطه نظر علم فیزیک نوین، نوعی تابش الکترومغناطیسی (Electromagnetic Radiation) است که از ذرات بنیادین به نام فوتون (Photon) تشکیل شده است. بنا بر این، نور، عبارت است از میدان الکترومغناطیسی که انتشار آن در خلأ، با سرعت ثابت در حدود 299, 792, 458 متر بر ثانیه صورت می پذیرد.

یادآور می شود که نوری را که بشر می تواند مشاهده کند، تنها بخش ناچیزی از کل طیف الکترومغناطیسی است که در دانش فیزیک، به عنوان "نور"، نامیده می شود.

زیرا چشم انسان فقط طول موج تقریباً 380 تا 750 نانومتر را می تواند مشاهده کند. اما مراتب پایین تر از 380 نانومتر و یا بالاتر از 750 نانومتر مانند امواج رادیویی، مایکروویو، فروسرخ، فرابنفش، اشعه ایکس و پرتو گاما را نمی تواند ببیند.

از دیدگاه علم فیزیک مدرن، همه این موارد، دارای یک ماهیت بنیادی واحد و یکسان هستند. گرچه طول موج و فرکانس آنها گوناگون می باشد.

دانشمندان فیزیک مدرن مانند دیوید گریفیث (David Griffiths) در کتاب "مقدمه‌ای بر الکترودینامیک"، و ریچارد فاینمن (Richard Feynman) در کتاب "QED : نظریه عجیب نورو ماده"؛ تفصیل این دیدگاه را تبیین کرده اند.

بنا بر آنچه بیان شد، نور در جهان مادی، یک پدیده بنیادی واحد و دارای ماهیت یکسان است که در معادلات "ماکسول" (Maxwell's Equations) نیز، توضیح داده شده است.

معادلات ماکسول که شامل چهار معادله بنیادی الکترومغناطیس می گردند و توسط جیمز کلارک ماکسول

(James Clerk Maxwell) تبیین شده اند، نشان می‌دهند که نور، الکتریسیته، و مغناطیس، جلوه‌های مختلف یک میدان واحد الکترومغناطیسی هستند.

این در حالی است که "ظلمات" به معنای تاریکی‌ها، موجودیّت مستقل واحدی ندارند، بلکه متعدّد هستند و از عواملی مانند فقدان نور، جذب نور، پراکندگی نور، بسته شدن مسیر نور، و امثال آنها ناشی می‌شوند.

دیدگاه دانش روانشناسی

از نقطه نظر پژوهش‌های جدید در روانشناسی شناختی، ادراک صحیح و نور حقیقت، در پرتو هماهنگی فرایندهای توجّه، استدلال، حافظه، بررسی شواهد و کنترل هیجان به صورت همزمان، تحقق می‌یابد. این در حالی است ادراک نادرست و باطل، ناشی از گرفتار شدن ذهن آدمی به تعدّد

خطاهای شناختی مانند سوگیری تایید، سوگیری دسترسی، اثر لنگر انداختن، سوگیری درون گروهی، اثر دانینگ و امثال آنها می باشد.

بر این اساس، اگر "نور" را مظهر ادراک صحیح بدانیم، در پرتو هماهنگی و انسجام فرایندهای یادشده تحقق می یابد، در حالی که ظلمت و تاریکی به عنوان مظهر ادراک باطل، بر اثر تشّت و تعدّد خطاهای شناختی به وجود می آید.

دیدگاه فلسفه علم و دانش منطق

نظریه پرداز فلسفه علم، کارل پوپر (Karl Popper) در کتاب "حدس‌ها و ابطال‌ها" (Conjectures and Refutations)، به این نکته اشاره می کند که دانش ما محدود است، در حالی که جهالت ما به صورت ناگزیر، باید بی نهایت باشد:

"Our knowledge can only be finite, while our ignorance must necessarily be infinite"

بنا بر این، نور دانش که مطابق با حقیقت است، بسیار محدود است، در حالی که تاریکی های جهل که وجوه باطل را تشکیل می دهند، بسیار متعدّد می باشند.

دانشمندان علم منطق و فلسفه مانند ارسطو، ابن سینا، صدرالمُتألهین و امثال آنها نیز، به این نکته اشاره کرده اند که: حقیقت وحدت دارد، اما باطل متعدّد و متشتّت است.

از اینرو، ارسطو در کتاب مابعد الطبیعة (Metaphysics) بر آن است که "خطا کردن آسان است، ولی درست بودن دشوار می باشد".

زیرا ظلمات که مظهر راه های باطل و خطا هستند بسیارند، اما نور که سمبل راه حقیقت است، محدود می باشد و شناخت آن، دشوار است.

دانشمندان منطق و فلسفه پس از ارسطو مانند توماس آکویناس (Thomas Aquinas) نیز، در کتاب هایی مانند "مدخل الهیات" (Summa Theologica)، بر این امر تأکید ورزیده اند که :

"حقیقت واحد است، زیرا با واقعیت مطابقت دارد؛ اما خطا می تواند به طرق متعدّد رخ دهد".

"Truth is one, because it corresponds to reality; error can occur in many ways."

سوره انعام – آیه ۴ تا ۱۲

وَمَا تَأْتِيهِمْ مِّنْ آيَةٍ مِّنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا عَنْهَا
مُعْرِضِينَ ﴿٤﴾ فَقَدْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ فَسَوْفَ يَأْتِيهِمْ
أَنْبَاءُ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ﴿٥﴾ أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ
مِّنْ قَرْنٍ مَّكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ مَا لَمْ نُمَكِّنْ لَّكُمْ وَأَرْسَلْنَا السَّمَاءَ
عَلَيْهِمْ مِدْرَارًا وَجَعَلْنَا الْأَنْهَارَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمْ فَأَهْلَكْنَا هُمْ
بِذُنُوبِهِمْ وَأَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْنًا آخَرِينَ ﴿٦﴾ وَلَوْ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ
كِتَابًا فِي قِرْطَاسٍ فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ لَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا
إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ ﴿٧﴾ وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ وَلَوْ أَنْزَلْنَا مَلَكًا
لَّقُضِيَ الْأَمْرُ ثُمَّ لَا يُنْظَرُونَ ﴿٨﴾ وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَّجَعَلْنَاهُ رَجُلًا
وَلَلْبَسْنَا عَلَيْهِ مَا يَلْبَسُونَ ﴿٩﴾ وَلَقَدْ اسْتَهْزِئَ بِرُسُلٍ مِّنْ
قَبْلِكَ فَحَاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُمْ مَا كَانُوا بِهِ
يَسْتَهْزِئُونَ ﴿١٠﴾ قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ ثُمَّ انظُرُوا كَيْفَ كَانَ

عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ ﴿١١﴾ قُلْ لِمَنْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلْ
 لِلَّهِ كَتَبَ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ لِيَجْمَعَ بَيْنَكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا
 رَيْبَ فِيهِ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿١٢﴾ .

ترجمه

"و هیچ آیه ای از آیات پروردگارشان برای آنان نیامد، مگر آنکه
 از آن روگردان شدند.

هنگامی که حق به سوی آنان آمد، آن را تکذیب کردند. پس به
 زودی خبرهای آنچه که مورد استهزا قرار می دادند، به آنان
 خواهد رسید.

آیا ندیدند که چه اقوامی را پیش از آنان هلاک کردیم، که
 امکاناتی به آنان در زمین داده بودیم که به شما نداده بودیم، و
 آسمان را با باران های فراوان بر آنان فرستادیم، و رودها را در

زیر پای آنان جاری ساختیم، پس آنان را به خاطر گناهانشان،
هلاک کردیم و قوم دیگری را بعد از آنان، به وجود آوردیم.

و اگر کتابی را بر روی صفحه ای بر تو نازل کنیم که آنان با
دستان خودشان آن را لمس کنند، آنان که کافر شدند خواهند
گفت: این، جز جادویی آشکار، نیست.

و گفتند: چرا فرشته ای بر او فرود نیامده است؟ و اگر
فرشته ای نازل کرده بودیم، این امر به پایان رسیده بود،
سپس مهلت داده نمی شدند.

و اگر فرشته ای را قرار داده بودیم، آن را به صورت مردی قرار
می دادیم، و بر آنان، آنچه را که خود مشتبه ساختند، مشتبه
می ساختیم.

همانا، پیامبرانی پیش از تو نیز، مورد استهزا قرار گرفتند؛ اما
سرانجام، همان چیزی که آن را به سخره می گرفتند، کسانی را
که استهزا می کردند، فرا گرفت.

بگو: در زمین سیر کنید، سپس بنگرید که فرجام تکذیب کنندگان چگونه بوده است.

بگو: آنچه در آسمان و زمین است از آن کیست؟ بگو: برای خداوند است. او، رحمت را بر خود مقرر کرده است تا شما را برای روز رستاخیز که تردیدی در آن نیست، گردهم آورد. آنان که خود را باخته اند، ایمان نمی آورند."

توضیح

این دسته از آیات شریفه، به تبیین لجاجت و عناد کافران، و بهانه جویی های بی اساس آنان می پردازد.

آیه 4 از سوره انعام، بر این امر تأکید می کند که کافران در برابر پیامبر گرامی اسلام (ص)، به دلیل سوگیری های باطل و لجاجت و عناد ناشی از آنها، هرگونه آیه و نشانه ای را که از

جانب خداوند نازل می شد، به طور کلی تکذیب می کردند و از آن، روگردان می شدند.

این امر نشان می دهد که آنان به مرتبه ای از عناد رسیده بودند که حتی در یک مورد از آیات الهی، حاضر به توجّه و داوری آگاهانه و منطقی نبودند، و به صورت متعصّبانه، چشم خود را بر روی آن نشانه الهی می بستند.

آیه 5، نشان می دهد که لجاجت و عناد کافران که به موجب آن، حتی اجازه شنیدن آیات نازل شده و و تدبّر در آنها را به خود نمی دادند، نتایج پشیمان کننده ای را برای آنها به بار خواهد آورد:

فَقَدْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ فَسَوْفَ يَأْتِيهِمْ أَنْبَاءُ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ.

یعنی: "هنگامی که حق به سوی آنان آمد، آن را تکذیب کردند. پس به زودی خبرهای آنچه که مورد استهزا قرار می دادند، به آنان خواهد رسید".

این امر، اشاره به یک تهدید غیر مستقیم به صورت اجمالی است و هدف از آن، بازدارندگی می باشد.

آیه 6، تهدید مورد نظر را توضیح می دهد:

أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِّنْ قَرْنٍ مَّكَّانَهُمْ فِي الْأَرْضِ مَا لَمْ نُمْكِنْ لَّكُمْ وَأَرْسَلْنَا السَّمَاءَ عَلَيْهِمْ مِدْرَارًا وَجَعَلْنَا الْأَنْهَارَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمْ فَأَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَأَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْنًا آخَرِينَ.

یعنی: "آیا ندیدند که چه اقوامی را پیش از آنان هلاک کردیم، که امکاناتی به آنان در زمین داده بودیم که به شما نداده بودیم، و آسمان را با باران های فراوان بر آنان فرستادیم، و رودها را در زیر پای آنان جاری ساختیم، پس آنان را به خاطر

گناهانشان، هلاک کردیم و قوم دیگری را بعد از آنان، به وجود آوردیم".

در این آیه، کیفر عناد و لجاجت کافران که در دوران های پیشین می زیسته اند، با اینکه دارای امکانات بیشتر بوده اند، مورد یادآوری قرار گرفته است، تا به عنوان تهدید غیر مستقیم، درس عبرتی برای کافران لجباز در دوران صدر اسلام باشد. این کیفر، نابودی یک نسل و یا یک تمدن ناهنجار، و جایگزین شدن آن، با اقوام و یا تمدن های دیگر بوده است.

آیه 7، اشاره ای دیگر به اوج عناد و لجاجت کافران در صدر اسلام دارد. آنان – چنانکه در آیه 93 از سوره "إسراء" آمده است – گفته بودند: وَلَنْ نُؤْمِنَ لِرُقَيْكَ حَتَّى تُنَزَّلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَقْرُوهُ . یعنی: "ما هرگز به بالا رفتن تو ایمان نمی آوریم، تا آنکه نوشتاری را بر ما نازل کنی که آن را بخوانیم".

قرآن مجید در این آیه چنین می فرماید:

وَلَوْ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ كِتَابًا فِي قِرْطَاسٍ فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ لَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ.

یعنی: "و اگر کتابی را بر روی صفحه ای بر تو نازل کنیم که آنان با دستان خودشان آن را لمس کنند، باز هم آنان که کافر شدند خواهند گفت: این، جز جادویی آشکار، نیست."

آیه 8، به سرکشی آن دسته از کفار اشاره می کند که به پیامبر می گفتند: اگر راست می گویی که برحق هستی، پس از خدا بخواه تا فرشته ها را نازل کند و ما را هلاک سازند. چنانکه در آیه 92 از سوره "إسراء" آمده است:

أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ كَمَا زَعَمْتَ عَلَيْنَا كِسَفًا أَوْ تَأْتِيَ بِاللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ قَبِيلًا.

یعنی: "یا آنکه آنطور که تو می پندار، آسمان را به صورت پاره پاره بر سر ما فرود آوری، یا آنکه خدا و فرشتگان را در برابر ما بیاوری".

قرآن کریم در اینجا می فرماید:

وَقَالُوا لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ وَلَوْ أَنزَلْنَا مَلَكًا لَّقُضِيَ الْأَمْرُ ثُمَّ لَا يُنْظَرُونَ.

یعنی: "و گفتند: چرا فرشته ای بر او فرود نیامده است؟ و اگر فرشته ای نازل کرده بودیم، این امر به پایان رسیده بود، سپس مهلت داده نمی شدند".

این بدان معناست که اگر خداوند به سخن متکبران آنان عمل کرده بود و فرشتگان را برای عذاب این گروه از کافران فرستاده بود، همه آنان هلاک شده بودند و کارشان یکسره شده بود و فرصتی برای رهایی از کیفر الهی نداشتند.

آیه 9، پاسخ به بهانه جویی دیگر کافران در صدر اسلام است که می گفتند: این فردی که خود را پیامبر خدا می داند، مثل ما مردم عادی است که غذا می خورد و در بازارها راه می رود. چرا خداوند یک فرشته را نفرستاده است تا ما را بیم دهد؟:

وَقَالُوا مَالِ هَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ لَوْلَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُونُ مَعَهُ نَذِيرًا.

یعنی: "آنان گفتند: این پیامبر را چه شده است که غذا می خورد و در بازارها قدم می زند. چرا فرشته ای بر او نازل نشده است تا همراه او، بیم دهنده باشد؟".

قرآن مجید در پاسخ به درخواست آن گروه، چنین می فرماید:

وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِم مَّا يَلْبَسُونَ.

یعنی: "و اگر فرشته ای را قرار داده بودیم، آن را به صورت مردی قرار می دادیم، و بر آنان، آنچه را که خود مشتبه ساختند، مشتبه می ساختیم".

این آیه شریفه، بر این حقیقت تأکید می کند که پیامبری که برای هدایت مردم می آید، باید از جنس خود آنان باشد تا مشکلات آنها را درک کند و طبیعت آنان را بداند و در سفر و حَضَر، در کنار آنان باشد، تا مردم بتوانند به او دسترسی داشته باشند. روشن است که یک فرشته که از عالم ماوراء طبیعت است و موجودی غیر مادی است، نمی تواند همه مقتضیات حیات بشر را که موجودی مادی و طبیعی است به خوبی درک کند، و مردم هم این امکان را ندارند که در هر زمان که بخواهند، به او دسترسی لازم را داشته باشند.

اما کافران متعصّب در آن برهه از زمان، این حقیقت را درک
نهی کردند و امر بر آنان مشتبه شده بود.

از اینرو، قرآن کریم در این آیه مورد بحث از سوره "انعام"،
چنین می فرماید:

وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَّجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِم مَّا يَلْبِسُونَ .

یعنی: "و اگر فرشته ای را قرار داده بودیم، آن را به صورت
مردی قرار می دادیم، و بر آنان، آنچه را که خود مشتبه
ساختند، مشتبه می ساختیم".

مفهوم این آیه شریفه این است که حتّی اگر فرشته ای را به
عنوان پیامبر می فرستادیم، حتماً او را به یک فرد انسان
تبدیل می کردیم و به صورت مردی مبعوث می کردیم تا بتواند
با عامّه مردم، ارتباط برقرار کند.

اما نکته اصلی اینجا است که اگر حتی یک فرشته به صورت یک انسان تبدیل می گردید و برای هدایت مردم فرستاده می شد، آن گروه لجوج و عنود، باز هم بر خطا و اشتباه خود باقی می ماندند و همان سخنان متعصّبان را تکرار می کردند.

عبارت "وَلَلْبَسْنَا عَلَيْهِمْ مَّا يَلْبِسُونَ" (یعنی: بر آنان، آنچه را که خود مشتبه ساختند، مشتبه می ساختیم)، اشاره به این نکته است.

آیه 10، به رسول خدا (ص) در برابر سخنان تمسخرآمیز کافران، دلداری می دهد و به این حقیقت اشاره می کند که پیامبران پیشین نیز، مورد استهزاء جاهلان و متعصّبان کافر قرار گرفته اند، اما سرانجام، به کیفر اعمال ناروای خود، نائل گردیده اند:

وَلَقَدْ اسْتَهْزَيْ بِرُسُلٍ مِّن قَبْلِكَ فَحَاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُمْ مَا
كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ.

یعنی: "همانا، پیامبرانی پیش از تو نیز، مورد استهزا قرار
گرفتند؛ اما سرانجام، همان چیزی که آن را به سخره
می گرفتند، کسانی را که استهزا می کردند، فرا گرفت".

آیه 11، به پیامبر گرامی اسلام فرمان می دهد تا از آن گروه
بخواهد تا برای عبرت گرفتن، در زمین سیر کنند و سرانجام
تکذیب کنندگان را مشاهده کنند:

قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ ثُمَّ انظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ .

یعنی: "بگو: در زمین سیر کنید، سپس بنگرید که فرجام تکذیب
کنندگان چگونه بوده است".

آیه 12، بر این حقیقت تأکید می کند که همه عالم از آن
خداوند است، و اگرچه او اهل رحمت و مغفرت است، اما در

روز رستاخیز، همه انسان ها را برای محاسبه اعمالشان
مجتمع خواهد ساخت.

در ادامه آیه مذکور، سرانجام مردمان خودباخته که همه
سرمایه وجودی خویش را به خاطر لجابت و عناد از دست
داده اند، تبیین شده است. و آن سرانجام شوم این است که
هرگز به بارگاه سعادت و کمال، بار نخواهند یافت. زیرا هرگز
به حق و حقیقت، ایمان نخواهند آورد:

قُلْ لِّمَن مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلٌ لِّلَّهِ كَتَبَ عَلَى نَفْسِهِ
الرَّحْمَةَ لِيَجْمَعَ بَيْنَكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ الَّذِينَ خَسِرُوا
أَنفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ .

یعنی: "بگو: آنچه در آسمان و زمین است از آن کیست؟ بگو:
برای خداوند است. او، رحمت را بر خود مقرر کرده است. او
حتماً شما را برای روز رستاخیز که تردیدی در آن نیست،

گردهم خواهد آورد. آنان که خود را باخته اند، ایمان نمی آورند."

بحث علمی

حکمت رستاخیز از دیدگاه علم اخلاق عملی

در آیه اخیر، یعنی آیه دوازدهم از سوره "انعام"، به این نکته ظریف اشاره شده است که خداوندی که حاکم مطلق بر همه عوالم از آسمانها و زمین است، رحمت را بر خود فرض فرموده است. و هم او، همه انسان ها را در روز رستاخیز، برای محاکمه و محاسبه، گردهم می آورد.

نکته ای که در اینجا به ذهن می آید این است که باید نوعی ارتباط میان "رحمت الهی" از یکسو، و "ضرورت برپایی قیامت" از سوی دیگر وجود داشته باشد.

با دقت در این معنا، به این نتیجه می‌رسیم که اکمال رحمت خداوند، جز با برپایی رستاخیز و احقاق حقوق انسان‌ها که در دنیا به حق خود نرسیده‌اند، امکانپذیر نمی‌باشد.

انسان‌هایی در مسیر خوشنودی خداوند و عمل به مسئولیت انسانی خود در این جهان، متحمل رنج‌های سنگینی شده و سختی‌های فراوانی را تحمل کرده‌اند، اما پیش از آنکه از ثمرات شیرین تلاش‌های خود بهره‌مند شوند، مرگ آنان فرا رسیده و یا توسط ستمگران و تجاوزکاران، کشته شده‌اند.

اگر مرحله‌ای در پیش نباشد که این انسان‌های شایسته و فداکار، پاداش زحمات و فداکاری‌های خود را دریافت کنند، رحمت الهی در حق آنان، به اکمال نرسیده است و آنها در طول زندگی خود، تنها رنج‌ها را تحمل کرده‌اند، بدون اینکه مشمول رحمت و پاداش الهی قرار بگیرند.

با این بیان، رابطه میان رحمت واسعه الهی، و ضرورت برپایی رستاخیز و عالم آخرت، روشن می گردد. این نکته، نظیر سخن دانشمندان اخلاق عملی است که "عدالت" را مستلزم "قیامت" دانسته اند.

چنانکه پیش از این بیان کردیم، یکی از اندیشمندان این رشته به نام ایمانوئل کانت، در پرتو پژوهش خود در عرصه "نقد عقل محض" (Kritik der reinen Vernunft) و "نقد عقل عملی" (Kritik der praktischen Vernunft)، بر این باور بود که "قانون اخلاقی درون" که از ویژگی های روح پاک و متعالی است، انسان را به فضای عمل اخلاقی رهنمون می سازد و راه ادراک حقائق عقلانی، ولی غیر محسوس با حواس ظاهری را، مانند آزادی، خلود و جاودانگی روح، اراده خیر و نظم اخلاقی عادلانه، هموار می سازد.

کانت، در کتاب "نقد عقل عملی"، بر این عقیده است که: "قانون اخلاقی" چنانکه در تحلیل قبل بیان شد، به وظیفه‌ای عملی منتهی می‌گردد که بدون هیچ گونه دخالت انگیزه‌های حسی، صرفاً به واسطه‌ی عقل محض محقق می‌شود. و این، یعنی ضرورت تحقق یافتن کامل اوّلین و اصلی‌ترین بخشِ والاترین خیر، یعنی اخلاق. و چون این امر تنها در ابدیت می‌تواند به‌طور کامل تحقق یابد، به پُستولا (Postulat) یعنی اصل موضوع و فرض ضروری) برای جاودانگی منجر می‌شود.

این قانون اخلاقی باید ما را، برای امکان تحققِ بخشِ دوم بالاترین خیر، سعادت متناسب با اخلاق، به همان اندازه بی‌طرفانه و بدون منفعت‌طلبی، تنها از راه خردورزی مستقل، به این پیش‌فرض برساند که علتی وجود دارد که با این پیامد تناسب دارد. یعنی باید وجود خدا را، به‌عنوان شرط امکان بالاترین خیر، فرض کنیم.

کانت، در ادامه سخنان خود در کتاب "نقد عقل عملی" در تشریح "پُستولا"، به این نکته اشاره می کند که سه اصل موضوعی برای قانون اخلاقی که از آنها با عنوان (Postulat) تعبیر می شود؛ بدین شرحند:

1. اختیار انسان و آزادی اراده
2. جاودانگی روح پس از مرگ بدن.
3. وجود خداوند

لازمه قانون اخلاق درون در نهاد انسان، اذعان به عدالت است. تحقق عدالت نیز، مستلزم ایمان به جاودانگی روح برای دریافت عدالت، و وجود خداوند به عنوان مجری عدالت است.

از مجموعه آنچه بیان شد معلوم می گردد که برپایی رستاخیز، در راستای رحمت واسعه الهی و اذعان به عدالت که لازمه

قانون اخلاق درون است، قرار دارد.

ازاینرو، رحمت و عدالت الهی، موجب ایجاد عرصه ای پس از عالم دنیا است، که انسان های رنجدیده و فداکار، به پاداش اعمال خود نائل گردند، و جنایتکاران و ستمگرانی که اموال مردم را به یغما برده اند و به کشتار آنان پرداخته اند، کیفر رفتارهای ظالمان خود را دریافت کنند.

سوره انعام – آیه ۱۳ تا ۱۸

وَلَهُ مَا سَكَنَ فِي اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿١٣﴾ قُلْ
 أَغَيْرَ اللَّهِ اتَّخِذْ وَلِيًّا فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ يُطْعِمُ وَلَا
 يُطْعَمُ قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ
 الْمُشْرِكِينَ ﴿١٤﴾ قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ
 عَظِيمٍ ﴿١٥﴾ مَنْ يُصْرِفْ عَنْهُ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمَهُ وَذَلِكَ الْفَوْزُ
 الْمُبِينُ ﴿١٦﴾ وَإِنْ يَمَسَّكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ
 يَمَسَّكَ بِخَيْرٍ فَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿١٧﴾ وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ
 عِبَادِهِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ ﴿١٨﴾.

ترجمه

"و از آن اوست آنچه در شب و روز قرار دارد، و او شنوا و داناست.

بگو: آیا غیر خدا را به عنوان سرپرست خود برگزینم، خدایی که آفریننده آسمان ها و زمین است، و دیگران را روزی می دهد و خودش اطعام نمی شود. بگو: همانا به من امر شده است که نخستین کسی باشم که تسلیم فرمان است، و اینکه: هرگز از مشرکان مباش.

بگو: اگر من نسبت به پروردگارم سرکشی کنم، یقیناً از کیفر روزی بزرگ، می ترسم.

آنکسی که در آن روز، عذاب الهی از وی بازگردانده شود، بدرستی که مورد رحمت الهی قرار گرفته است، و این امر، رستگاری آشکار است.

اگر خداوند به تو زیانی برساند، پس جز او، برطرف کننده ای برای آن زیان نخواهد بود. و اگر خیری به تو برساند، پس او بر هر چیزی تواناست.

و او بر بندگاناش چیره است، و او حکیم و آگاه است."

توضیح

این دسته از آیات شریفه، بر قدرت قاهره خداوند دلالت دارد. بنا بر این، جز او، کسی دیگر برای سرپرستی و ولایت بر انسان ها، سزاوار نیست. زیرا اگر او نسبت به نافرمانی انسان ها خشمگین شود و کیفری را در دنیا و یا آخرت متوجه آنها سازد، هیچ قدرتی نمی تواند از آن ممانعت کند. همچنین، اگر بخواهد فردی را مورد لطف و مرحمت خود قرار دهد، هیچکس نمی تواند از آن خیر و برکت، پیشگیری کند.

آیه 13، همهٔ اموری را که در شب و روز و یا در تاریکی و روشنایی قرار و آرام گرفته اند، از آن خداوند، قلمداد می کند: (وَلَهُ مَا سَكَنَ فِي اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ).

کلمه "سَكَنَ" از ریشه "سکون" به معنای آرامش و بی حرکتی گرفته شده است. اما در اینجا، به معنای قرار داشتن و جای گرفتن است.

کلمه شب و روز نیز، می تواند اشاره به همه زمان ها باشد، و یا کنایه از تاریکی و روشنایی. بنا بر این، همه چیز در همه احوال، از آن خداوند است و به او تعلّق دارد.

از اینرو که خداوند، آفریدگار جهان و جهانیان است و مالک آنها می باشد، بنا بر این، اوست که بر همه عالم احاطه دارد و نسبت به همه ارکان هستی، شنوا و داناست: (وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ).

آیه 14، تنها خداوند را شایسته ولایت بالأصالة و سرپرستی حقیقی انسان ها می داند. زیرا خلقت آسمان ها و زمین، و روزی رسانی به انسان ها و سایر موجودات زنده، به فرمان او

صورت می گیرد. در حالی که او ازلی و ابدی است، و هیچ نیازی به غیر خودش ندارد.

کلمه "فاطر" به معنای شکافنده، آفریننده و ابداع کننده است.

خداوند به رسول گرامی اسلام (ص) در این آیه شریفه فرمان می دهد که به مردم بگوید: به او امر شده است که نخستین تسلیم شونده در برابر خداوند باشد و از گناه شرک، پرهیزد: (قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ). این امر نشان می دهد که اگر یک رهبر و فرمانروا بخواهد مردم را به امر خیری فرمان دهد و یا از امر ناپسندی باز دارد، باید از خودش شروع کند.

از اینرو، امام علی علیه السلام چنین می فرماید:

مَنْ نَصَبَ نَفْسَهُ لِلنَّاسِ إِمَامًا، فَلْيَبْدَأْ بِتَعْلِيمِ نَفْسِهِ قَبْلَ
تَعْلِيمِ غَيْرِهِ؛ وَلْيَكُنْ تَأْدِيبُهُ بِسِيرَتِهِ قَبْلَ تَأْدِيبِهِ بِلِسَانِهِ؛ وَ مُعَلِّمُ
نَفْسِهِ وَ مُؤَدِّبُهَا، أَحَقُّ بِالْإِجْلَالِ مِنْ مُعَلِّمِ النَّاسِ وَ مُؤَدِّبِهِمْ.

یعنی: "هرکه خود را پیشوای مردم قرار دهد، باید پیش از
آموزش دادن دیگران، به آموزش و تعلیم خویش پردازد، و باید
که ادب کردن دیگران، به کردار و عمل خود باشد، پیش از
آنکه به زبان بگوید. آنکسی که آموزگار و ادب کننده خویش
است، به تعظیم سزاوارتر است، از آنکسی که آموزگار مردم و
تأدیب کننده آنان است."

آیه 15، بر این نکته دلالت دارد که از آنجا که خداوند، مالک
و صاحب اختیار عالم هستی است، نه غیر از او، بنا بر این،
فقط باید گوش به فرمان او بود. از اینرو، سرکشی از فرمان
او، موجب کیفری دردناک در روز رستاخیز می باشد. این امر،
هشدار به مشرکان است که در توهّم خود، گمان می بردند که

مخالفت با بت ها، موجب خشم آنان و نزول عذاب، خواهد شد.

آیه 16، نجات از عذاب آخرت در پرتو آمرزش و بخشش خداوند را مصداق بارز رحمت و رستگاری بزرگ، معرفی می کند. از اینرو، به منظور اکتساب رستگاری در روز قیامت، باید از فرمان الهی اطاعت کنیم و از سرکشی در برابر دستورات او پرهیزیم.

آیه 17، به یکی از آثار تعلّق همه عالم هستی به خداوند اشاره می کند، و آن اینکه تنها خداوند، اقتدار مطلق و نفوذ فرمان به صورت بالأصله در کلّ جهان را دارد. بنا بر این، اگر بخواهد به کسی آسیب برساند، هیچ قدرتی نمی تواند از آن پیشگیری کند؛ و اگر اراده او به ایصال خیر و رستگاری به یک

فرد تعلق بگیرد، هیچ نیرویی قدرت بازدارندگی نخواهد داشت.
زیرا او، بر هرچیزی تواناست.

آیه 18، خداوند را به عنوان وجودی که بر همه شئونات
انسان ها غالب است معرفی می کند، که عالم را با حکمت و
آگاهی، اداره می کند

مجموعه آیات یاشده، بر توحید در خلق، توحید در فعل، و
توحید در ربوبیت دلالت دارند و توهّم شرک را از میان
می برند.

بحث علمی

نقش عملکرد رهبران در پیروی مردم

چنانکه در شرح آیه 14 از سوره انعام توضیح دادیم، خداوند
به پیامبر گرامی اسلام (ص) فرمان می دهد که به مردم بگوید:

" همانا به من امر شده است که نخستین کسی باشم که تسلیم فرمان است، و اینکه: هرگز از مشرکان مباش."

از اینرو، خداوند برای اینکه سخن پیامبر در مردم نافذ باشد، پس از امر به تسلیم در برابر فرمان خدا و نهی از شرک، از آن رسول گرامی می خواهد که در پذیرش تسلیم و نفی شرک، پیشگام باشد و نخستین کسی باشد که به فرامین الهی عمل می کند، تا دیگران نیز، دستورات او را بپذیرند.

دلیل این امر هم این است که اگر یک رهبر و فرمانروا بخواهد مردم را به امر خیری فرمان دهد و یا از امر ناپسندی باز دارد، باید از خودش آغاز کند، و پس از آن، به مردم فرمان دهد.

بنا بر این، پایبندی رهبران به آنچه فرمان می دهند، موجب افزایش اعتماد، مشروعیت و انگیزه پیروان آنان می شود؛ و در مقابل، اگر میان گفتار و کردار سردمداران جامعه فاصله

باشد، اعتماد عمومی به آنها، و مشروعیت رهبری ایشان، و تمایل مردم به پیروی از آنان، به شدت کاهش می‌یابد. در اینجا، به تبیین این حقیقت از دیدگاه دانش‌های روان‌شناسی اجتماعی، مدیریت، علوم سیاسی و اجتماعی، و فلسفه تاریخ می‌پردازیم.

دیدگاه روانشناسی اجتماعی

از نقطه نظر دانشمندان این رشته مانند "آلبرت بندورا" (Albert Bandura)، که "نظریه شناختی اجتماعی" (Social cognitive theory) و یادگیری مشاهده‌ای را مطرح کرده است، بر این نکته تأکید شده است که افراد بشر، بخش مهمی از رفتار خود را از طریق مشاهده و الگو گرفتن از منابع معتبر، فرا می‌گیرند.

دانشمند یادشده، تفصیل دیدگاه خویش را در سال 1986 میلادی در آثاری مانند کتاب "مبانی اجتماعی اندیشه و عمل" (Social Foundations of Thought and Action)، به رشته تحریر درآورده است.

دیدگاه دانش مدیریت

بر اساس مطالعات نظریه پرداز "مدیریت و رهبری" و استاد دانشگاه واشنگتن به نام "بروس آوولیو" (Bruce Avolio) در کتاب "بهبود اثربخشی سازمانی از طریق رهبری تحول آفرین" (Improving Organizational Effectiveness through Transformational Leadership) و استاد مطالعات رهبری و رفتار سازمانی به نام "برنارد باس" (Bernard Bass) در کتاب "رهبری و عملکرد فراتر از انتظارات" (Leadership and Performance Beyond Expectations)، بر این نکته

تأکید دارند که "نفوذ آرمانی" (Idealized Influence)، یکی از ارکان اساسی رهبری تحول آفرین می باشد.

بنا بر این، یک رهبر موفق و تحول آفرین، باید الگوی اخلاقی پیروان خود باشد، و با عمل به ارزش های مورد نظر خود اعتماد عمومی را بدست آورد تا مردم به فرامین او ترتیب اثر دهند، و تعهد آنان به وی و انگیزه ایشان نسبت به پیروی از او، افزایش یابد و در نتیجه، بهره وری سازمانی تقویت شود.

دیدگاه علوم سیاسی و اجتماعی

نظریه پردازان این دانش، بر این باورند که قانونمدار بودن رهبران، و عمل به وعده ها، و مطابقت میان گفتار و رفتار آنها، اعتماد مردم را نسبت به ایشان افزایش می دهد و در نتیجه، موجب افزایش سرمایه اجتماعی می گردد. این در حالی است که استانداردهای دوگانه در رهبران و نفاق و ریاکاری

آنان، اعتماد عمومی را از میان می برد و مشارکت اجتماعی و مشروعیت آنها را فرو می پاشد.

استاد دانشگاه هاروارد در زمینه علوم سیاسی و اجتماعی به نام "رابرت دیوید پاتنام" (Robert David Putnam) تفصیل این دیدگاه را در آثاری مانند کتاب "کارآمد کردن دموکراسی" (Making Democracy Work)، توضیح داده است. این کتاب، تحت عنوان "دموکراسی و سنت‌های مدنی" به زبان فارسی نیز، ترجمه و منتشر شده است.

از اینجا روشن می گردد که عملکرد رهبران و نهادهای بزرگ عمومی، نقش اساسی را در افزایش و یا فرسایش اعتماد عامه مردم ایفا می کنند. از سوی دیگر می دانیم که اعتماد، رکن اساسی سرمایه اجتماعی است، و سرمایه اجتماعی یک کشور نیز، عامل اصلی موفقیت، سربلندی و رستگاری ملت ها و جوامع بشری است. در مقابل، زوال اعتماد عامه مردم به

رهبران و نهادهای عمومی، ملازم با کاهش مشارکت مدنی و افول سرمایه اجتماعی خواهد بود.

دیدگاه فلسفه تاریخ

در پرتو یافته های "فلسفه تاریخ اجتماعی" به این نتیجه می رسیم که یکی از عوامل مهم صعود و یا سقوط تمدن ها و نظام های حکمرانی، نحوه عملکرد رهبران و سردمداران بوده است. هنگامی که پایان دوران امپراتوری ها و تمدن ها را مورد مطالعه قرار می دهیم، روشن می گردد که رهبران و نخبگان در دوران های پایانی، به ناکارآمدی، بی کفایتی، بی اعتنایی به مردم، عدم احترام به قانون، ریاکاری و دوگانگی میان گفتار و کردارشان، دچار شده بودند، و همین عامل، موجب افول و یا فروپاشی نظام حکمرانی و یا تمدن آنها گردیده است.

این دسته از رهبران و نخبگان نالایق و ریاکار، موجب از میان رفتن اعتماد مردم و افول نظام های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی گردیده اند و به جای ارائه پاسخ های صحیح تمدنی به چالش ها و بحرانهای تمدنی، به ارتکاب اشتباهات کشنده ای مانند نظامی گری محض و استبداد به رأی و یا تشکیل اُلیگارشی های فاسد روی آورده اند، و بدین وسیله، موجب شتاب بیشتر در فروپاشی نظام حکمرانی و یا کلّ یک تمدن شده اند.

نظریه پردازان این دانش مانند "ابن خلدون" در کتاب "المقدمة"، و "آرنولد توینبی" (Arnold Toynbee) در کتاب "بررسی تاریخ" (A study of history)، دیدگاه های خود را در این زمینه، به تفصیل بیان کرده اند.

نظریه عدالت سازمانی

صاحب‌نظران در رشته "روان‌شناسی صنعتی و سازمانی" و "مدیریت منابع انسانی" بر این نکته تأکید کرده‌اند که ارباب جمعی یک سازمان، و کارمندان و کارکنان آن، تنها به قوانین و آئین نامه‌ها توجه نمی‌کنند، بلکه رفتار مدیران را نیز، زیر نظر دارند.

هنگامی که مدیر و سرپرست سازمان، قوانین و مقررات را مراعات کند و از استاندارد دوگانه در مورد خود پرهیزد و عدالت را مراعات نماید، همکاری و همیاری کارکنان نیز، بهبود می‌یابد و هنجار و هماهنگی مناسبی بر کل آن سازمان، حاکم می‌گردد.

یکی از نظریه پردازان برجسته در عرصه "عدالت سازمانی" به نام "جرالد گرینبرگ" (Jerald Greenberg)، در آثار خود مانند "طبقه‌بندی نظریه‌های عدالت سازمانی" و همچنین

"جنبه اجتماعی/انصاف" (The Social Side of Fairness)؛ به تشریح

این اصل اساسی پرداخته است.

وی، عدالت سازمانی را به معنای درک کارکنان از وجود عدالت و انصاف در تصمیم‌ها، فرایندها و رفتار مدیران می‌داند و بر اهمیت برداشت اعضاء سازمان‌ها از عدالت حاکم بر تشکیلات، بیش از تصمیم‌ها و مقررات، تأکید می‌ورزد و به این نتیجه می‌رسد که احساس مراعات انصاف و عدالت توسط کارکنان، موجب افزایش اعتماد، مشروعیت، تعهد و همیاری نسبت به مدیران و رهبران می‌گردد و به بهبود بهره‌وری منجر می‌شود.

در مقابل، احساس ظلم و بی‌عدالتی در سازمان، موجب مقاومت، اعتراضات، موضع‌گیری منفی و بی‌اعتمادی کارکنان خواهد شد و افت عملکرد و افزایش رفتارهای ضدسازمانی را به دنبال خواهد داشت.

ابعاد عدالت سازمانی از دیدگاه این دانشمندان، عبارتند از:

- عدالت توزیعی (Distributive Justice)

- عدالت رویه‌ای (Procedural Justice)

- عدالت تعاملی (Interactional Justice)

مقتضای عدالت تعاملی آن است که مدیران با کارکنان خود، صادقانه و محترمانه رفتار کنند و عوامل و دلایل تصمیم‌های خود را به صورت منطقی و شفاف، توضیح دهند.

سوره انعام – آیه ۱۹ تا ۳۱

قُلْ أَيُّ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً قُلِ اللَّهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَأُوحِيَ إِلَيَّ
 هَذَا الْقُرْآنُ لِأُنذِرَكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ أَتَيْنَكُمْ لَتَشْهَدُونَ أَنَّ مَعَ اللَّهِ
 إِلَهَةً أُخْرَى قُلْ لَا أَشْهَدُ قُلْ إِنَّمَا هُوَ إِلَهُ وَاحِدٌ وَإِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا
 تُشْرِكُونَ ﴿١٩﴾ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ
 أَبْنَاءَهُمُ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٢٠﴾ وَمَنْ
 أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ
 الظَّالِمُونَ ﴿٢١﴾ وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ
 أَشْرَكُوا أَيْنَ شُرَكَاؤُكُمُ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ ﴿٢٢﴾ ثُمَّ لَمْ تَكُنْ
 فَتَنْتَهُهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا وَاللَّهِ رَبَّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ ﴿٢٣﴾ انْظُرْ
 كَيْفَ كَذَبُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا
 يَفْتَرُونَ ﴿٢٤﴾ وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ

أَكِنَّةٌ أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِنْ يَرَوْا كُلاًّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا
 بِهَا حَتَّى إِذَا جَاءُوكَ يُجَادِلُونَكَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا
 أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ ﴿٢٥﴾ وَهُمْ يَنْهَوْنَ عَنْهُ وَيَنْأَوْنَ عَنْهُ وَإِنْ
 يُهْلِكُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ ﴿٢٦﴾ وَلَوْ تَرَى إِذْ وَقَفُوا
 عَلَى النَّارِ فَقَالُوا يَا لَيْتَنَا نُرَدُّ وَلَا نُكَذِّبَ بآيَاتِ رَبِّنَا وَنَكُونَ مِنَ
 الْمُؤْمِنِينَ ﴿٢٧﴾ بَلْ بَدَأَ لَهُمْ مَا كَانُوا يُخْفُونَ مِنْ قَبْلُ وَلَوْ رُدُّوا
 لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ﴿٢٨﴾ وَقَالُوا إِن هِيَ إِلَّا
 حَيَاتُنَا الدُّنْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ ﴿٢٩﴾ وَلَوْ تَرَى إِذْ وَقَفُوا عَلَى
 رَبِّهِمْ قَالَ أَلَيْسَ هَذَا بِالْحَقِّ قَالُوا بَلَى وَرَبِّنَا قَالَ فَذُوقُوا
 الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ ﴿٣٠﴾ قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ
 اللَّهِ حَتَّى إِذَا جَاءَتْهُمْ السَّاعَةُ بَغْتَةً قَالُوا يَا حَسْرَتَنَا عَلَى مَا
 فَرَّطْنَا فِيهَا وَهُمْ يَحْمِلُونَ أَوْزَارَهُمْ عَلَى ظُهُورِهِمْ أَلَا سَاءَ مَا
 يَزِرُونَ ﴿٣١﴾ .

ترجمه

"بگو: گواهی چه کسی از همه بزرگ تر است؟ بگو: خداوند میان من و شما گواه است، و این قرآن به من وحی شده است تا به وسیله آن، شما را و هرآنکه این قرآن به او برسد را بیم دهم. آیا شما گواهی می دهید که معبودهای دیگری با خداوند به عنوان شریک وجود دارد؟ بگو: من گواهی نمی دهم. بگو: تنها او معبود یگانه است، و من از آنچه که شما شریک او می دانید، بیزارم.

کسانی که به آنها کتاب دادیم، او را می شناسند، همانگونه که فرزندان‌شان را می شناسند. آنانکه خویشانِ خویش را باخته اند، ایمان نمی آورند.

چه کسی ستمگرتر است از آنکه بر خدا دروغ می بندد، و یا آیات خدا را تکذیب می کند؟ به درستی که ستمگران، رستگار نخواهند شد.

روزی که همه آنان را گرد هم می آوریم، سپس به آنانکه شرک ورزیده اند می گوییم: کجایند شریکان شما که می پنداشتید؟ آنگاه، پاسخ فتنه آنان جز این نیست که می گویند: به خداوند که پروردگار ماست سوگند که ما اهل شرک نبودیم. بنگر، چگونه خودشان را تکذیب می کنند و آنچه را که به دروغ گفته بودند از میان می رود!

برخی از آنان کسانی هستند که به تو گوش می دهند و ما بر دل‌هایشان موانع فهم، و در گوش‌هایشان سنگینی را قرار دادیم. و اگر هر نشانه ای را مشاهده کنند، به آن ایمان نمی آورند، تا آنگاه که به نزد تو آمدند و با تو به جدال پرداختند. آنانکه کفر

ورزیدند می گویند: این امر، جز افسانه های دروغینِ پیشینیان نیست.

و آنان، از آن نهی می کردند و دوری می جستند، و آنان، جز خودشان، کسی را تباه نمی کنند، در حالی که نهی فهمند. و اگر ببینی آنگاه که آنان بر آتش نهاده شوند، پس می گویند: ای کاش بازگردانده شویم و آیات پروردگارمان را تکذیب نکنیم و از مؤمنان باشیم.

بلکه، آنچه را از قبل، پنهان می کردند، برای آنان آشکار شد، و اگر بازگردانده شوند، بازهم آنچه را از آن نهی شده بودند، انجام می دهند، و البته که آنان دروغگویانند.

و گفتند: این، چیزی جز زندگی دنیای ما نیست، و ما برانگیخته نخواهیم شد.

و اگر ببینی آنگاه که در نزد پروردگارشان بازداشته شوند، می گوید: آیا این امر، حق نیست؟ آنان می گویند: آری، قسم به

پروردگار ما. می گوید: پس بچشید کیفر را به خاطر آنکه کفر می ورزیدید.

کسانی که دیدار خدا را تکذیب کردند، یقیناً زیانکار شدند. تا آنگاه که قیامت به طور ناگهانی برای آنان فرا رسد، می گویند: افسوس بر ما به خاطر کوتاهی کردن ما نسبت به آن. و آنها بار سنگین گناهانشان را بر دوش خود می کشند؛ آگاه باشید! بد باری است که بر دوش خود خواهند کشید."

توضیح

این دسته از آیات شریفه، در نکوهش شرک به خدا، و تبیین لجاجت و عناد مشرکان، و فرجام دردناک عملکرد آنان سخن می گوید.

آیه 19، خداوند را بزرگترین شاهد بر رسالت پیامبر گرامی (ص) و نزول وحی الهی، در راستای هشدار به مردمان معاصر رسول خدا (ص) و همه نسل های آینده در همه عصرها، معرفی می کند.

بنا بر این، با وجود گواهی الهی بر یگانگی خداوند، باید همه مردم با تأسی به پیامبر گرامی اسلام و همه پیامبران خدا، از ارتکاب گناه بزرگ شرک، پرهیزند.

آیه 20، حقیقت ناگواری را تبیین می کند و آن اینکه کافران معاصر پیامبر گرامی اسلام از اهل کتاب، با شواهد و دلایلی که از کتاب های آسمانی خود و سخن بزرگان و پیشگویان قوم خویش بدست آورده بودند، به راستگویی آن حضرت اذعان داشتند و به یقین می دانستند که او در تبیین رسالت الهی خود هرگز دروغ نمی گوید، اما از سر لجاجت و عناد، بر خلاف علم

قطعی و یقینی به صحت سخنان رسول خدا (ص)، با ایشان به مخالفت و سرکشی می پرداختند.

از اینرو، قرآن شریف، این انسان های بی مایه را به عنوان کسانی که همه سرمایه وجودی خود را باخته اند، معرفی می کند که هرگز ایمان نخواهند آورد:

الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمُ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ .

یعنی: "کسانی که به آنها کتاب دادیم، او را می شناسند، همانگونه که فرزندان شان را می شناسند. آنانکه خویشان خویش را باخته اند، ایمان نمی آورند".

آیه 21، دروغ بستن بر خدا، و تکذیب آیات الهی را از جمله بزرگترین ستم ها معرفی می کند، و محرومیت مرتکبان این گناه

بزرگ را نسبت به مقام رستگاری و سعادت ابدی، مورد تأکید قرار می دهد.

زیرا کسانی که با نسبت دادن عقاید و اندیشه های فاسد خود به ذات اقدس خداوند و یا تحریف و تکذیب کلام واقعی خدا، در صدد بر می آیند تا دین را ابزاری برای جاه طلبی و ثروت اندوزی خود سازند، بزرگترین معصیت را مرتکب می شوند و نه تنها خودشان را به ورطه هلاکت می افکنند، بلکه امر دین را در نزد مردمان دیگر نیز، مشتبه می سازند.

آیه های 22 تا 24، به محاکمه سخت و دشوار این گروه از مشرکان در روز رستاخیز، و محکومیت ذلت بار آنان اشاره می کند:

وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا أَيْنَ شُرَكَاؤُكُمْ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ . ثُمَّ لَمْ تَكُنْ فِتْنَتُهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا وَاللَّهِ رَبَّنَا

مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ. انْظُرْ كَيْفَ كَذَبُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَضَلَّ عَنْهُمْ
مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ.

یعنی: "روزی که همه آنان را گرد هم می آوریم، سپس به آنانکه شرک ورزیده اند می گوییم: کجایند شریکان شما که می پنداشتید؟ آنگاه، پاسخ فتنه آنان جز این نیست که می گویند: به خداوندی که پروردگار ماست سوگند، که ما اهل شرک نبودیم. بنگر، چگونه خودشان را تکذیب می کنند و آنچه را که به دروغ گفته بودند از میان می رود!".

آیه 25، بر اوج عناد مشرکان دلالت می کند که آنچنان به لجاجت و انکار حقیقت عادت کرده بودند، که در عین حال که به حسب ظاهر به پیامبر گوش می دادند، اما معنا و مفهوم سخن ایشان را به ذهن خود راه نمی دادند، همانند کسی که گوش او سنگین شده است و نمی تواند سخنی را درک کند.

قرآن مجید، از این حالت عناد و لجاجت کافران، به عنوان "موانع فهم قلوب" و "سنگینی گوش" تعبیر می کند: (وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً)، (وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا).

نتیجه این حالت خطرناک این بود که همه راههای ادراک ذهن و ایمان قلب آن گروه نسبت به همه نشانه های روشن خداوند بسته شود (وَإِنْ يَرَوْا كُلاًّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا)؛ و آنان در مجادله با رسول خدا (ص)، آیات الهی را به عنوان افسانه های پیشینیان بنامند: (إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ).

آیه 26، بر این نکته تأکید می کند که گرچه آن گروه گمراه فکر می کردند که با نهی دیگران از پذیرش آیات الهی و دوری خودشان از نشانه های راستین حق و حقیقت، می توانند به آئین اسلام و رسالت رسول گرامی (ص) آسیب برسانند؛ اما نمی دانستند که در حقیقت، به خودشان آسیب می زنند و خویشان را به پرتگاه هلاکت می افکنند:

وَهُمْ يَنْهَوْنَ عَنْهُ وَيَنْأَوْنَ عَنْهُ وَإِنْ يُهْلِكُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ.

یعنی: "و آنان، از آن نهی می کردند و دوری می جستند، و آنان، جز خودشان، کسی را تباه نمی کنند، در حالی که نهی فهمند".

آیه 27 و 28، به وضعیّت گروه مشرکان عنود در عرصه قیامت اشاره می کنند. آنان هنگامی که حقیقت گفتار و رفتار و افکار باطلشان در پیش چشمانشان مجسم گردد، می گویند: ای کاش دوباره به دنیا باز گردانده شویم و آیات الهی را تکذیب نکنیم، بلکه ایمان بیاوریم. قرآن مجید می فرماید: حتّی اگر دوباره هم به این جهان طبیعت باز گردند، لجاجت و عناد آنان در حدّی است، که باز هم به انکار آیات الهی خواهند پرداخت: وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الْقَوْمِ عَلَى النَّارِ فَقَالُوا يَا لَيْتَنَا نُرَدُّ وَلَا نُكَذِّبُ بآيَاتِ رَبِّنَا وَنَكُونُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ . بَلْ بَدَأَ لَهُمْ مَا كَانُوا يُخْفُونَ مِنْ قَبْلُ وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ.

یعنی: "و اگر ببینی آنگاه که آنان بر آتش نهاده شوند، پس می گویند: ای کاش بازگردانده شویم و آیات پروردگارمان را تکذیب نکنیم و از مؤمنان باشیم. بلکه، آنچه را از قبل، پنهان می کردند، برای آنان آشکار شد، و اگر بازگردانده شوند، بازهم آنچه را از آن نهی شده بودند، انجام می دادند، و البتّه که آنان دروغگویانند."

آیه 29 و 30، به ویژگی دیگر آن گروه از مشرکات لجباز اشاره می کنند و آن اینکه گرچه بسیاری از آنان خود را اهل کتاب آسمانی می دانستند، اما در حقیقت، ایمان به روز رستاخیز و اجرای عدالت الهی در عالم آخرت نداشتند، بلکه مانند مادّه گرایان، حیات انسانی را محدود به همین زندگانی مادی و دنیوی می دانستند. قرآن کریم، حالت این گروه را در روز قیامت که در برابر محکمه عدل الهی قرار می گیرند بیان

می کند، که چاره ای جز اعتراف به حقیقت ندارند، و راه گریزی از کیفر الهی برای آنان متصوّر نیست:

وَقَالُوا إِن هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ . وَلَوْ تَرَى إِذْ
وُقِفُوا عَلَى رَبِّهِمْ قَالَ أَلَيْسَ هَذَا بِالْحَقِّ قَالُوا بَلَى وَرَبَّنَا قَالَ
فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ .

یعنی: "و گفتند: این، چیزی جز زندگی دنیای ما نیست، و ما برانگیخته نخواهیم شد. و اگر ببینی آنگاه که در نزد پروردگارشان بازداشته شوند، می گوید: آیا این امر، حق نیست؟ آنان می گویند: آری، قسم به پروردگار ما. می گوید: پس بچشید کیفر را به خاطر آنکه کفر می ورزیدید."

آیه 31، نشان می دهد که گروه کافرانی که به تکذیب روز رستاخیز و عالم آخرت پرداخته اند، هنگامی که در روز قیامت محشور می شوند، به حسرتی دردناک به خاطر بطلان عقاید و عدم ایمان و فقدان عمل صالح، گرفتار می شوند.

این بار سنگین، خود از نوع کیفر سخت الهی است که گریبان آنان را خواهد گرفت.

بحث علمی

رابطه انکار آگاهانه حقیقت با خودباختگی

همانگونه که در توضیح آیه بیستم از سوره انعام گفتیم، گروهی از کافران از اهل کتاب، با علم و آگاهی قطعی به صداقت پیامبر گرامی اسلام و درستی رسالت ایشان، از پذیرش آن سرپیچی می کردند، و قرآن مجید، این گروه را به عنوان کسانی که نه تنها حقیقت را از دست می دهند، بلکه سرمایه وجودی خود را نیز باخته اند، معرفی می کند.

در اینجا، این مفهوم دقیق را از منظر علوم شناختی، روانشناسی، عصب شناسی و دانش فلسفه، مورد بررسی قرار می دهیم.

دیدگاه روانشناسی

از نقطه نظر دانش "روانشناسی شناختی"، دانستن حقیقت و عمل کردن بر خلاف آن، موجب "ناهماهنگی شناختی" (Cognitive Dissonance) می گردد.

این تعارض و تنش روانی، همانند یک بیماری خطرناک، روح و روان انسان را آزار می دهد. از اینرو، فردی که به عناد و انکار آگاهانه حقیقت گرفتار شده است، به منظور کاهش فشار روانی، سعی می کند حقیقت را انکار کند، و یا عملکرد خود را توجیه کند.

روانشناس معروف "لئون فستینگر" (Leon Festinger) در کتاب "نظریه ناهماهنگی شناختی" (A Theory of Cognitive Dissonance)، به نتایج شوم این رویکرد خطرناک و آزار دهنده به شرح زیر، اشاره کرده است:

- دوپاره شدن شخصیت فرد
- قربانی کردن حقیقت برای حفظ منافع
- آسیب دیدن صداقت و اخلاق درون

روشن است که این نتایج شوم، شخص را از سرمایه درونی خود تهی می سازد. این، همان خسران نفس است که از آن به عنوان "خودباختگی" تعبیر می شود.

زیرا هر قدر که فاصله میان "آنچه انسان می داند" و "آنچه رفتار می کند" بیشتر شود، فاصله او از "خودِ اصیل" (Authentic Self) ، بیشتر می گردد.

دیدگاه علوم مغزو اعصاب

همانگونه که پیش از این نیز توضیح داده ایم، استدلالهای منطقی، خودکنترلی، آینده نگری و داوری های اخلاقی صحیح، توسط قشرپیش‌پیشانی جانبی (Dorsolateral Prefrontal Cortex) و قشرپیش‌پیشانی شکمی-میانی (Ventromedial Prefrontal Cortex) در مغز، انجام می گردند.

در حالی که دستگاه "لیمبیک" (Limbic System) شامل آمیگدال (Amygdala)، مسئولیت پردازش هیجانات و واکنش های دفعی و تکانشی را بر عهده دارد.

استریاتوم شکمی (Ventral Striatum) در مغز، به عنوان بخشی از سیستم پاداش مغز، نقش مهمی در ایجاد انگیزه و دریافت پاداش را بر عهده دارد.

اصرار بر خطاهای شناختی و انکار آگاهانه حقیقت و عمل بر خلاف آنچه را که انسان به عنوان حق می شناسد، می تواند میان شبکه های شناختی، هیجانی و سیستم پاداش مغز، نوعی تعارض و سردرگمی ایجاد کند. روشن است که تکرار مستمر و اصرار بر تداوم این رفتار، موجب عادت کردن مغز به الگوهای یادشده می گردد و داوری اخلاقی صحیح، تحت الشعاع آن قرار می گیرد و به اصطلاح، کنترل اخلاقی خاموش می شود.

سیستم پاداش مغز نیز، ممکن است به صورت تدریجی، رفتاری را که موجب نفع شخصی فوری می شود (گرچه همراه با انکار حقیقت باشد) مقدّم بدارد و ارائه پاداش و ایجاد انگیزه را برای آنها تقویت کند.

دانشمندان علوم اعصاب مانند "ایرل میلر" (Earl K. Miller) و "جاناتان کوهن" (Jonathan Cohen) در مقاله مشترک خویش با

عنوان "نظریه یکپارچه در باره عملکرد قشر پیش پیشانی"

(An Integrative Theory of Prefrontal Cortex Function)، به تبیین

نقش مغز در این زمینه پرداخته اند.

همچنین، نظریه پردازان دانش نورورساینس مانند

"آنتوان بیچارا" (Antoine Bechara) و "آنتونیو داماسیو"

(Antonio Damasio) و "هانا داماسیو" (Hanna Damasio) در مقاله

مشترک "احساسات، تصمیم‌گیری و قشر اوربیتوفرونتال"

(*Emotion, Decision Making and the Orbitofrontal Cortex*)، در زمینه

توضیح نقش اوربیتوفرونتال که ناحیه ای در قشرپیش پیشانی

مغز است، اهتمام ورزیده اند.

در پرتو پژوهش های دانشمندان در علوم مغز و اعصاب،

معلوم می گردد که انکار آگاهانه حقیقت، موجب تعارض و

تنش در سیستم های شناختی و پاداش مغز می گردد، و

اهتمام اخلاقی را کاهش می دهد و خودفریبی را تقویت می کند، و از این رهگذر، فرد را از هویت اخلاقی، تهی می سازد.

دیدگاه فلسفه اخلاق

رفتارهای انسان، بر ساختار شخصیت و هویت او نقش اساسی و تأثیر مستقیم دارد؛ بنا بر این، عملکرد یک فرد بر اساس مخالفت آگاهانه با حق و حقیقت، هویت او را به تدریج دستخوش تغییر قرار می دهد. این امر باعث می شود تا در وجود او، خودفریبی به جای راستی و درستکاری؛ و سودجویی کوتاه مدت به جای عدالت خواهی؛ و تعصبات کورکورانه به جای حقیقت طلبی قرار بگیرند، و ارزش های انسانی از هویت وجودی او رخت برپندند، و صفات غیر اخلاقی و غیر انسانی، به عنوان ویژگی های پایدار در شخصیت او ظاهر شوند.

روشن است که شخص در این حالت، شخصیت خود را از ارزش های انسانی، تهی می سازد، و هویت انسانی خود را از دست می دهد.

"هری فرانکفورت" (Harry Frankfurt) به عنوان یک متخصص در فلسفه اخلاق و فلسفه ذهن در قرن بیستم میلادی، در گفتاری تحت عنوان "آزادی اراده و مفهوم یک شخص" (*Freedom of the Will and the Concept of a Person*)، به این نکته اشاره می کند که خواسته های انسان، بر دو نوعند:

• خواسته های مرتبه اول: (First-order desires) به معنای

خواستن یک امر، مانند خواستن مال، مقام و لذت.

• خواسته های مرتبه دوم (Second-order desires) به معنای

خواستن خواسته ای که شایسته خواستن است.

این بازانديشی پيرامون خواسته ها که به عنوان خواسته مرتبه دوم نام دارد، از امتیازات انسان، محسوب می شود.

مثلاً تمایل به گرفتن حق دیگران به نفع خود، یک تمایل و خواسته ای است که ممکن است به ذهن شخص بیاید. این امر، از نوع خواسته های مرتبه اول است.

اما تمایل انسان به عدالت و انصاف، ممکن است تمایل نخست را تحت الشعاع قرار می دهد و آن را منتفی سازد. این امر، از نوع خواسته های مرتبه دوم است.

از سوی دیگر، این دانشمند بر این عقیده است که آزادی اراده در انسان در جهت گزینش خواسته ها، فقط به معنای "قدرت انتخاب" نیست، بلکه خواستن امری است که آن را کاملاً درست می داند.

وی، اینگونه نتیجه گیری می کند که : هماهنگی میان شناخت، ارزش ها، و اراده، موجب یکپارچگی شخصیت انسان می گردد.

بر این اساس، مخالفت آگاهانه با حقیقتی که به درستی شناخته شده و مورد یقین قرار گرفته است، موجب جدایی اراده یک فرد از شخصیت اصلی او خواهد شد.

فیلسوف یادشده، در آثار دیگر خود مانند کتاب "دلایل عشق" (*The Reasons of Love*) و "اهمیت آنچه به آن اهتمام می ورزیم" (*The Importance of What We Care About*) و همچنین در کتاب "جدی گرفتن خویش و درست رفتار کردن" (*Taking Ourselves Seriously and Getting It Right*) که در سال 2006 میلادی منتشر گردیده است، بر این نکته تأکید می کند که انسان سالم به فردی گفته می شود که از یکپارچگی درونی برخوردار باشد، ارزش های تأیید شده خویش را بپذیرد، و زندگانی خود را بر اساس آن ارزش ها تنظیم کند. وی، این امر را به عنوان "هماهنگی درونی" (*Wholeheartedness*) قلمداد می نماید.

روشن است که در صورت فقدان این ویژگی، انسان نه تنها از حقیقت فاصله می گیرد، بلکه خودِ حقیقی و شخصیت اصیل خویش را نیز، از دست می دهد.

سوره انعام – آیه ۳۲ تا ۳۷

وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَلَهُوَ وَلَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ
يَتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿٣٢﴾ قَدْ نَعْلَمُ إِنَّهُ لَيَحْزُنُكَ الَّذِي
يَقُولُونَ فَإِنَّهُمْ لَا يُكَذِّبُونَكَ وَلَكِنَّ الظَّالِمِينَ بِآيَاتِ اللَّهِ
يَجْحَدُونَ ﴿٣٣﴾ وَلَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ مِّن قَبْلِكَ فَصَبَرُوا عَلَىٰ مَا
كُذِّبُوا وَأَوْدُوا حَتَّىٰ أَتَاهُم نَصْرُنَا وَلَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ وَلَقَدْ
جَاءَكَ مِنْ نَّبِيٍّ الْمُرْسَلِينَ ﴿٣٤﴾ وَإِنْ كَانَ كَبُرَ عَلَيْكَ إِعْرَاضُهُمْ
فَإِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَبْتَغِيَ نَفَقًا فِي الْأَرْضِ أَوْ سُلَّمًا فِي السَّمَاءِ
فَتَأْتِيَهُمْ بِآيَةٍ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَىٰ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ
الْجَاهِلِينَ ﴿٣٥﴾ إِنَّمَا يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ يَسْمَعُونَ وَالْمَوْتَىٰ
يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ ثُمَّ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ ﴿٣٦﴾ وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ
مِّن رَّبِّهِ قُلْ إِنَّ اللَّهَ قَادِرٌ عَلَىٰ أَنْ يُنْزِلَ آيَةً وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ
لَا يَعْلَمُونَ ﴿٣٧﴾.

ترجمه

"و زندگانی دنیا جز بازی و سرگرمی نیست، و یقیناً سرای آخرت برای آنان که همواره تقوای الهی را پیشه می سازند، بهتر است. آیا اندیشه نمی کنید؟

قطعاً می دانیم که آنچه آنها می گویند تو را غمگین می سازد، پس آنان تو را تکذیب نمی کنند، بلکه ستمگران، آیات خدا را انکار می کنند.

به تحقیق، پیامبرانی پیش از تو مورد تکذیب قرار گرفتند، پس بر آنچه تکذیب شدند و مورد آزار قرار گرفتند صبر کردند، تا آنکه پیروزی ما برای آنان فرا رسید. هیچ تغییر دهنده ای برای سخنان خدا نیست، و بدرستی که برخی از اخبار رسولان به تو رسیده است.

و اگر رویگردانی آنان بر تو سنگین است، پس اگر می توانی
 تونلی در زمین و یا نردبانی در آسمان فراهم ساز، تا نشانه ای
 برای آنان بیاوری. و اگر خدا می خواست، همه آنان را بر محور
 هدایت، گردهم می آورد، بنا بر این، هرگز از نادانان مباش.
 تنها کسانی که می شنوند، پاسخ می دهند، و مردگان را
 خداوند بر می انگیزد، سپس به سوی او باز می گردند.
 و گفتند: چرا نشانه ای از پروردگارش بر وی نازل نمی شود؟
 بگو: به درستی که خداوند بر فرو فرستادن نشانه تواناست،
 ولی بیشتر آنان نمی دانند."

توضیح

انکارهای مداوم مشرکان و آزارهای خشونت آمیز آنان، روح
 لطیف پیامبر گرامی اسلام (ص) را می آزرَد. خداوند متعال در

این آیات شریفه، با روش های مؤثر، به دلداری آن حضرت می پردازد و چراغ امید را در دل ایشان، روشن تر می سازد. شیوه های دلداری در این آیات شریفه، بسیار زیبا و متنوع می باشند. روش های مذکور، عبارتند از:

1. کوچک جلوه دادن دوره زندگی موقت دنیا.
2. تبیین عظمت زندگانی جاویدان در عالم آخرت برای پاکان و شایستگان، که بسیار گوارا و مسرت بخش است و رنجهای دنیوی را به دست فراموشی می سپارد.

آیه 32 از آیات مورد بحث، به این دو روش اشاره دارد:

وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَلَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ
يَتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ.

یعنی: "و زندگانی دنیا جز بازی و سرگرمی نیست، و یقیناً سرای آخرت برای آنان که همواره تقوای الهی را پیشه می سازند، بهتر است. آیا اندیشه نمی کنید؟"

3. علم خدا به دلتنگی های پیامبر که نوعی ابراز همدردی و تسلی خاطر محسوب می شود.

4. اینکه مخالفت مشرکان، در حقیقت با شخص تو نیست، بلکه با خداوند است.

آیه 33، به این شیوه اشاره دارد:

قَدْ نَعْلَمُ إِنَّهُ لَيَحْزُنُّكَ الَّذِي يَقُولُونَ فَإِنَّهُمْ لَا يُكَذِّبُونَكَ وَلَكِنَّ الظَّالِمِينَ بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ .

یعنی: "قطعاً می دانیم که آنچه آنها می گویند، تو را غمگین می سازد، پس آنان تو را تکذیب نمی کنند، بلکه ستمگران، آیات خدا را انکار می کنند".

5. اینکه پیش از تو نیز، پیامبران الهی مورد آزار و انکار قرار گرفته اند و تاب آوری آنان، موجب پیروزی نهایی ایشان گردیده است. پس تو در این امر، تنها نیستی.

6. اینکه قانون مذکور، یعنی همراهی صبر و ظفر، شامل حال تو نیز خواهد شد. زیرا سنت های الهی، همیشه ثابت و فراگیر می باشند.

آیه 34، به این دوروش اشاره دارد:

وَلَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ مِّن قَبْلِكَ فَصَبَرُوا عَلَىٰ مَا كُذِّبُوا
وَأَوْدُوا حَتَّىٰ أَتَاهُم نَصْرُنَا وَلَا مُبَدِّل لِّكَلِمَاتِ اللَّهِ وَلَقَدْ
جَاءَكَ مِن نَّبِإِ الْمُرْسَلِينَ .

یعنی: "به تحقیق، پیامبرانی پیش از تو مورد تکذیب قرار گرفتند، پس بر آنچه تکذیب شدند و مورد آزار قرار گرفتند صبر کردند، تا آنکه پیروزی ما برای آنان فرا رسید. هیچ تغییر دهنده ای برای سخنان خدا نیست، و بدرستی که برخی از اخبار رسولان به تو رسیده است."

7. اینکه ابراز مخالفت معاندان، بخشی از حوادثی است که باید وجود داشته باشد؛ زیرا بنای خداوند بر اجبار همه مردم در پذیرش حق و حقیقت نیست، بلکه دنیا، عالم اختیار است، نه جبر. بنا بر این، هرگونه تلاشی که می خواهی داشته باشی انجام ده، اما نسبت به حقیقت یادشده، آگاه باش.

آیه 35، به این نکته ارزشمند اشاره دارد:

وَإِنْ كَانَ كَبُرَ عَلَيْكَ إِعْرَاضُهُمْ فَإِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَبْتَغِيَ نَفَقًا فِي الْأَرْضِ أَوْ سُلَّمًا فِي السَّمَاءِ فَتَأْتِيَهُمْ بَايَةٌ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَىٰ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ.

یعنی: "و اگر رویگردانی آنان بر تو سنگین است، پس اگر می توانی تونلی در زمین و یا نردبانی در آسمان فراهم ساز، تا نشانه ای برای آنان بیاوری. و اگر خدا

می خواست، همه آنان را بر محور هدایت، گرد هم می آورد، بنا بر این، هرگز از نادانان مباش."

8. اینکه آنانکه آن گروه از مخاطبانی که اهل فهم و آماده شنیدن آگاهانه پیام تو هستند، به رسالت تو ایمان خواهند آورد، اما آنانکه به آزار و انکار تو پرداخته و بدون ایمان می میرند، خداوند آنها را به منظور محاکمه و مجازات، بر می انگیزد. بنا بر این، گروه یادشده نمی توانند از تحمل کیفر اعمال ظالمانه خود، رهایی یابند.

آیه 36، این حقیقت را توضیح می دهد:

إِنَّمَا يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ يَسْمَعُونَ وَالْمَوْتَى يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ ثُمَّ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ.

یعنی: "تنها کسانی که می شنوند، پاسخ می دهند، و مردگان را خداوند بر می انگیزد، سپس به سوی او باز می گردند".

9. اینکه به پیامبر وعده می دهد که خداوند، بر نزول معجزه و نشانه الهی تواناست، و هرگاه بخواهد می تواند با کرامت ها و امور خارق العاده، او را یاری کند؛ گرچه بیشتر مردم، این حقیقت را نمی دانند. این وعده الهی که بعدها تحقق یافت، چراغ امید را در دل رسول گرامی اسلام (ص) و یاران ایشان، روشن نگاه می داشت.

آیه 37، به این امر، اشاره دارد:

وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِّن رَّبِّهِ قُلْ إِنَّ اللَّهَ قَادِرٌ عَلَىٰ أَنْ يُنْزِلَ آيَةً وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ.

یعنی: "و گفتند: چرا نشانه ای از پروردگارش بر وی نازل
 نمی شود؟ بگو: به درستی که خداوند بر فرو فرستادن
 نشانه تواناست، ولی بیشتر آنان نمی دانند".

بحث علمی

رابطه میان آزاداندیشی و پذیرش حقیقت

در آیه 36 از سوره "انعام"، به این نکته اشاره شده بود که:
 إِنَّمَا يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ يَسْمَعُونَ .

یعنی: "تنها کسانی که می شنوند، پاسخ می دهند".

در شرح این آیه شریفه توضیح دادیم که مقصود از سخن
 یادشده این است که کسانی که آمادگی شنیدن آگاهانه پیام
 دیگران و گوش دادن به سخن مخالف را دارند، ایمان خواهند
 آورد. این عبارت، بر یک مبنای علمی ارزشمند تأکید می کند و

آن اینکه آزادی اندیشه و گشودگی فکری که ملازم با آمادگی برای شنیدن ایده های نوین است و سوگیری های انحرافی را نفی می کند، زمینه را برای پذیرش سخنان جدیدی که مطابق با حق باشند، فراهم می سازد، و به عنوان پیش شرط لازم برای درک حقیقت و نیل به باورهای جدید و یا بازنگری در باورهای موجود، قلمداد می گردد.

از اینرو در اینجا، نقش بارز آزاد اندیشی و گشودگی فکری (Open-mindedness) را در قبول سخنان حق، از دیدگاه علوم معاصر، مورد بحث و بررسی قرار می دهیم:

دیدگاه روان شناسی شناختی

از نقطه نظر این دانش، آزاداندیشی و گشودگی فکری عبارت است از آمادگی در جهت شنیدن ایده های گوناگون، و توانایی در راستای بررسی شواهد مخالف، و بی طرفی در ارزیابی

معلومات، و پذیرش اندیشه ها و باورهای نوین در صورت وجود دلائل معتبر، و رهایی از تعصب ها و سوگیری هایی که موجب مسدود شدن ذهن می شوند.

روانشناس برجسته و استاد دانشگاه تورنتو در کانادا، کیث ادوارد استانوویچ (Keith Edward Stanovich)، در پژوهش مشترک خود با همکاری دیگر دانشمندان این رشته، در کتاب "تعصبی که ما را متفرق می کند" (The Bias That Divides Us) و همچنین کتاب "ضریب عقلانیت" (The Rationality Quotient)؛ به خطر سوگیری هایی مانند "سوگیری تأیید" (Confirmation Bias)، "استدلال انگیزه مند" (Motivated Reasoning)، "پافشاری بر باورها" (Belief Perseverance)، اشاره می کند و آنها را در تعارض با شکوفایی فکری و موجب مقاومت در برابر پذیرش حقیقت، می داند.

بر اساس سخن این دانشمندان، همه خطاها، از کم هوشی و فقدان استعداد، سرچشمه نمی گیرند، بلکه بسیاری از خطاهای فکری، از تعصب ها و سوگیری ها و ناتوانی در بازنگری ایده ها و باورهای خود، بروز می کنند.

استاد روانشناسی در دانشگاه پنسیلوانیا به نام جاناتان بارون (Jonathan Baron)، در آثاری مانند کتاب "تفکر و تصمیم گیری" (Thinking and Deciding) و مقاله "تفکر فعال با گشودگی ذهن" (Actively Open-Minded Thinking)؛ چنین می گوید:

کسانی را می توان به عنوان "آزاد اندیش" و "گشوده فکر" نامید که آمادگی برای تغییر نظر در صورت فراهم شدن شواهد لازم را داشته باشند، و همواره در جستجوی دلائل و شواهد مخالف باشند، و حقیقت را بر چیره شدن در مناظره ترجیح دهند، و از سوگیری و تعصب، در امان باشند.

دیدگاه معرفت‌شناسی فضیلت

معرفت‌شناسی فضیلت (Virtue Epistemology)، یک رویکرد نوین فلسفی نسبت به "شناخت‌شناسی" (Epistemology) است. این نوع از معرفت‌شناسی، بر این نکته تأکید می‌کند که همانطور که در زمینه "اخلاق"، یک فرد برای نیل به سعادت، به فضیلت‌هایی مانند صداقت، عدالت، شجاعت، امانتداری و امثال آنها احتیاج دارد، همینطور در زمینه "معرفت" نیز، برای بدست آوردن حقیقت، به فضیلت‌هایی نیاز دارد که در این دانش، مورد بررسی قرار می‌گیرند.

مهمترین فضیلت‌ها در این زمینه، عبارتند از:

○ عشق به حقیقت

○ تواضع معرفتی

○ انصاف فکری

○ دقت در داوری

○ شجاعت فکری

○ استقلال فکری

○ آزاداندیشی و گشودگی فکر

در "معرفت شناسی سنتی"، تمرکز اصلی بر روی ماهیت باور صادق موجه (Justified True Belief) است؛ در حالی که در "معرفت شناسی فضیلت"، بر شخص معرفت‌جو تمرکز می‌شود.

بنا بر این، از دیدگاه معرفت شناسی فضیلت، تنها شواهد و اطلاعات، موجب معرفت راستین نمی‌شوند، بلکه التزام به فضایل فکری و اخلاقی، نقش اساسی را در این زمینه، ایفا می‌کند.

یکی از صاحب نظران در زمینه معرفت شناسی فضیلت، به نام

لیندا ترینکاس زاگزبسکی (Linda Trinkaus Zagzebski) در کتاب خود با عنوان "فضایل ذهن" (Virtues of the Mind)، بر آزاداندیشی و گشودگی فکری به عنوان یکی از ارزشمندترین فضایل معرفتی، تأکید می‌کند.

از دیدگاه این نظریه پرداز در زمینه معرفت شناسی فضیلت، یک انسان حقیقت‌جو، به جای اینکه بخواهد همیشه حق با او باشد، می‌خواهد که او به دنبال حقیقت باشد و آن را بیابد.

همچنین، استاد روانشناسی و علوم اعصاب در دانشگاه دوک (Duke) در ایالات متحده آمریکا به نام مارک لیری (Mark Leary) در مقاله ای تحت عنوان "روانشناسی فروتنی فکری" (The Psychology of Intellectual Humility)، به این نکته اشاره می‌کند که "تواضع معرفتی" (Intellectual Humility)، موجب درک

سریعتر اشتباهات خود، و پردازش بهتر اطلاعات نوین، و کاهش تعصبات معرفتی، و تشخیص دقیق تر حقایق می گردد.

دیدگاه عقل گرایی انتقادی

خردگرایی انتقادی (Critical Rationalism)، یک مکتب فلسفی معرفت شناسانه است که بر حدسی بودن همه شناخت های بشری، و خطاپذیر بودن آنها، و نیاز دائم به نقد و اصلاح آنها تأکید می کند.

یکی از بنیانگذاران این مکتب به نام کارل پوپر (Karl Popper) که از نظریه پردازان "فلسفه علم" و "شناخت شناسی" محسوب می شود؛ بر آن بود که شرط پیشرفت علم و معرفت، این است که افراد و جوامع، آزاد اندیش باشند و شکوفایی فکری را ترویج کنند. زیرا دانش، در پرتو آمادگی برای ابطال پذیری نظریه ها، به پیشرفت خود ادامه می دهد.

وی، دیدگاه خود را در این زمینه، در آثار خویش مانند کتاب
"حدس ها و ابطال ها" (Conjectures and Refutations) و کتاب
"جامعه باز و دشمنان آن" (*The Open Society and Its Enemies*)،
تشریح کرده است.

سوره انعام – آیه ۳۸ تا ۵۵

وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ
أَمْثَالُكُمْ مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ
يُحْشَرُونَ ﴿٣٨﴾ وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا صُمٌّ وَبُكْمٌ فِي
الظُّلُمَاتِ مَنْ يَشَأِ اللَّهُ يُضِلَّهُ وَمَنْ يَشَأِ يُجْعَلْهُ عَلَىٰ صِرَاطٍ
مُسْتَقِيمٍ ﴿٣٩﴾ قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ أَوْ أَتَتْكُمُ
السَّاعَةُ أَغَيْرَ اللَّهِ تَدْعُونَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٤٠﴾ بَلْ إِيَّاهُ
تَدْعُونَ فَيَكْشِفُ مَا تَدْعُونَ إِلَيْهِ إِنْ شَاءَ وَتَنْسَوْنَ مَا
تُشْرِكُونَ ﴿٤١﴾ وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِّن قَبْلِكَ فَأَخَذْنَاهُمْ
بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُونَ ﴿٤٢﴾ فَلَوْلَا إِذْ جَاءَهُمْ
بَأْسُنَا تَضَرَّعُوا وَلَكِنْ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا
كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٤٣﴾ فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ
أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّىٰ إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً فَإِذَا

هُمْ مُبْلِسُونَ ﴿٤٤﴾ فَقُطِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ
 لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٤٥﴾ قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَخَذَ اللَّهُ سَمْعَكُمْ
 وَأَبْصَارَكُمْ وَخَتَمَ عَلَى قُلُوبِكُمْ مِّنْ إِلَهِ غَيْرِ اللَّهِ يَأْتِيَكُمْ بِهِ أَنْظُرُ
 كَيْفَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ ثُمَّ هُمْ يَصْدِفُونَ ﴿٤٦﴾ قُلْ أَرَأَيْتَكُمْ إِنْ
 أَتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ بَغْتَةً أَوْ جَهْرَةً هَلْ يُهْلِكُ إِلَّا الْقَوْمَ
 الظَّالِمُونَ ﴿٤٧﴾ وَمَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ
 وَمُنذِرِينَ فَمَنْ آمَنَ وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ
 يَحْزَنُونَ ﴿٤٨﴾ وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا يَمَسُّهُمُ الْعَذَابُ بِمَا كَانُوا
 يَفْسُقُونَ ﴿٤٩﴾ قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ
 الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ إِنْ أَتَّبِعْ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ قُلْ هَلْ
 يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ ﴿٥٠﴾ وَأَنْذِرْ بِهِ الَّذِينَ
 يَخَافُونَ أَنْ يُحْشَرُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ لَيْسَ لَهُمْ مِّنْ دُونِهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ
 لَّعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ ﴿٥١﴾ وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ
 وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ مَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِّنْ شَيْءٍ وَمَا مِنْ

حِسَابِكَ عَلَيْهِمْ مِّنْ شَيْءٍ فَتَطْرِدَهُمْ فَتَكُونُ مِنَ
الظَّالِمِينَ ﴿٥٢﴾ وَكَذَلِكَ فَتَنَّا بَعْضَهُم بِبَعْضٍ لِّيَقُولُوا أَهَؤُلَاءِ
مِنَ اللَّهِ عَلَيْهِمْ مِّنْ بَيْنِنَا أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ
بِالشَّاكِرِينَ ﴿٥٣﴾ وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ
سَلَامٌ عَلَيْكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَىٰ نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ أَنَّهُ مَن عَمِلَ
مِنْكُمْ سُوءًا بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَصْلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ
رَّحِيمٌ ﴿٥٤﴾ وَكَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ لَّا يُدْرِكُونَ سَبِيلُ
الْمُجْرِمِينَ ﴿٥٥﴾.

ترجمه

"و هیچ جنبنده ای در زمین و هیچ پرنده ای که با دو بال خود پرواز می کند نیست، مگر آنکه گروه هایی مانند شما هستند. ما چیزی را در کتاب، فروگذار نکرده ایم. سپس به سوی پروردگارشان محشور می شوند.

آنانکه که آیات ما را تکذیب کردند، کرها و لال های در تاریکی ها هستند؛ هرکه را خد بخواهد، گمراه می کند، و هرکه را بخواهد، بر راه راست قرار می دهد.

بگو: اگر راستگو هستید مرا خبر دهید! اگر کیفر الهی یا رستاخیز فرا برسد، آیا جز خدا را فرا می خوانید؟

بلکه فقط او را فرا می خوانید. پس او آنچه را از او خواسته اید، اگر بخواهد برطرف می کند. و شما هم آنچه را که شریک او می دانستید، فراموش خواهید کرد.

همانا پیش از تو، به سوی گروه های فرستاده ایم و آنان را در شدائد و بدبختی ها گرفتار کرده ایم، باشد که تواضع و زاری کنند.

چه می شود که آنان به هنگامی فرود آمدن کیفر ما تواضع و زاری نکردند؟ زیرا دل های آن سخت گردیده و شیطان، آنچه را انجام می دهند، در نظرشان زینت داده بود.

پس هنگامی که آنچه را به آنان یادآوری شده بود فراموش کردند، دروازه های همه چیز را بر آنان گشودیم، تا آنکه به خاطر آنچه به آنان داده شده بود مسرور شدند، آنگاه آنان را به صورت ناگهانی گرفتیم، پس آنان درمانده و خاموش گردیدند.

پس اثری از گروهی که ستم کردند به جا نماند. و ستایش و سپاس از آن خداوندی است که پروردگار جهانیان است. بگو: مرا خبر دهید! اگر خداوند، شنوایی و بینایی شما را بگیرد و بر دلهای شما مُهر بزند، چه معبودی جز خدا آن را به شما عطا می کند؟ بنگر که چگونه آیات خود را تبیین می کنیم، آنگاه آنان روی می گردانند.

بگو: مرا خبر دهید! اگر کیفر الهی به صورت ناگهانی یا آشکار برای شما فرا برسد، آیا جز گروه ستمگران هلاک می شوند؟

و ما پیامبران را جز به عنوان مژده دهندگان و بیم دهندگان
نهی فرستیم. پس هرکس ایمان بیاورد و اصلاح کند، پس هیچ
ترس و اندوهی بر آنان نیست.

و کسانی که آیات ما را تکذیب کردند، کیفر الهی به خاطر
فسقشان، آنها را فرا خواهد گرفت.

بگو: من به شما نهی گویم که گنجینه های خداوند در نزد من
است. و من غیب را نهی دانم. و من به شما نهی گویم که
فرشته هستم. من جز آنچه بر من وحی می شود را پیروی
نهی کنم. بگو: آیا کور و بینا با هم برابرند؟ چرا شما
نهی اندیشید؟

کسانی را که از محشور شدن در نزد پروردگارشان بیمناکند،
با آن برحذر دارد در حالی که غیر از خدا، سرپرست و شفاعت
کننده ای برای آنان نخواهد بود، باشد که تقوا پیشه کنند.

و آنان را که پروردگارشان را در هر صبح و شام فرا می خوانند، از خود مران. آنان، خوشنودی خدا را می خواهند، چیزی از حساب آنان بر تو نیست، و چیزی از حساب تو بر آنان نخواهد بود. اگر آنان را طرد کنی، از ستمگران خواهی بود.

و اینچنین، برخی از آنان را با بعضی دیگر آزمودیم، تا بگویند: آیا آنان بودند که خداوند از میان ما، بر آنان نعمت های خود را سرازیر کرد؟ آیا خداوند، نسبت به سپاسگزان، داناتر نیست؟

و آنگاه که کسانی که به آیات ما ایمان دارند به سوی تو آیند، بگو: سلام بر شما، خداوند، رحمت را بر خود مقرر فرموده است و آن اینکه: هرکس از شما به خاطر نادانی، کار بدی انجام داده است و پس از آن توبه کرده و به اصلاح خود پرداخته است، پس او آمرزنده و مهربان است.

و ما اینچنین، آیات را تبیین می کنیم، تا طریق تبهکاران، آشکار شود".

توضیح

این دسته از آیات شریفه از سوره انعام، به تلاش های رسول گرامی اسلام در جهت هدایت مشرکان، با استفاده از روش پرسش و پاسخ، اشاره دارد.

آیه 38 از سوره انعام، به این نکته اشاره می کند که همه حیوانات روی زمین و همه پرندگان، همانند انسانها، دارای گروه های منسجم و هدفمند هستند:

وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَالُكُمْ.

یعنی: "و هیچ جنبنده ای در زمین و هیچ پرنده ای که با دو بال خود پرواز می کند نیست، مگر آنکه گروه هایی مانند شما هستند".

این آیه شریفه، مشابهت عالم حیوانات با عالم انسان ها را در برخی از جنبه های فردی و اجتماعی ، مورد تأکید قرار می دهد. کلمه " اُمَم " جمع " اُمّت " به معنای گروهی که به صورت منسجم، هدف معینی را دنبال می کنند، آمده است.

این امر، به معنای سازمان یافتگی جوامع حیوانات است که در حدّ شعور و غرائزی که در وجود آنان یافت می شود، تجلّی می کند. البتّه سطح سازمان یافتگی اجتماعی در همه حیوانات، یکسان نیست. به عنوان مثال، مطالعات پژوهشگران در زمینه حیات حشراتی مانند زنبور عسل، مورچه ها و موریانه ها و یا برخی حیوانات دیگر مانند دلفین ها نشان می دهد که آنها از سطح بالایی از نظم، انسجام، تقسیم کار، همیاری اجتماعی، و سایر الگوهای رفتاری برخوردار می باشند.

در ادامه آیه یادشده، چنین آمده است:

مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ ثُمَّ إِلَى رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ.

یعنی: ما چیزی را در کتاب، فروگذار نکرده ایم. سپس به سوی پروردگارشان محشور می شوند.

در اینجا اگر مقصود از آنها که محشور می شوند، حیوانات یادشده باشند، این پرسش مطرح می گردد که آیا از دیدگاه قرآن و روایات اسلامی، جنبنده ها، پرندگان و آبزیان هم در روز رستاخیز، محشور خواهند شد؟

در پاسخ به این سؤال می توان گفت: بر اساس ظاهر برخی از آیات و روایات، اصل "حشر وحوش" به معنای گرد آوردی شدن حیوانات در روز قیامت، تبیین شده است.

به عنوان مثال، در آیه پنجم از سوره تکویر، چنین آمده است:

وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ.

یعنی: "و آنگاه که حیوانات وحشی، گردآورده شوند".

در اینجا، با پرسش دیگر روبرو می شویم که حشر حیوانات، به چه معناست؟

آیا مقصود، گرد آمدن حیوانات روی زمین به هنگام زلزله های روز رستاخیز (یعنی آخرین روز از زندگی بشر و حیوانات بر روی زمین) است که حیوانات، بحسب طبیعت و غریزه خود، از وحشت آن حوادث، گرد هم می آیند و دور هم جمع می شوند؟

یا منظور، زنده شدن مجدد حیوانات، پس از مرگ آنهاست؟ در اینجا با پرسشی دیگر مواجه می شویم و آن اینکه اگر منظور از محشور شدن حیوانات، زنده شدن آنها پس از مرگ باشد، آیا چه هدفی برای این امر وجود دارد؟

آیا آنها فقط برای اجرای عدالت میان اصناف حیواناتی که در حق یکدیگر ستم کرده اند، محشور می شوند؟

یا آنکه همانند انسان ها، برای محاکمه در پیشگاه الهی و احراز ثواب یا عقاب اخروی، به صحنه محشر می آیند؟

آنچه مسلم است این است که محشر شدن حیوانات به منظور اجرای عدالت میان آنها، مبتنی بر دو امر است:

الف. شعور

ب. اختیار

مطالعات دانشمندان در عصر حاضر نشان می دهد که این دو ویژگی، کم و بیش، در حیوانات هم، مانند انسان ها وجود دارند.

اما از آنجا که مکلف بودن حیوانات به تکالیف شرعی، امری مُحَرَّر نیست، بنا بر این، نمی توانیم محاکمه و محاسبه حیوانات را در روز رستاخیز برای احراز ثواب و عقاب الهی، همانند محاکمه و محاسبه انسان ها، به عنوان امری قطعی بدانیم

آیه 39 از سوره انعام، تکذیب کنندگان آیات الهی را همانند افراد گنگ و کر که در میان امواج تاریکی ها قرار دارند، معرّفی می کند:

وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا صُمٌّ وَبُكْمٌ فِي الظُّلُمَاتِ.

یعنی: "آنانکه که آیات ما را تکذیب کردند، کرها و لال هایی در تاریکی ها هستند".

دلیل این امر هم این است که آیات و نشانه های خداوند، همانند چراغ نورافشانی است که مسیر حرکت انسان ها را روشن می سازد. بنا بر این، تکذیب و انکار آنها، موجب محرومیت از روشنایی و نور هدایت الهی، و چیره شدن ظلمات عالم طبیعت بر وجود انسان می گردد.

در ادامه آیه مذکور، گناه بزرگی مانند تکذیب آیات الهی که موجب مسدود شدن مسیر ادراک می شود، به عنوان عامل

شقاوت به حساب آمده؛ و پیروی از آیات الهی، به عنوان عامل هدایت و سعادت، معرفی گردیده است:

مَنْ يَشَأِ اللَّهُ يُضِلَّهُ وَمَنْ يَشَأْ يُجْعَلْهُ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ .

یعنی: "هرکه را خد بخواند، گمراه می کند، و هرکه را بخواند، بر راه راست قرار می دهد".

روشن است که اسباب گمراهی تکذیب کنندگان را خودشان فراهم ساخته اند. زیرا آنان با اراده و اختیار خود، راه تکذیب نشانه های خدا را برگزیده اند، و از اینر، مسیر ادراک حقایق را بر ذهن خود بسته اند، و موجبات شقاوت خود را فراهم ساخته اند. از اینرو، خداوند، فقط کیفر انحراف و لجابت آن گروه را متوجه آنان می سازد.

در مقابل، آنان که به تصدیق آیات الهی پرداخته اند، با علم و اختیار، راه سعادت را برگزیده اند، و از اینرو، پاداش هدایت خود بر صراط مستقیم را از خداوند متعال، دریافت می کنند.

آیه 40، گفتگوی پیامبر گرامی اسلام (ص) با مشرکان را به صورت طرح پرسش های حساب شده به منظور هدایت آنان به راه راست، آغاز می کند و چنین می فرماید:

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ أَوْ أَتَتْكُمُ السَّاعَةُ أَغَيْرَ اللَّهِ تَدْعُونَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ.

یعنی: "بگو: اگر راستگو هستید مرا خبر دهید! اگر کیفر الهی یا رستاخیز فرا برسد، آیا جز خدا را فرا می خوانید؟".

این پرسش، می تواند جرقه ای در ذهن مخاطب با انصاف و صادق ایجاد کند. زیرا در صحنه قیامت و مواجهه با کیفر الهی، راه فرار از پذیرش حقیقت باقی نمی ماند.

از اینرو، در آیه بعد (آیه 41)، چنین آمده است:

بَلْ إِيَّاهُ تَدْعُونَ فَيَكْشِفُ مَا تَدْعُونَ إِلَيْهِ إِنْ شَاءَ وَتَنْسَوْنَ مَا تُشْرِكُونَ.

یعنی: "بلکه فقط او را فرا می خوانید. پس او آنچه را از او خواسته اید، اگر بخواهد برطرف می کند. و شما هم آنچه را که شریک او می دانستید، فراموش خواهید کرد".

آیه 42، به سنّت الهی، مبنی بر ارسال انبیاء و مرسلین برای هدایت اقوام پیشین اشاره شده است. همچنین، بر این نکته تأکید گردیده که برخی از بلاها و شدایدی که برای آن اقوام پیش آمده، برای بیدار شدن آنان از خواب غفلت و هشیار شدن آنها از مستی غرور بوده است، تا به سوی منبع لایزال قدرت الهی حرکت کنند و از او، طلب آمرزش و رحمت نمایند:

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِّن قَبْلِكَ فَأَخَذْنَاهُم بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُونَ.

یعنی: "همانا پیش از تو، رسولانی را به سوی گروه هایی
فرستادیم و آنان را در شدائد و بدبختی ها گرفتار کردیم،
باشد که تواضع و زاری کنند".
در اینجا، اشاره به ابیاتی زیبا از اشعار "پروین اعتصامی"،
خالی از لطف نیست:

زان به تاریکی گذاری بنده را
تا ببیند آن رخ تابنده را
گر کسی را از تو دردی شد نصیب
هم سرانجامش تو گردیدی طبیب
هر که مسکین و پریشان تو بود
خود نعی دانست و مهمان تو بود
زان به درها بردی این درویش را
تا که بشناسد خدای خویش را

اندرین پستی، قضایم زان فکند
تا تو را جویم، تو را خوانم بلند

آیه 43، از عدم بازگشت برخی از مردم به درگاه خداوند در عین حال که با شداید و سختی ها مواجه شده اند، گله می کند و علت آن را قساوت قلب و سنگدلی آنان، و همچنین، حيله های شیطان معرفي می کند که رفتارهای زشت را در نزد گنهکاران، زینت می دهد:

فَلَوْلَا إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا تَضَرَّعُوا وَلَكِنْ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَزَيَّنَ لَهُمُ
الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ.

یعنی: "چه می شود که آنان به هنگامی فرود آمدن کیفر ما تواضع و زاری نکردند؟ زیرا دل های آن سخت گردیده و شیطان، آنچه را انجام می دهند، در نظرشان زینت داده بود".

آیه 44 و 45، مرحله ای حسّاس و خطرناک در زندگی تبهکاران و مشرکان را بیان می کنند، و آن اینکه گاهی خدای بزرگ، درهای نعمت های گسترده را بر روی مفسدان و مشرکان می گشاید تا آنان را بیازماید. اما هنگامی که به جای روی آوردن به سوی درگاهی الهی، سرمست قدرت و ثروت گردیدند و به تکذیب آیات الهی و ستم در حق مردم ادامه دادند، به صورت ناگهانی، از اریکه قدرت و ثروت و جاه و مقام، به زیر کشیده می شوند و به پرتگاه فلاکت، فرو می افتند.

سرنوشت سردمداران بسیاری که با استبداد و عناد، به انکار آیات الهی پرداختند و بر مردمان خود ستم کردند، و سرانجام، با فروپاشی اقتدار و حاکمیت خود مواجه گردیدند، شاهی بر این حقیقت است:

فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمُ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّى إِذَا
فَرَحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ. فَقُطِعَ دَابِرُ
الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

یعنی: "پس هنگامی که آنچه را به آنان یادآوری شده بود
فراموش کردند، دروازه های همه چیز را بر آنان گشودیم، تا
آنکه به خاطر آنچه با آنان داده شده بود مسرور شدند، آنان
را به صورت ناگهانی گرفتیم، پس آنان درمانده و خاموش
گردیدند. پس اثری از گروهی که ستم کردند به جا نماند. و
ستایش و سپاس از آن خداوندی است که پروردگار جهانیان
است."

این آیات شریفه، اشاره به یک قانون کلی در فلسفه تاریخ
اجتماعی است که بر مبنای آن، لجاجت و عناد سردمداران
یک حکومت و یا نخبگان یک تمدن، و تداوم ظلم و ستم آنان،

موجب فروپاشی قطعی حکومت ها و تمدن های یادشده می گردد.

آیه 46 و 47، به مشرکان هشدار می دهد که تحت تأثیر غفلت و غرور قرار نگیرند و نسبت به نعمت های عالم طبیعت، و یا حیات چند صباح دنیا مغرر نشوند، زیرا خداوند می تواند نعمت های دنیوی مانند شنوایی و بینایی و فهم و شعور انسان را از او سلب کند، بدون اینکه بشر بتواند آن نعمت ها را بازگرداند. همچنین، خداوند می تواند در عنفوان زندگی دنیوی آنان، عذاب خود را به صورت ناگهانی بر آنها فرود آورد، بدون اینکه بتوانند آن کیفر الهی را از خودشان دفع کنند:

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَخَذَ اللَّهُ سَمْعَكُمْ وَأَبْصَارَكُمْ وَخَتَمَ عَلَى قُلُوبِكُمْ
مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بِهِ انْظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ ثُمَّ هُمْ

يَصْدِفُونَ . قُلْ أَرَأَيْتَكُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ بَغْتَةً أَوْ جَهْرَةً هَلْ يُهْلِكُ إِلَّا الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ .

یعنی: "بگو: مرا خبر دهید! اگر خداوند، شنوایی و بینایی شما را بگیرد و بر دلهای شما مهر بزند، چه معبودی جز خدا آن را به شما عطا می کند؟ بنگر که چگونه آیات خود را تبیین می کنیم، آنگاه آنان روی می گردانند. بگو: مرا خبر دهید! اگر کیفر الهی به صورت ناگهانی یا آشکار برای شما فرار برسد، آیا جز گروه ستمگران هلاک می شوند؟".

کلمه "أَرَأَيْتُمْ" در آیات شریفه، به معنای "مرا خبر دهید" آمده است.

منظور از "تصریف آیات"، تبیین آیات می باشد.

واژه "يَصْدِفُونَ" نیز، به معنای "إِعْرَاضُ" می کنند" آمده است.

آیه 48 و 49، پیامبران را موظّف به دو دستورالعمل می دانند:

1. تبشیر. به معنای بشارت دادن به رفتارها و گفتارهای

شایسته، که موجب سعادت ابدی و خوشنودی خداوند

می گردد.

2. انذار. به معنای بیم دادن بسبب به امور ناشایست، که

باعث شقاوت و بدبختی در دنیا و آخرت می شود.

بنا بر این، وظیفه انبیاء الهی، هدایت و نصیحت است، نه

اجبار و اکراه مردم.

مخاطبان فرامین الهی هم بر دو دسته هستند:

1. آنانکه به تصدیق سخنان پیامبران برخیزند و اهل ایمان

و عمل صالح باشند، از هرگونه ترس و اندوهی در امان

خواهند بود.

2. اما آنانکه به تکذیب آیات الهی پردازند و اهل فسق و

فجور باشند، با کیفری سخت، مواجه می گردند:

وَمَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ فَمَنْ آمَنَ وَأَصْلَحَ
فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ. وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا يَمَسُّهُمْ
الْعَذَابُ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ.

یعنی: "و ما پیامبران را جز به عنوان مژده دهندگان و بیم
دهندگان، نمی فرستیم. پس هرکس ایمان بیاورد و اصلاح کند،
پس هیچ ترس و اندوهی بر آنان نیست. و کسانی که آیات ما را
تکذیب کردند، کیفر الهی به خاطر فسقشان، آنها را فرا
خواهد گرفت."

آیه 50، بر این حقیقت دلالت دارد که مالکیت گنجینه های
ثروت عالم و خزائن علم غیب، اصالتاً از آن خداوند است و
حتی پیامبر گرامی اسلام هم، بدون اذن خداوند، به آنها
دسترسی ندارد:

قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ.

یعنی: "بگو: من به شما نمی گویم که گنجینه های خداوند در نزد من است. و من غیب را نمی دانم".

در پرتو آیات دیگر قرآن معلوم می گردد که خزائن الهی، مخصوص پروردگار جهانیان است و اوست که آن را به اندازه، نازل می فرماید. (چنانکه در آیه 21 از سوره حجر می فرماید: **وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ**).

همچنین، علم غیب به صورت بالاصالة از آن خداوند است، (چنانکه در آیه 65 از سوره نمل، چنین می فرماید: **قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ**). اما هرگاه که اراده خداوند تعلق بگیرد، بخشی از معارف غیبی را به پیامبران یا اولیاء الهی، عطا می فرماید. (چنانکه در آیه 49 از سوره هود می فرماید: **تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ**).

در ادامه آیه 50 از سوره انعام، چنین آمده است:

وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ إِن أَتَّبِعْ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ.

یعنی: "و من به شما نمی گویم که فرشته هستم. من جز آنچه بر من وحی می شود را پیروی نمی کنم. بگو: آیا کور و بینا با هم برابرند؟ چرا شما نمی اندیشید؟".

این آیه شریفه، همانند آیه 110 از سوره کهف، بر این نکته دلالت می کند که پیامبری که برای هدایت بشر می آید، باید از جنس انسان باشد، نه فرشته. زیرا او باید با ویژگی های آدمیان آشنا باشد و بتواند در میان آنان زندگی کند و عموم مردم، به او دسترسی داشته باشند.

آیه مذکور در سوره کهف، بدین شرح است:

قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهُ وَاحِدٌ.

یعنی: "بگو: من، فقط بشری مانند شما هستم که بر من وحی می شود، که معبود شما، فقط معبود یگانه است".

آیه 51، به نکته دقیقی اشاره می کند و آن اینکه نصیحت واعظان و هشدار پیامبران، تنها در آن دسته از مردم اثرگذار است که دارای رقت قلب و احساس نیاز به مواعظ الهی باشند و احتمال وقوع قیامت و عالم آخرت را مردود شمارند:

وَأَنْذِرْ بِهِ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْ يُحْشَرُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ لَيْسَ لَهُمْ مِّنْ دُونِهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ لَّهُمْ يَتَّقُونَ.

یعنی: "کسانی را که از محشور شدن در نزد پروردگارشان بیمناکند، با آن برحذر دارد در حالی که غیر از خدا، سرپرست و شفاعت کننده ای برای آنان نخواهد بود، باشد که تقوا پیشه کنند".

بنا بر این، انسان های سنگدل و لجوج و متکبر، به آسانی تحت تأثیر نصیحت ناصحان و یا فرامین الهی، قرار نمی گیرند، بلکه در برابر آنها، مقاومت می کنند و عناد می ورزند.

ضمیر "ه" در کلمه "بِه" در این آیه شریفه، به "مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ" در آیه قبل باز می‌گردد. بنا بر این، عبارت "وَأَنْذِرْ بِهِ" بدین معناست: "و بیم ده به وسیله وحی الهی که همان قرآن مجید است".

منظور از عبارت "لَيْسَ لَهُمْ مِّنْ دُونِهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ" (یعنی: در حالی که غیر از خدا، سرپرست و شفاعت کننده ای برای آنان نخواهد بود)، نفی ولایت و شفاعت بالأصالة از غیر خداوند است، نه آنچه که به اذن خدا تحقق می‌یابد. بنا بر این، وجود شفیعان دیگری نیز که مورد رضایت خدا باشند و به فرمان و اذن خدا شفاعت کنند، منافاتی با این آیه شریفه ندارد. زیرا آنان، حق شفاعت به صورت مستقل را ندارند.

از اینرو، در آیه 28 از سوره انبیاء، چنین می‌خوانیم:

وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَىٰ.

یعنی: "جز برای آنکه خدا راضی باشد، شفاعت نمی‌کنند".

بنا بر این، شفاعت بالأصالة و به صورت مستقل، فقط از آن خداوند است، و شفاعت دیگران، باید به اذن او و در راستای رضایت او، صورت بگیرد.

آیه 52، به رسول خدا (ص) فرمان می دهد تا کسانی را که در هر بامداد و شامگاه، خداوند را فرا می خوانند، از خود طرد نکند. برخی از مشرکان اقتدارگرا و ثروتمند از روی استکبار و خودپسندی، از پیامبر گرامی اسلام (ص) می خواستند تا افراد تهیدست و ضعیف را که ایمان آورده بودند، از خود دور کند تا آنها ایمان بیاورند. خدای بزرگ در آیه یادشده، از رسول خود می خواهد تا به خواسته آن مستکبران، گردن ننهد و به خاطر پیوستن آن افراد متکبر، افراد متدین فقیر و آسیب پذیری که از روی صداقت به سوی اسلام روی آورده اند را از خود نراند، زیرا طرد کردن آن دسته از مؤمنان، ستمی آشکار است:

وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ
وَجْهَهُ مَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَمَا مِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِمْ
مِنْ شَيْءٍ فَتَطْرُدَهُمْ فَتَكُونَ مِنَ الظَّالِمِينَ.

یعنی: "و آنان را که پروردگارشان را در هر صبح و شام فرا
می خوانند، از خود مران. آنان، خوشنودی خدا را می خواهند،
چیزی از حساب آنان بر تو نیست، و چیزی از حساب تو بر
آنان نخواهد بود. آنان را طرد کنی، از ستمگران خواهی بود".

روایتی که جلال الدین سیوطی در کتاب تفسیر "الدر المنثور"
و برخی از مفسران و راویان دیگر از عبدالله ابن مسعود نقل
کرده اند، موضوع یادشده را تبیین می کند:

مَرَّ الْمَلَأُ مِنْ قَرِيشٍ عَلَى النَّبِيِّ (ص) وَعِنْدَهُ صَهِيبٌ وَعِمَارُ وَبِلَالٌ
وَخَبَابٌ وَنَحْوُهُمْ مِنْ ضَعْفَاءِ الْمُسْلِمِينَ فَقَالُوا: يَا مُحَمَّدُ
أَرْضَيْتَ بِهِؤُلَاءِ مِنْ قَوْمِكَ؟ أَهَؤُلَاءِ مِنَ اللَّهِ عَلَيْهِمْ مِنْ بَيْنِنَا؟

أَنحَن نَكُون تَبَعًا لِهَؤُلَاءِ: اطردهم عنك فلعلك إِن طردتهم أَن نتبعك، فَأَنزِل فِيهِم الْقُرْآن.

یعنی: "گروهی از طایفه قریش بر پیامبر (ص) گذشتند، در حالی که برخی از افراد ضعیف جامعه مسلمانان مانند صُهِیب، وعَمَّار وبلال وخبَّاب، در نزد آن حضرت بودند. آن گروه از اشراف قریش گفتند: {ای محمّد! آیا به این افراد از قوم خود خوشنودی؟ آیا اینها کسانی هستند که خدا بر آنان نعمت داده است؟ آیا ما هم دنباله رو اینها باشیم؟ آنها را از خود بران، پس شاید اگر آنها را طرد کنی، از تو پیروی کنیم}.

پس، آیات یادشده قرآن، در باره آنان نازل گردید."

آیه 53، سخن آن گروه از متکبران مشرک را بازتاب می دهد که به مؤمنان فقیر و ضعیف، به دیده تحقیر می نگریستند و به تمسخر می گفتند: آیا این دسته از تهیدستان، کسانی هستند

که خدا از میان ما، به آنها نعمت داده است؟ قرآن مجید، این امر را نمونه ای از آزمایش الهی قلمداد می کند و گروه تهیدستانی که ایمان آورده اند را ، به عنوان سپاسگزاران، می ستاید:

وَكَذَلِكَ فَتَنَّا بَعْضَهُم بِبَعْضٍ لِّيَقُولُوا أَهَؤُلَاءِ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْهِمْ
مِّنْ بَيْنِنَا أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِالشَّاكِرِينَ.

یعنی: "و اینچنین، برخی از آنان را با بعضی دیگر آزمودیم، تا بگویند: آیا آنان بودند که خداوند از میان ما، نعمت های خود را بر آنان سرازیر کرد؟ آیا خداوند، نسبت به سپاسگزان، داناتر نیست؟".

آیه 54، یکی از شرایط توبه و استحقاق رحمت الهی برای گنهکاران را، عدم آگاهی قبلی آنها معرفی می کند. در عین حال،

رحمت و بخشش الهی را امری می داند که خداوند، بر خودش
مقرر فرموده است:

وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ كَتَبَ
رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءًا بِجَهَالَةٍ ثُمَّ
تَابَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَصْلَحَ فَإِنَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ.

یعنی: "و آنگاه که کسانی که به آیات ما ایمان دارند به سوی تو
آیند، بگو: سلام بر شما، خداوند، رحمت را بر خود مقرر
فرموده است و آن اینکه: هرکس از شما به خاطر نادانی، کار
بدی انجام داده است و بعد از آن توبه کرده و به اصلاح خود
پرداخته است، پس او آمرزنده و مهربان است."
بنا بر این آیه شریفه، شرط دیگر پذیرش توبه، جبران گذشته
و اصلاح نفس است.

آیه 55، هدف از نزول آیات مذکور و شرح احوال ستمگران را،
نشان دادن راه و روش هایی معرفی می کند که مجرمان و

تبهکاران پیموده اند، تا اهل ایمان از آن بیراهه ها پرهیزند، و
 روش های غلط را دنبال نکنند:

وَكَذَلِكَ نَفْصِلُ الْآيَاتِ وَلِتَسْتَبِينَ سَبِيلُ الْمُجْرِمِينَ.

یعنی: "و ما اینچنین، آیات را تبیین می کنیم، تا طریق تبهکاران،
 آشکار شود".

بحث علمی

الگوهای رفتاری حیوانات از دیدگاه علوم

چنانکه در توضیح آیه 38 از سوره انعام بیان کردیم، آیه
 مذکور به این نکته اشاره می کند که همه جنبنده های روی
 زمین و همه پرندگان، همانند انسانها، دارای گروه های منسجم
 و هدفمندی هستند که حیات اجتماعی آنها را متجلی می سازد،
 و این امر، به معنای سازمان یافتگی گروه های حیوانات است

که در حدّ شعور و غرائزی که در آنها وجود دارد، به ظهور می‌رسد.

در اینجا، به منظور توضیح بیشتر از دیدگاه علوم روز، حقیقت مذکور را از نقطه نظر دانش‌هایی مانند "رفتارشناسی جانوران" (Ethology) و "زیست‌جامعه‌شناسی" (Sociobiology)، تبیین می‌کنیم.

در پرتو یافته‌های دانش‌های مذکور، روشن می‌گردد که حیوانات، همانند انسان‌ها، دارای نظم اجتماعی در زمینه‌های همکاری، تقسیم نقش، مراقبت از نوزادان، حمایت از قلمرو، دفاع مشترک، انتقال اطلاعات و معلومات، یادگیری از یکدیگر، و مراعات سلسله مراتب اجتماعی هستند.

دیدگاه رفتارشناسی جانوران

رفتارشناسی جانوران (Ethology)، دانشی است که به عنوان یکی از شاخه های جانورشناسی، با ترکیب علوم آزمایشگاهی و میدانی، به بررسی علمی رفتار جانوران در ارتباط با محیط طبیعی و سازوکارهای زیستی، در عرصه هایی مانند انگیزش، یادگیری و شرطی شدن؛ و همچنین، نقش غریزه و محیط در شکل دهی به رفتار آنها می پردازد.

یکی از دانشمندان این رشته به نام "نیکولاس تینبرگن" (Nikolaas Tinbergen)، در تشریح علّت ها، رشد، کارکرد و تکامل رفتار جانوران، نقش مؤثّری را ایفا نموده است.

وی در آثار خود مانند کتاب *مطالعه غریزه* (The Study of Instinct) و مقاله علمی "درباره اهداف و روش های رفتارشناسی جانوری" (On Aims and Methods of Ethology)، به توضیح یافته های علمی ارزشمند خویش در این زمینه، پرداخته است.

یافته های این دانش نشان می دهد که بسیاری از حیوانات، از سطح بالایی از روابط اجتماعی در عرصه هایی مانند مراعات سلسله مراتب، مراقبت از یکدیگر، یادگیری اجتماعی، و یا رقابت با یکدیگر، برخوردارند. رفتارهای اجتماعی آموخته شده در عالم حیوانات، غیر از رفتارهایی است که ناشی از غریزه و امور ژنتیکی است.

دیدگاه زیست جامعه شناسی

زیست جامعه شناسی یا "زیست شناسی اجتماعی" (Sociobiology) به عنوان شاخه ای از "زیست شناسی" (Biology)، دانشی است که به تبیین رفتارهای اجتماعی حیوانات به نحو عام (که شامل انسان ها نیز می گردد)، بر اساس مبانی "فرگشت" و تکامل انواع می پردازد.

بر اساس یافته های این دانش، همانطور که "انتخاب طبیعی" (Natural selection) موجب تکامل روش های سودمند در تعامل با محیط برای افراد حیوانات بوده است، همانگونه، باعث تکامل ژنتیکی در تعامل مفید در رفتارهای اجتماعی آنها با اعضای گروه خود و اصناف دیگر حیوانات نیز، بوده است.

در این دانش، به این پرسش پاسخ داده می شود که چرا و چگونه رفتارهای اجتماعی حیوانات در جریان "فرگشت"، به وجود آمده و تحت تأثیر "انتخاب طبیعی" قرار گرفته اند؟

یکی از دانشمندان معروف در زمینه زیست‌شناسی اجتماعی و حشره‌شناسی به نام ادوارد ویلسون (Edward Wilson) در آثار خود مانند کتاب "زیست‌شناسی اجتماعی: سنتز جدید" (Sociobiology: The New Synthesis) و کتاب "جوامع حشرات" (The Insect Societies) و همچنین کتاب "فتح اجتماعی زمین"

(The Social Conquest of Earth)؛ به تشریح نقطه نظرات خود پرداخته است.

وی، رفتارهای اجتماعی حیوانات مانند همیاری گروهی، مراقبت از نوزادان، تقسیم کار، دفاع جمعی و امثال آنها را با تمسک به اصول و مبانی تکامل، انتخاب طبیعی، و ژنتیک جمعیت، مورد بررسی قرار داده است.

همچنین، یکی از نظریه پردازان در عرصه "نسل شناسی" (Geneticist) و "زیست شناسی تکاملی" (*Evolutionary biology*) به نام جان مینارد اسمیت (John Maynard Smith)، در آثار خود مانند *تکامل و نظریه بازی‌ها* (*Evolution and the Theory of Games*)، به تشریح تعامل و همکاری، همیاری اجتماعی، رقابت با یکدیگر، و تکامل رفتار اجتماعی جانداران پرداخته است.

از مجموع یافته های دانش های یادشده و دانش های مشابه مانند "بوم‌شناسی رفتاری" (Behavioral Ecology) معلوم می‌گردد که جامعه حیوانی، دارای شبکه ای پویا از روابط اجتماعی است و بسیاری از جانوران، از الگوهای سازمان یافته اجتماعی، ارتباطات و انتقال معلومات، رقابت با یکدیگر، حفاظت از قلمرو، تقسیم نقش، و دفاع گروهی؛ برخوردار هستند.

این امور، گروه های حیوانات را به صورت "امت ها" در آورده است که رسیدن به هدفی معین، موجب شکل گیری حرکت جمعی آنها گردیده است.

سوره انعام – آیه ۵۶ تا ۷۳

قُلْ إِنِّي نُهِيتُ أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ قُلْ لَا أَتَّبِعُ
 أَهْوَاءَكُمْ قَدْ ضَلَلْتُ إِذَا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُهْتَدِينَ ﴿٥٦﴾ قُلْ إِنِّي
 عَلَى بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّي وَكَذَّبْتُمْ بِهِ مَا عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ إِنَّ
 الْحُكْمَ لِلَّهِ يَقْصُ الْحَقَّ وَهُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ ﴿٥٧﴾ قُلْ لَّوْ
 أَنَّ عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ لَقُضِيَ الْأَمْرُ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَاللَّهُ
 أَعْلَمُ بِالظَّالِمِينَ ﴿٥٨﴾ وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا
 هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا
 وَلَا حَبَّةٌ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ
 مُّبِينٍ ﴿٥٩﴾ وَهُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُم بِاللَّيْلِ وَيَعْلَمُ مَا جَرَحْتُم
 بِالنَّهَارِ ثُمَّ يَبْعَثُكُمْ فِيهِ لِيُقْضَىٰ أَجَلٌ مُّسَمًّى ثُمَّ إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ
 ثُمَّ يُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٦٠﴾ وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ

عِبَادِهِ وَيُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً حَتَّى إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمْ الْمَوْتُ
 تَوَفَّيْتُهُ رُسُلَنَا وَهُمْ لَا يُفَرِّطُونَ ﴿٦١﴾ ثُمَّ رُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمْ
 الْحَقِّ أَلَا لَهُ الْحُكْمُ وَهُوَ أَسْرَعُ الْحَاسِبِينَ ﴿٦٢﴾ قُلْ مَنْ
 يُنَجِّيكُمْ مِّنْ ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ تَدْعُونَهُ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً لَّئِنْ
 أَنْجَانَا مِنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ ﴿٦٣﴾ قُلِ اللَّهُ يُنَجِّيكُمْ
 مِّنْهَا وَمِنْ كُلِّ كَرْبٍ ثُمَّ أَنْتُمْ تُشْرِكُونَ ﴿٦٤﴾ قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَى
 أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِّنْ فَوْقِكُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ أَوْ
 يَلْبِسَكُمْ شِيْعًا وَيُذِيقَ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ انظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ
 الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ ﴿٦٥﴾ وَكَذَّبَ بِهِ قَوْمُكَ وَهُوَ الْحَقُّ قُلْ
 لَسْتُ عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ ﴿٦٦﴾ لِكُلِّ نَبِيٍّ مُّسْتَقَرٌّ وَسَوْفَ
 تَعْلَمُونَ ﴿٦٧﴾ وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ
 عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ وَإِمَّا يُنسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ
 فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرِى مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿٦٨﴾ وَمَا عَلَى
 الَّذِينَ يَتَّقُونَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَلَكِنْ ذِكْرِى لَعَلَّهُمْ

يَتَّقُونَ ﴿٦٩﴾ وَذَرِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَعِبًا وَلَهْوًا وَغَرَّتْهُمْ
الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَذَكَّرْ بِهِ أَنْ تُبْسَلَ نَفْسٌ بِمَا كَسَبَتْ لَيْسَ لَهَا مِنْ
دُونِ اللَّهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ وَإِنْ تَعْدِلْ كُلُّ عَدْلٍ لَا يُؤْخَذُ
مِنْهَا أُولَئِكَ الَّذِينَ أُبْسِلُوا بِمَا كَسَبُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِّنْ حَمِيمٍ
وَعَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ ﴿٧٠﴾ قُلْ أَدْعُو مِنْ دُونِ اللَّهِ
مَا لَا يَنْفَعُنَا وَلَا يَضُرُّنَا وَنُرَدُّ عَلَىٰ أَعْقَابِنَا بَعْدَ إِذْ هَدَانَا اللَّهُ
كَالَّذِي اسْتَهْوَتْهُ الشَّيَاطِينُ فِي الْأَرْضِ حَيْرَانٌ لَهُ أَصْحَابٌ
يَدْعُونَهُ إِلَى الْهُدَىٰ ائْتِنَا قُلْ إِنَّ هُدَى اللَّهِ هُوَ الْهُدَىٰ وَأَمِرْنَا
لِنُسَلِّمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٧١﴾ وَأَنْ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتَوْهُ وَهُوَ
الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ﴿٧٢﴾ وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ
بِالْحَقِّ وَيَوْمَ يَقُولُ كُنْ فَيَكُونُ قَوْلُهُ الْحَقُّ وَلَهُ الْمُلْكُ يَوْمَ
يُنْفَخُ فِي الصُّورِ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ وَهُوَ الْحَكِيمُ
الْخَبِيرُ ﴿٧٣﴾.

ترجمه

"بگو: من از پرستش کسانی غیر از خدا که شما فرا می خوانید، نهی شده ام. بگو: من از هواهای نفسانی شما پیروی نمی کنم. زیرا در این صورت، گمراه می شوم و از هدایت شدگان نخواهم بود.

بگو: من دلیل روشنی از جانب پروردگارم دارم، در حالی که شما آن را تکذیب کرده اید. آنچه شما نسبت به آن عجله دارید، در نزد من نیست. فرمان دادن، جز از آن خدا نیست، و او حق را بیان می کند، و او بهترین جداکنندگان حق و باطل است.

بگو: اگر آنچه شما نسبت به آن تعجیل دارید در نزد من بود، کار میان من و شما به اتمام می رسید. و خداوند، به ستمگران، آگاه تر است.

کلیدهای غیب، در نزد اوست، هیچکس بجز او، آنها را
 نمی داند، و او آنچه را در خشکی و دریاست می داند، و هیچ
 برگی نمی افتد مگر اینکه آن را می داند، و هیچ دانه ای در
 تاریکی های زمین و هیچ تر و خشکی نیست، مگر اینکه در
 کتاب آشکار، وجود دارد.

و اوست که جان شما را در شب می گیرد، و آنچه را در روز
 انجام داده اید می داند، سپس شما را در روز، بر می انگیزد، تا
 فرجام معین به سر آید، سپس بازگشت شما به سوی اوست،
 آنگاه آنچه را انجام داده اید به شما خبر می دهد.

و او بر بندگانش غالب است، و نگهبانانی را برای شما
 می فرستد، تا زمانی که مرگ یکی از شما فرا رسد، فرستادگان
 ما جان او را بگیرند، و آنان کوتاهی نمی کنند.

سپس به سوی خداوند که مولای حقیقی آنهاست، بازگردانده می شوند. آگاه باشید که فرمان، از آن اوست، و او سریعترین حسابگران است.

بگو: چه کسی شما را از تاریکی های خشکی و دریا نجات می دهد؟ شما او را با زاری و به صورت پنهانی فرا می خوانید که اگر ما را از این حالت نجات بخشد، حتماً از سپاسگزاران خواهیم بود.

بگو: خداوند، شما را از این حالت و از هر غم دیگری نجات خواهد داد، اما شما به او شرک می ورزید!

بگو: او بر اینکه عذابی را از بالای شما و یا از زیر پاهای شما بر شما برانگیزد، تواناست؛ یا اینکه شما را فرقه فرقه کند و شدت برخی از شما را به بعضی دیگر از شما بچشاند. بنگر چگونه آیات خود را بیان می کنیم، باشد که بفهمند.

و قوم تو، آن را تکذیب کردند، در حالی که حق است. بگو: من
بر شما وکیل نیستم.

برای هر خبری قرارگاهی وجود دارد، و به زودی خواهید
دانست.

و هرگاه، گروهی را دیدی که در باره آیات ما یاوه گویی می کنند،
از آنان روگردان شو، تا در سخنی دیگر وارد شوند. و اگر هم
شیطان باعث شد فراموش کنی، هنگامی که یادآور شدی، پس
با آن گروه ستمگران منشین.

و چیزی از حساب آن گروه، بر کسانی که تقوای الهی پیشه
می کنند نیست، ولی یادآوری است، باشد که پرهیزکار شوند.

و کسانی را که دین خود را به عنوان بازیچه و سرگرمی قرار
داده اند و زندگی دنیا آنها را مغرور ساخته است، به حال خود
بگذار، و بدین وسیله به آنان یادآوری کن که هیچکس نسبت
به آنچه بدست آورده است محروم نشود، در حالی که بجز

خدا، سرپرست و شفاعت کننده ای برای او نخواهد بود و اگر بخواهی هر جایگزین و فدیة ای پردازی، پذیرفته نمی شود. آنان کسانی هستند که با آنچه که انجام داده اند محروم گردیده اند، برای آنان نوشیدنی است از "حمیم" و عذاب است دردناک، به خاطر آنکه کفر ورزیدند.

بگو: آیا غیر از خدا، چیزی را فرا بخوانیم که به ما سودی و زیانی نمی رساند، و پس از آنکه خداوند هدایتمان فرموده به گذشته خویش باز گردانده شویم؟ مانند کسی که شیاطین، او را به سوی آنچه موجب سقوط است فراخوانده، و بر روی زمین، حیران است، و یارانی دارد که وی را به سوی هدایت فرا می خوانند که به سوی ما بیا! . بگو: همانا! هدایت الهی، هدایت حقیقی است، و به ما فرمان داده شده است که تسلیم پروردگار جهانیان باشیم.

و اینکه نماز را به پا دارید و تقوای او را پیشه کنید. و اوست آنکه به سوی وی، محشور خواهید شد.

و اوست آنکه آسمان ها و زمین را به حق آفرید. و روزی که بگوید: باش، خواهد بود. سخن او حق است و فرمانروایی در روزی که در "صور" دمیده می شود، از آن اوست. دانای به نادیده ها و دیده شدنی هاست. و او، حکیم و آگاه است."

توضیح

این دسته از آیات شریفه، بیانگر احتجاج رسول خدا (ص) با گروه مشرکان و اتمام حجّت با آنان است.

آیه 56، به پیامبر گرامی اسلام (ص) فرمان می دهد تا با قاطعیّت، به مشرکان اعلام کند هرگز تحت تأثیر آنان قرار

نخواهد گرفت، و هرگز غیر خدا را نخواهد پرستید، و هرگز از هواهای نفسانی آنان پیروی نخواهد کرد.

این موضعگیری استوار رسول خدا (ص)، در موارد متعددی در برابر تهدیدها و تطمیع های سران کفار "قریش"، اتخاذ گردیده است.

چنانکه در برخی از تفاسیر مانند "تفسیر علی ابن ابراهیم" و "تفسیر مجمع البیان" و غیر آنها آمده است، سران طایفه "قریش" از طریق حضرت "ابوطالب"، پیامی را در جهت تطمیع پیامبر گرامی اسلام (ص) فرستادند. اما رسول خدا (ص) در پاسخ آنان فرمود:

لَوْ وَضَعُوا الشَّمْسَ فِي يَمِينِي وَالْقَمَرَ فِي يَسَارِي مَا أَرَدْتُهٗ.

یعنی: اگر خورشید را در دست راست، و ماه را در دست چپ من قرار دهند، آن را نمی پذیرم.

آیه 57 ، دلیل قاطعیّت آن حضرت در پیروی از فرمان خداوند و ترویج دین اسلام را بیان می کنند که عبارت است از همان ایمان استوار ایشان نسبت به راه روشنی که پروردگار، تبیین فرموده است:

قُلْ إِنِّي عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّي وَكَذَّبْتُم بِهِ .

یعنی: "بگو: من دلیل روشنی از جانب پروردگارم دارم، در حالی که شما آن را تکذیب کرده اید".

در ادامه آیه مذکور و همچنین در آیه 58، به یکی از خواسته های نابخردانه برخی از مشرکان اشاره شده است و آن اینکه در مناسبت های متعددی می گفتند: از خدا بخواه تا نشانه های ویژه را بفرستد و اگر تو برحق هستی، از او بخواه تا هرچه زودتر بلایی آسمانی را بر ما نازل کند و همه ما را هلاک سازد!

آن حضرت در پاسخ آن قوم سبک سر، اختیار تعیین زمان فرستادن نشانه های خاص و نزول بلا را از آن خداوند می داند و چنین می فرماید:

مَا عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ يَقْصُ
الْحَقَّ وَهُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ . قُلْ لَّوْ أَنَّ عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ
لَقُضِيَ الْأَمْرُ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِالظَّالِمِينَ.

یعنی: "آنچه شما نسبت به آن عجله دارید، در نزد من نیست. فرمان دادن، جز از آن خدا نیست، و او حق را بیان می کند، و او بهترین جداکنندگان حق و باطل است. بگو: اگر آنچه شما نسبت به آن تعجیل دارید در نزد من بود، کار میان من و شما به اتمام می رسید. و خداوند، به ستمگران، آگاه تر است".

این سخن زیبا و صبورانه، نشانه عمق رحمت خداوند است که علیرغم گستاخی مشرکان و درخواست تمسخرآمیز آنان،

خویشتن داری می کند، و نزول بلا را به تأخیر می اندازد و یا منتفی می سازد.

آیه 59، به دو نکته ارزشمند، اشاره دارد:

نکته اول اینکه "علم غیب" به صورت بالأصله، فقط در نزد خداوند است، و اوست که بر همه کلیدهای عالم غیب، سلطه و احاطه کامل دارد.

نکته دوم اینکه اصول حقایق جهان هستی، در "کتاب مبین" (یعنی کتاب آشکار و معلوم)، وجود دارد.

پرسشی که در اینجا مطرح می شود این است که مقصود از "کتاب مبین" چیست؟

از مجموع آیات شریفه قرآن در این زمینه روشن می گردد که منظور از کتاب مبین، دیوان الهی است که حاوی برنامه مدوّن همه عالم وجود است و اعیان حقایق اشیاء و اصول همه موجودات، در آن، ثبت و ضبط گردیده است. آن دیوان عظیم

الهی، فراتر از نواقص مادّه و مادیّات است و علیرغم اینکه اعیان ثبت شده در آن، به مرحله وقوع می‌رسند و یا پس از آن، سرانجام فانی می‌شوند، اما آن دیوان، همواره ثبات خود را حفظ می‌کند.

آیات دیگر قرآن مانند آیه چهارم از سوره "ق" نیز، بر این امر دلالت دارد:

قَدْ عَلِمْنَا مَا تَنْقُصُ الْأَرْضُ مِنْهُمْ وَعِنْدَنَا كِتَابٌ حَفِیْظٌ.

یعنی: "همانا ما می‌دانیم که زمین چه چیزی را از آنها کم می‌کند، و نزد ما کتابی محفوظ است".

همچنین، آیه 39 از سوره "رعد"، بر این نکته تأکید دارد:

يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ.

یعنی: "خداوند، آنچه را بخواهد محو می‌کند، و آنچه را بخواهد اثبات می‌کند، و ام‌الکتاب در نزد اوست".

آیه 60، به یک واقعیت عمیق و یک نکته پر رمز و راز، اشاره دارد:

وَهُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُم بِاللَّيْلِ وَيَعْلَمُ مَا جَرَحْتُم بِالنَّهَارِ ثُمَّ يَبْعَثُكُمْ فِيهِ لِيُقْضَىٰ أَجَلٌ مُّسَمًّى ثُمَّ إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ ثُمَّ يُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ.

یعنی: "و اوست که جان شما را در شب می گیرد، و آنچه را در روز انجام داده اید می داند، سپس شما را در روز، برمی انگیزد، تا فرجام معین به سر آید، سپس بازگشت شما به سوی اوست، آنگاه آنچه را انجام داده اید، به شما خبر می دهد."

کلمه "يَتَوَفَّاكُم" از واژه "تَوَفَّى" گرفته شده است. این واژه، به معنای "گرفتن چیزی به صورت کامل" آمده است. اما مقصود از آن در اینجا این است که خداوند در هنگام شب، روح شما را می گیرد، اما در روز و پیش از بیدار شدن، آن را باز

می گرداند و شما را بر می انگیزد. این عمل همواره تکرار می شود تا هنگامی که "اجل مسّی" و مرگ قطعی انسان فرا برسد که بازگشتی برای آن وجود نخواهد داشت.

این معنا در آیه 42 از سوره "زمر" نیز، تبیین گردیده است:

اللّٰهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ
الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ۚ إِنَّ فِي
ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ.

یعنی: "خداوند، جان ها را به هنگام مرگشان بنحو کامل می گیرد، و جان هایی که نمرده اند را به هنگام خوابشان می گیرد، آنگاه، جان کسانی را که مرگشان را مقرر نموده است نگاه می دارد، و ارواح دیگر را باز می فرستد تا اجل مسّی فرا رسد. همانا در این امر، نشانه هایی است برای گروهی که می اندیشند".

پرسشی که در اینجا مطرح می شود این است که مقصود از گرفتن جان انسان ها در هنگام خواب، چیست؟

برخی از مفسران، بر این عقیده هستند که این امر، نوعی تشبیه خواب به مرگ است. زیرا همانگونه که ارتباط "نفس" نسبت به بدن در هنگام مرگ قطع می شود، همینطور، ارتباط "نفس" در زمینه تصرف در امور بدن در حالت خواب، قطع می گردد. و همانگونه که در روز رستاخیز، روح انسان مبعوث می شود، همینطور، به هنگام بیدار شدن از خواب نیز، نوعی برانگیختگی و بازگشت تصرف روح در بدن، تحقق می یابد.

اما در این زمینه، سخنانی دقیق تر و علمی تر نیز وجود دارد که در "بحث علمی"، توضیح خواهیم داد.

آیه 61، بر چیرگی علم و قدرت خداوند نسبت به همه عالم آفرینش دلالت دارد:

وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ .

یعنی: "و او بر بندگانش غالب است".

از این باب، در ادامه آیه چنین آمده است که خدای بزرگ، برای حفظ و صیانت انسان ها از بلیّات و خطرات و مهلکات، فرشتگانی را گمارده است تا از فرد فرد انسان ها مراقبت و مواظبت کنند و سپر دفاعی در برابر آنها باشند:

وَيُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً.

یعنی: "و نگهبانانی را برای شما می فرستد".

مأموریت این گروه از ملائکه و نیروهای غیبی الهی، پیشگیری از آسیب های کشنده ای است که قبل از فرا رسیدن اجل مسّی، متوجّه انسان ها می گردد.

از آیات دیگر قرآن چنین استنباط می شود که علاوه بر این فرشتگان، خداوند متعال، گروه دیگری از ملائکه را برای مراقبت و ثبت و ضبط اعمال و رفتار انسان ها گماشته است.

به عنوان مثال، در آیه 10 تا 12 از سوره "انفطار" چنین می خوانیم:

وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ . كِرَامًا كَاتِبِينَ . يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ .

یعنی: "نگهبانانی بر شما گمارده شده اند. بزرگوارانی نویسنده. آنچه را انجام می دهید می دانند."

در ادامه آیه یادشده در سوره "انعام" در باره حفاظت فرشتگان نگهبان انسان ها چنین آمده است که مراقبت و نگهبانی آن گروه از فرشتگان، تا زمان مرگ حتمی که اجل مسّی فرا می رسد ادامه می یابد، اما پس از آنکه زمان مرگ قطعی یک شخص فرا رسد، آن دسته از ملائکه نگهبان، او را رها می کنند، و فرشتگانی که مسئول گرفتن روح انسان ها هستند، جان وی را می گیرند:

حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا وَهُمْ لَا يُفَرِّطُونَ .

یعنی: "تا آنکه در هرزمان که مرگ یکی از شما فرا رسد، فرستادگان ما جان او را بگیرند، و آنان کوتاهی نمی کنند".

آیه 62، به مرحله پس از مرگ اشاره دارد. در آن مرحله، ارواح انسان ها به سوی خداوند بزرگ که سرپرست و صاحب اختیار حقیقی عالم هستی است، باز می گردند، تا در پیشگاه او، مورد حسابرسی قرار بگیرند:

ثُمَّ رُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمُ الْحَقُّ أَلَا لَهُ الْحُكْمُ وَهُوَ أَسْرَعُ
الْحَاسِبِينَ.

یعنی: "سپس به سوی خداوند که مولای حقیقی آنهاست، بازگردانده می شوند. آگاه باشید که فرمان، از آن اوست، و او سریعترین حسابگران است".

آیه 63 و 64، به آزمون های الهی و نجات انسان ها از خطرات، و همچنین به ناسپاسی بسیاری از انسان ها در برابر الطاف الهی اشاره دارند:

قُلْ مَنْ يُنَجِّيْكُمْ مِّنْ ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ تَدْعُونَهُ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً لَّئِنْ أَنجَانَا مِنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ. قُلِ اللَّهُ يُنَجِّيْكُمْ مِنْهَا وَمِنْ كُلِّ كَرْبٍ ثُمَّ أَنْتُمْ تُشْرِكُونَ.

یعنی: "بگو: چه کسی شما را از تاریکی های خشکی و دریا نجات می دهد؟ شما او را با زاری و به صورت پنهانی فرا می خوانید که اگر ما را از این حالت نجات بخشد، حتماً از سپاسگزاران خواهیم بود. بگو: خداوند، شما را از حالت و از هر غم دیگری نجات خواهد داد، اما شما به او شرک می ورزید!".

در آیه 65، بر این حقیقت تأکید شده است که خداوند، می تواند با کنار زدن فرشتگان محافظ انسان ها، افراد بشر را

در هر لحظه در معرض خطر نابودی قرار دهد. علاوه بر اینکه او می تواند با نازل کردن بلاهای آسمانی یا بحران های طبیعی و زمینی، جوامع بشری را به سوی نابودی سوق دهد. و یا با فرقه فرقه کردن انسان ها و برداشتن عامل همدلی از قلوب آدمیان، آنان را به جان هم بیندازد، تا هلاکت حرث و نسل بشر را به دنبال داشته باشد:

قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَىٰ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِّنْ فَوْقِكُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ أَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيْعًا وَيُذِيقَ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ انظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ.

یعنی: "بگو: او بر اینکه عذابی را از بالای شما و یا از زیر پاهای شما بر شما برانگیزد، تواناست؛ یا اینکه شما را فرقه فرقه کند و شدت برخی از شما را به بعضی دیگر از شما بچشاند. بنگر چگونه آیات خود را بیان می کنیم، باشد که بفهمند."

آیه 66، به این نکته اشاره می کند که اقوام و قبایل معاصر رسول خدا (ص) در جزیره العرب، در مرحله ای از غرور و غفلت بودند که عذاب و کیفر الهی را باور نمی کردند و خود را از هرگونه بلایی که از سوی خداوند نازل شود، در امان می دانستند. در حالی که عذاب الهی، واقعیتی بود که آن گروه را در معرض تهدید قرار داده بود:

وَكَذَّبَ بِهٖ قَوْمُكَ وَهُوَ الْحَقُّ قُلْ لَّسْتُ عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ.

یعنی: و قوم تو، آن را تکذیب کردند، در حالی که حق است. بگو: من بر شما وکیل نیستم."

بنا بر این، ضمیر در کلمه "به" و همچنین، ضمیر "هو" در آیه مذکور، به کلمه "عذاب" در آیه قبل، باز می گردند.

در ادامه آیه، چنین آمده است:

قُلْ لَّسْتُ عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ.

یعنی: "بگو: من وکیل بر شما نیستم."

این عبارت، بر نکته مهمی در خصوص سنت های الهی، دلالت دارد. معنای سخن یادشده این است که عذاب و کیفر الهی مانند بسیاری از بلاها و تفرقه ها، نتیجه عملکرد اقوام بشر است. و بروز آثار عناد و لجاجت برخی از اقوام در برابر سخنان حق، امری قطعی می باشد و هیچ نیروی بشری نمی تواند از آن پیشگیری کند.

بر این اساس، پیامبر خدا هم تعهدی در پیشگیری از آثار مترتب بر عملکرد باطل و رفتارهای تباه کننده قوم خود را ندارد، بلکه خودشان باید با تصحیح عملکرد و اصلاح رفتار خویش، مسیر آینده خود را بهبود بخشند.

آیه 67، به این نکته اشاره می کند که اقوام سرکش و نابکار که به تکذیب کیفر رفتارهای ناروای خود پرداختند و خود را در امان دانستند، در آینده، به نتیجه عملکرد تباه کننده خود گرفتار خواهند شد و خبر آن را خواهند شنید:

لِكُلِّ نَبَأٍ مُّسْتَقَرٌّ وَسَوْفَ تَعْلَمُونَ.

یعنی: "برای هر خبری قرارگاهی وجود دارد، و به زودی خواهید دانست".

آیه 68، یک نکته اخلاقی و تربیتی را بیان می کند و آن اینکه هرگاه مشاهده کردید که گروهی از افراد سبکسر و ناآگاه، به تمسخر آیات الهی مشغول هستند، آن مجلس را ترک کنید و از آن گروه نابخرد، روی بگردانید:

وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ .

یعنی: "و هرگاه گروهی را دیدی که در باره آیات ما یاوه گویی می کنند، از آنان روگردان شو، تا در سخنی دیگر وارد شوند". منظور از "خوض در آیات" در اینجا، ورود شرورانه در برخورد با آیات الهی از روی تمسخر و استهزاء است.

در ادامه آیه، بر لزوم ترک مجالس لهو و بیهوده گویی تأکید شده است:

وَأَمَّا يُنْسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرِى مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ.

"و اگر هم شیطان باعث شد فراموش کنی، هنگامی که یادآور شدى پس با آن گروه ستمگران منشین".

نظیر این آیه که مسلمانان را از همنشینی با کافران لجباز و سبکسر، منع می کند، در آیه 140 از سوره "نساء" نیز به شرح زیر آمده است که پیش از این، توضیح داده شد:

وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ ۚ إِنَّكُمْ إِذَا مِثْلُهُمْ ۖ إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا.

یعنی: "همانا خداوند در کتاب آسمانی خود این امر را نازل کرده که اگر شنیدید که آیات خدا انکار می شوند و مورد تمسخر قرار می گیرند، پس با آنان مجالست نداشته باشید تا آنکه به سخنی غیر از آن وارد شوید؛ وگرنه، شما نیز همانند آنان خواهید بود. خداوند، منافقان و کافران را در دوزخ، گرد هم خواهد داد."

آیه 69، بر این حقیقت دلالت دارد که هرکسی در گرو گفتار و رفتار خویش است و گناه کافران و استهزا کنندگان آیات الهی را بر مؤمنان و متّقین، نمی نویسند. بنا بر این، عکس العمل اهل تقوا با آن گروه تبهکار، باید به نحوی باشد که به آنان بفهماند که رفتارشان نادرست است، باشد که آنان نیز، پرهیزکار شوند، و همچنین، با یادآوری این فرمان الهی، اهل تقوا نیز، با عدم حضور در مجالس بیهوده گویان، تقوای الهی را برای خود محفوظ دارند:

وَمَا عَلَى الَّذِينَ يَتَّقُونَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَلَكِنْ ذِكْرٌ
لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ.

یعنی: "و چیزی از حساب آن گروه، بر کسانی که تقوای الهی
پیشه می کنند نیست، ولی یادآوری است، باشد که پرهیزکار
شوند".

آیه 70، از پیامبر گرامی اسلام (ص) می خواهد تا مشرکانی را
که از روی بی خردی و لجاجت و به خاطر غفلت و غرور
دنیوی، دین خدا را به عنوان بازیچه خود قرار داده اند، به
حال خود رها کند و تنها به آنان تذکر دهد، تا به خاطر
عملکرد ناروای خویش، از ثواب الهی در روز جزا باز نمانند.
زیرا در روز رستاخیز، هیچ یار و یآوری جز خدا وجود ندارد، و
هرگونه فدیة ای برای رهایی از پیامدهای اعمال انسان در دنیا،
پذیرفته نمی شود. بنا بر این، کیفی که ستمگران کژاندیش
در آخرت تحمل می کنند مانند "حمیم" (آب داغ) و عذاب

دردناک، نتیجه طبیعی عملکرد و تجسم عینی رفتارهای ظالمانه و تباهکارانه آنان در دنیا است:

وَذَرِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَعِبًا وَلَهْوًا وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ
الدُّنْيَا وَذَكَّرَ بِهِ أَنْ تُبْسَلَ نَفْسٌ بِمَا كَسَبَتْ لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ
اللَّهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ وَإِنْ تَعْدِلْ كُلُّ عَدْلٍ لَا يُؤْخَذُ مِنْهَا أُولَئِكَ
الَّذِينَ أُبْسِلُوا بِمَا كَسَبُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِّنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ
بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ.

یعنی: "و کسانی را که دین خود را به عنوان بازیچه و سرگرمی قرار داده اند و زندگی دنیا آنها را مغرور ساخته است، به حال خود بگذار، و بدین وسیله به آنان یادآوری کن که هیچکس نسبت به آنچه بدست آورده است محروم نشود، در حالی که بجز خدا، سرپرست و شفاعت کننده ای برای او نخواهد بود و اگر بخواهی هر جایگزین و فدیة ای پردازی، پذیرفته نمی شود. آنان کسانی هستند که با آنچه که انجام داده اند محروم

گردیده اند، برای آنان نوشیدنی است از "حمیم" و عذابی است دردناک، به خاطر آنکه کفر ورزیدند".

آیه 71 و 72، به این حقیقت اشاره دارند که آئین اسلام، موجب تقدّم و پیشرفت جامعه به سوی کمال گردیده است. بنا بر این، شرک به خدا و بازگشت به پرستش بت ها که هیچ اثری در زندگی انسان ندارند، به معنای عقب گرد جامعه به دوران ناشایست گذشته است. از اینرو، مسلمانان نباید تحت تأثیر وسوسه های شیاطین قرار بگیرند که آنان را به سوی هلاکت و سقوط می کشانند. انسان، همواره میان دو نیروی متضاد قرار دارد: نیروی اول از آن شیطان است که او را "استهوا" می کند. یعنی به سوی سقوطی هولناک فرا می خواند. و نیروی دوم از آن اولیاء الهی است که او را به سوی خدا دعوت می کنند. قرآن مجید در این آیات شریفه، تسلیم شدن در برابر فرمان الهی، انجام فرائض دینی مانند

اقامه نماز و پرهیزکاری و پارسایی را به عنوان مسیر صحیح و راه هدایت الهی، معرفی می کند:

قُلْ أَدْعُو مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُنَا وَلَا يَضُرُّنَا وَنُرَدُّ عَلَى أَعْقَابِنَا بَعْدَ إِذْ هَدَانَا اللَّهُ كَالَّذِي اسْتَهْوَتْهُ الشَّيَاطِينُ فِي الْأَرْضِ حَيْرَانَ لَهُ أَصْحَابٌ يَدْعُونَهُ إِلَى الْهُدَى انْتَظِرْنَا قُلْ إِنَّ هُدَى اللَّهِ هُوَ الْهُدَى وَأَمْرُنَا لِنُسَلِّمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ. وَأَنْ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَاتَّقُواهُ وَهُوَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ.

یعنی: "بگو: آیا غیر از خدا، چیزی را فرا بخوانیم که به ما سودی و زیانی نبی رساند، و پس از آنکه خداوند هدایتمان فرموده به گذشته خویش باز گردانده شویم؟ مانند کسی که شیاطین، او را به سوی آنچه موجب سقوط است فراخوانده و بر روی زمین، حیران است، و یارانی دارد که وی را به سوی هدایت فرا می خوانند که به سوی ما بیا! . بگو: همانا! هدایت الهی، هدایت حقیقی است، و به ما فرمان داده شده است که

تسلیم پروردگار جهانیان باشیم. و اینکه نماز را به پا دارید و تقوای او را پیشه کنید. و اوست آنکه به سوی وی، محشور خواهید شد."

آیه 73، بر احاطه کامل حضرت حق بر همه شئون عالم هستی، اعم از آفرینش آسمان ها و زمین، برپاساختن رستاخیز، و ربوبیت و مدیریت همه نشئه های غیبی و شهودی عالم، تأکید می کند. بنا بر این، تنها خداوند است که شایسته پرستش و اطاعت است که حکیم و خبیر است و نظام آفرینش را بر اساس حق و عدالت قرار داده است و به اعمال و رفتارهای پیدا و پنهان انسان ها، آگاه است:

وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَيَوْمَ يَقُولُ كُنْ فَيَكُونُ قَوْلُهُ الْحَقُّ وَلَهُ الْمُلْكُ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ عَالِمٌ

الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ.

یعنی: "و اوست آنکه آسمان ها و زمین را به حق آفرید. و روزی که بگوید: باش، خواهد بود. سخن او حق است و فرمانروایی در روزی که در "صور" دمیده می شود، از آن اوست. او نسبت به نادیده ها و دیده شدنی ها داناست. و او، حکیم و آگاه است."

همانگونه که دمیدن در شیپورهای هشدار دهنده در دنیا، افراد را برای حضور در میادین و صحنه های خاص، به صف می کند؛ همانطور، "نفخ صور" که در حکم اعلام قیام قیامت و آغاز رستاخیز بشریت است، همه انسان ها را در روز محشر و در پیشگاه عدل الهی، بر می انگیزد، تا با داوری همراه با دادگری، به پاداش الهی و یا کیفر اعمال خود، نائل شوند.

بحث علمی

گرفته شدن روح در حالت خواب

آیه 60 از سوره انعام، بر این نکته تأکید دارد که خداوند بزرگ در هنگام شب، ارواح انسان ها را می گیرد، اما در هنگام روز و پیش از بیدار شدن، آنها را باز می گرداند و این عمل همواره تکرار می شود تا هنگامی که "اجل مسّی" فرا برسد و جان اشخاص، برای همیشه گرفته شود و بازگشتی برای آن وجود نداشته باشد.

در توضیح این آیه شریفه گفتیم: برخی از مفسّران، بر آنند که این امر، نوعی تشبیه وضعیّت روح انسان در هنگام خواب، به حالتی است که به هنگام مرگ تحقق می یابد، و همانگونه که ارتباط "نفس" نسبت به بدن در هنگام مرگ قطع می شود و از تصرّف در شئون بدن باز می ماند، همینطور، ارتباط "نفس"

در زمینه تصرّف در امور بدن در حالت خواب، قطع می گردد. و همانگونه که در روز قیامت، روح انسان ها مبعوث می شود، همینطور، به هنگام بیدار شدن از خواب نیز، نوعی برانگیختگی و بازگشت روح به بدن، صورت می گیرد.

اما در اینجا، با استفاده از دانش های نوین مانند علوم مغز و اعصاب، به تشریح موضوع یادشده می پردازیم. در عین حال، باید توجه داشت که تبیین یافته های دانش های طبیعی و تجربی مانند علوم اعصاب، و مبحث "اخذ روح" از منظر متافیزیکی، باید به صورت جداگانه مورد بررسی قرار بگیرند.

دیدگاه علوم مغز و اعصاب

از نقطه نظر علوم اعصاب (Neuroscience)، مغز انسان در خواب، به حالت های فیزیولوژیک ویژه ای وارد می شود.

حالت های اصلی خواب عبارتند از :

الف. خواب NREM

ب. خواب REM

این دو نوع از خواب در طول شب، به صورت چرخه ای، و به طور متوالی، تکرار می شوند.

نوع اول: خواب "NREM"

"NREM"، حروف اول کلمات، در عبارت زیر هستند:

" Non-Rapid Eye Movement"

یعنی: خوابی که بدون حرکات سریع چشم باشد.

این نوع از خواب "NREM"، سه مرحله دارد:

1. مرحله اول ورود به خواب که مرز میان بیداری و خواب

است. در این مرحله، فعالیت مغز انسان، از حالت

بیداری، فاصله می گیرد، و عضلات بدن، آرامش بیشتری

می یابند، و بیدار ساختن فرد در این مرحله آسان تر است. این مرحله را "N1" می نامند.

بررسی های دانشمندان با استفاده از نوارهای مغزی "EEG" (Electroencephalography) که به منظور ثبت فعالیت الکتریکی مغز انجام می شود، نشان می دهد که در مرحله "N1"، فعالیت امواج آلفا (alpha waves) در مغز، نوعاً آهسته تر می شود و فعالیت امواج تتا (Theta waves)، افزایش می یابد.

توضیح: امواج آلفا به عنوان یکی از انواع امواج تولید شده توسط مغز، عبارتند از نوسانات الکتریکی مغز با فرکانس تقریبی میان 8 الی 13 هرتز. فعالیت این امواج در حالت بیداری آرام و در حالت بسته بودن چشم در حالت بیداری، افزایش می یابد، اما در مرحله "N1"، نوعاً آهسته تر می شود.

اما امواج تتا، عبارتند از نوسانات الکتریکی مغز با فرکانس میان 4 تا 8 هرتز. این امواج، در حالت خواب آلوده بودن و یا در حالت خواب سبک، افزایش می یابند. تتا، یک الگوی نوسانی عصبی است. این امواج، ریتم تتا (Theta rhythm) را ایجاد می کنند. فعالیت تتا، با فرایندهای پردازش و حافظه در مدارهای هیپوکامپی (hippocampal circuits) در مغز، مرتبط می باشد.

2. مرحله دوم، مرحله ای است که خواب واقعی و پایدار آغاز می شود. در این مرحله، دمای بدن کمتر می شود، ضربان قلب کاهش می یابد، واکنش به آنچه در محیط جریان دارد کمتر می شود، و از پردازش اطلاعات حسی در مغز، کاسته می شود. این مرحله را "N2" می نامند.

یافته های "EEG" در "آزمایش چندگانه خواب" (Polysomnography) نشان می دهد که در این مرحله، دو پدیده مهم و قابل تأمل، به وجود می آیند:

الف. دوکهای خواب (Sleep Spindles)

این پدیده، یک انفجار از فعالیت الکتریکی مغز است که در بازه زمانی کوتاه (حدّ اکثر تا سه ثانیه) به صورت متوالی به وجود می آید و در نوار مغزی (EEG)، به صورت امواجی سریع، با فرکانس "11–16 Hz" قابل مشاهده می باشد.

فعّالیّت مذکور، پس از سرعت گرفتن در بازه زمانی کوتاه، مجدداً کاهش می یابد.

فلسفه وجودی این پدیده، می تواند حفاظت از ثبات خواب، و کمک به پردازش حافظه در مغز باشد.

ب. موج "K-complex"

این پدیده نیز به صورت یک موج بزرگ در کمتر از یک ثانیه، رخ می دهد و قابل ثبت در "EEG" می باشد. حکمت این پدیده، ممکن است حفاظت از حالت خواب و ثبات آن در برابر محرک های محیطی باشد.

این دو پدیده، نشان می دهند که مغز انسان در حالت خواب، دارای فعالیت سازمان یافته است، در عین حال که توجه ذهن، از محیط بیرونی، سلب شده است.

به عبارت دیگر، نیروی ادراک وجود دارد، اما از محیط بیرونی جدا گردیده و توجه آن به دنیای اطرافش، گرفته شده است.

3. در مرحله سوم از خواب "NREM"، خواب عمیق، به وقوع می پیوندد و بیدار کردن فرد در این مرحله دشوارتر است. از اینرو، اگر فردی را که در این مرحله از خواب قرار دارد بیدار کنند، ممکن است برای مدّتی، دچار حالت " /اینرسی خواب" (Sleep Inertia) بشود. این حالت که به عنوان لختی خواب هم نامیده می شود، یک حالت خاص از اختلال در عملکرد حسی-حرکتی و آگاهی و توأم با گیجی و منگی است.

این مرحله، با افزایش امواج قوی اما آهسته "دلتا" (Delta waves) همراه است که در نوار مغزی، قابل ثبت و مشاهده می باشد. امواج دلتا، با فرکانس حدود نیم هرتز الی چهار هرتز، دارای سرعت نوسان بسیار کم، اما دامنه نسبتاً بزرگ می باشد.

در این مرحله، فعالیت های مغزی آهسته تر می شود، ضربان قلب و تنفس کاسته می شود، و برخی از فرایندهای تنظیمی و ترمیمی در بدن، انجام می گردد. این مرحله را "N3" می نامند.

نوع دوم: خواب "REM"

حروف "REM"، حرف های اول از کلمات موجود در عبارت "Rapid Eye Movement" است که به معنای "خواب همراه با حرکات سریع چشم" می باشد.

در این مرحله، چشم ها، حرکات سریع دارند و مغز از نظر فعالیت الکتریکی بسیار فعال است و عضلات بدن، نوعاً دچار نوعی مهار حرکتی می باشند و رؤیاهای واضح در این مرحله، زیاد دیده می شوند و پردازش اطلاعات درونی مغز همچنان

ادامه می یابد، گرچه آگاهی ذهنی نسبت به محیط بیرونی بسیار کم است.

در این مرحله، گرچه شخص در حالت خواب است و بیدار نیست، اما تجربه آگاهانه دارد و فعالیت های مغزی او شبیه شخص بیدار می باشد.

بحث فلسفی

یافته های بحث علمی در خصوص وضعیت مغز در حالت خواب، ما را به یک مبحث مهم که می تواند در "فلسفه ذهن" نقش داشته باشد، رهنمون می سازد. زیرا در پرتو مباحث علمی، روشن گردید که در حالت خواب، نوعی هوشیاری و تجربه آگاهانه ذهنی وجود دارد، و در نتیجه می توان گفت: "آگاهی" و "بیداری"، دو مفهوم کاملاً یکسان نمی باشند.

در اینجا، این پرسش عمیق مطرح می شود که اگر مغز انسان در خواب همچنان فعال است و آگاهی انسان پابرجاست، در حالی که ارتباط عادی انسان با جهان بیرونی از میان رفته است، پس معنای "من آگاه"، دقیقاً چیست؟

مکاتب فلسفی گوناگون، دیدگاه های خود را در پاسخ به این پرسش، بیان کرده اند.

به عنوان مثال، علامه طباطبائی در تفسیر آیه 60 از سوره انعام در کتاب تفسیر "المیزان"، در زمینه تشبیه خواب به مرگ در آیه مورد بحث، به این نکته اشاره کرده اند که نفس انسان، امری مجرد از ماده است و آنچه در حالت خواب اتفاق می افتد، نوعی تغییر در نحوه تعلّق نفس به بدن است.

خلاصه دیدگاه ایشان در توضیح آیه مورد بحث، بدین شرح است:

قد عدَّ الإنامة توفياً كما عدَّ الإمامة توفياً لاشتراكهما في انقطاع تصرف النفس في البدن. كما أن البعث بمعنى الإيقاظ بعد النوم يشارك البعث بمعنى الإحياء بعد الموت في عود النفس إلى تصرفها في البدن بعد الانقطاع، وفي تقييد التوفي بالليل كالبعث بالنهار جري على الغالب من أن الناس ينامون بالليل ويستيقظون بالنهار. وفي قوله تعالى "يتوفاكم" دلالة على أن الروح تمام حقيقة الإنسان الذي يعبر عنه بأننا".

يعنى: "خواب به عنوان "توفى" و گرفته شدن روح، محسوب شده است، همانگونه که مرگ نوعی "توفى" و گرفته شدن روح به حساب آمده است. زیرا هر دو، در توقف تصرف روح در بدن مشترک هستند. همینطور، برانگیخته شدن بعد از بیداری، با رستاخیز به معنای احیاء پس از مرگ، يعنى

بازگشت روح به فعالیت خود در بدن پس از این توقف،
مانند هم و مشترک می باشند.

اما اینکه در این آیه، "توفی" به "لیل" (شب) مقید شده است و
یا برانگیخته شدن به روز، مبتنی بر این اصل غالب است که
مردم نوعاً در شب می خوابند و در روز بیدار می شوند.

همچنین، در این عبارت که می فرماید: "یتوفّاکم" (یعنی: شما را
به طور کامل می گیرد)، اشاره‌ای به این است که روح، همان
جوهر کامل انسان است که به صورت "من"، از آن تعبیر
می شود.

بنا بر این سخن، نفس انسان، به عنوان جوهر مجردی که
حقیقت انسان را تشکیل می دهد، به هنگام خواب، از تصرّف
در بدن به صورت موقت، منقطع می گردد. همانگونه که به
هنگام مرگ، تصرّف آن در بدن، برای همیشه قطع می شود.

به هرحال، خواب، موجب از میان رفتن آگاهی نمی شود، بلکه باعث نوعی تغییر عمیق در ارتباط انسان با جهان و سازمان عصبی آگاهی می گردد.

فهرست مطالب

3.....	سوره مائده – آیه ۹۴ تا ۱۰۰
12.....	پاسخ به یک پرسش
15.....	بحث علمی
15.....	نقش مناسک آئینی در قوام دادن به جامعه
16.....	دیدگاه جامعه شناسی
17.....	نظریه امیل دورکیم
18.....	پژوهش های جان چارلز ترنر
19.....	نظریه رابرت پاتنام
20.....	دیدگاه انسان شناسی
22.....	مطالعات ارنست گلیمر

23.....	دیدگاه علوم سیاسی.....
23.....	پژوهش های اندرسون.....
25.....	پژوهش های آنتونی اسمیت.....
25.....	دیدگاه سازه انگاری.....
27.....	مطالعات فینمور.....
29.....	سوره مائده – آیه ۱۰۱ و ۱۰۲.....
38.....	بحث علمی.....
38.....	آفت ها و عوامل کثرت سؤال.....
41.....	سوره مائده – آیه ۱۰۳ تا ۱۰۵.....
47.....	بحث علمی.....
47.....	آفت های تقلید کورکورانه از پیشینیان.....

- 48..... دیدگاه روانشناسی
- 52..... دیدگاه جامعه شناسی
- 53..... مطالعات ماکس وبر
- 54..... پژوهش های پیِر بوردیو
- 55..... تحقیقات اینگلهارت
- 56..... دیدگاه معرفت شناسی
- 56..... دیدگاه بیکن
- 57..... الف: بت های قبیله ای
- 59..... ب: بت های غار
- 60..... ج: بت های بازار
- 61..... د: بت های نمایش

دیدگاه فلسفه سیاسی	63
دیدگاه فلسفه علم	65
سوره مائده – آیه ۱۰۶ تا ۱۰۹	68
بحث علمی	74
سنجش گواهی شاهدان در دانش های مدرن	74
دیدگاه علم حقوق	76
1. هماهنگی درونی	76
2. سازگاری گواهی با شواهد خارجی	77
3. بررسی انگیزه شاهد	77
4. بررسی سوابق شاهد	78
دیدگاه روانشناسی شناختی	78

- پژوهش های الیزابت لافتس.....80
- دیدگاه جرم شناسی.....82
- تحلیل محتوای مبتنی بر معیار (CBCA).....83
- سوره مائده – آیه ۱۱۰ تا ۱۲۰.....86
- معنای روح القدس.....93
- چرا بیشتر معجزات عیسی مسیح امور درمانی بودند؟..99
- آیا مسیحیان، حضرت مریم را "إله" می دانستند؟.....106
- فرقه "کولیریدیان".....107
- بحث علمی.....111
- نقش ادب در رستگاری انسان.....111
- دیدگاه روانشناسی.....113

- 116.....دیدگاه جامعه‌شناسی
- 117.....دیدگاه پاتنام، فوکویاما و کلمن
- 120.....دیدگاه دانش مدیریت
- 121.....پژوهش‌های کریستین پوراث
- 123.....سوره انعام – آیه ۱ تا ۳
- 133.....بحث علمی
- 133.....وحدت نور و کثرت ظلمات از دیدگاه علوم مدرن
- 134.....دیدگاه دانش فیزیک
- 136.....دیدگاه دانش روانشناسی
- 137.....دیدگاه فلسفه علم و دانش منطق
- 140.....سوره انعام – آیه ۴ تا ۱۲

155.....	بحث علمی
155.....	حکمت رستاخیز از دیدگاه علم اخلاق عملی
161.....	سوره انعام – آیه ۱۳ تا ۱۸
168.....	بحث علمی
168.....	نقش عملکرد رهبران در پیروی مردم
170.....	دیدگاه روانشناسی اجتماعی
171.....	دیدگاه دانش مدیریت
172.....	دیدگاه علوم سیاسی و اجتماعی
174.....	دیدگاه فلسفه تاریخ
176.....	نظریه عدالت سازمانی
179.....	سوره انعام – آیه ۱۹ تا ۳۱

193.....	بحث علمی
193.....	رابطه انکار آگاهانه حقیقت با خودباختگی
194.....	دیدگاه روانشناسی
196.....	دیدگاه علوم مغز و اعصاب
199.....	دیدگاه فلسفه اخلاق
204.....	سوره انعام – آیه ۳۲ تا ۳۷
213.....	بحث علمی
213.....	رابطه میان آزاداندیشی و پذیرش حقیقت
214.....	دیدگاه روان‌شناسی شناختی
217.....	دیدگاه معرفت‌شناسی فضیلت
220.....	دیدگاه عقل‌گرایی انتقادی

222.....	سوره انعام – آیه ۳۸ تا ۵۵
255.....	بحث علمی
255.....	الگوهای رفتاری حیوانات از دیدگاه علوم
257.....	دیدگاه رفتارشناسی جانوران
258.....	دیدگاه زیست جامعه شناسی
262.....	سوره انعام – آیه ۵۶ تا ۷۳
295.....	بحث علمی
295.....	گرفته شدن روح در حالت خواب
296.....	دیدگاه علوم مغز و اعصاب
297.....	نوع اول: خواب "NREM"
300.....	الف. دوک‌های خواب (Sleep Spindles)

301....."K-complex" ب. موج

303....."REM" نوع دوم: خواب

304.....بحث فلسفی